An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

چشم انداز®

CHASHM ANDAAZ®

No. 123 September 2005 ۵۷۶۶ شماره ۱۲۳ مهر/آبان ۱۳۸۴ ایلول و تیشری

IRANIAN JEWISH CHRONICLE

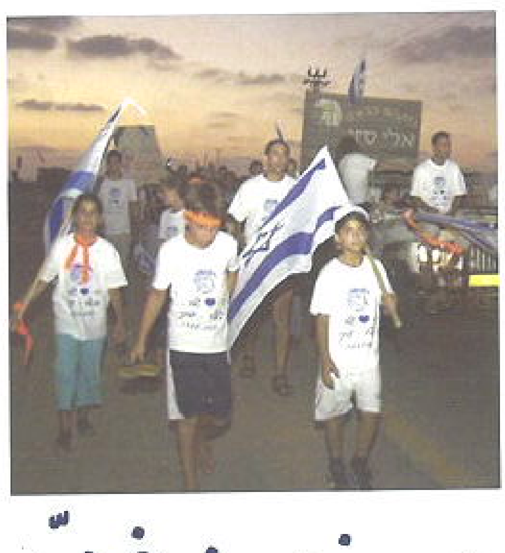
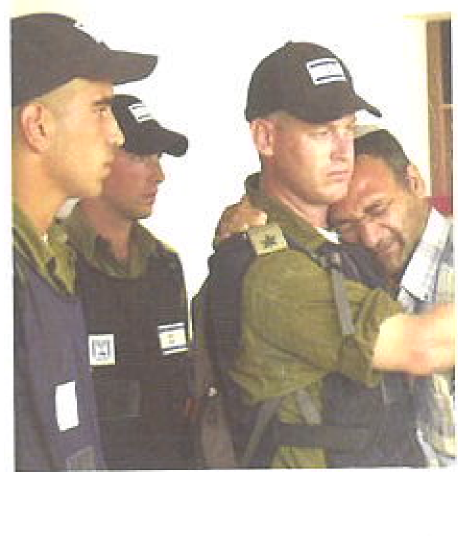
چهره یهودیان در متن ۲ کوچ اجباری







طوفان کاترینا

سرزمین غزّه

بهاء ۳ دلار





SASON CATERING

8626

West Pico

Boulevard

Los Angeles,

California

90035

Fax

(310) 360-0138

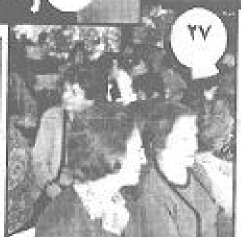
















در این شماره می‌خوانید

Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
با همکاری: پروفسور امنون نتصر - ایرج فرنوش - آلبرت دانش‌راد - شهره نوفر - مهندس مسعود ترمه‌چی - فریدون اخوان.
مدیر داخلی: لیلی کاهن   روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا   تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۶۹۶۳-۶۶۶(۳۱۰)
با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

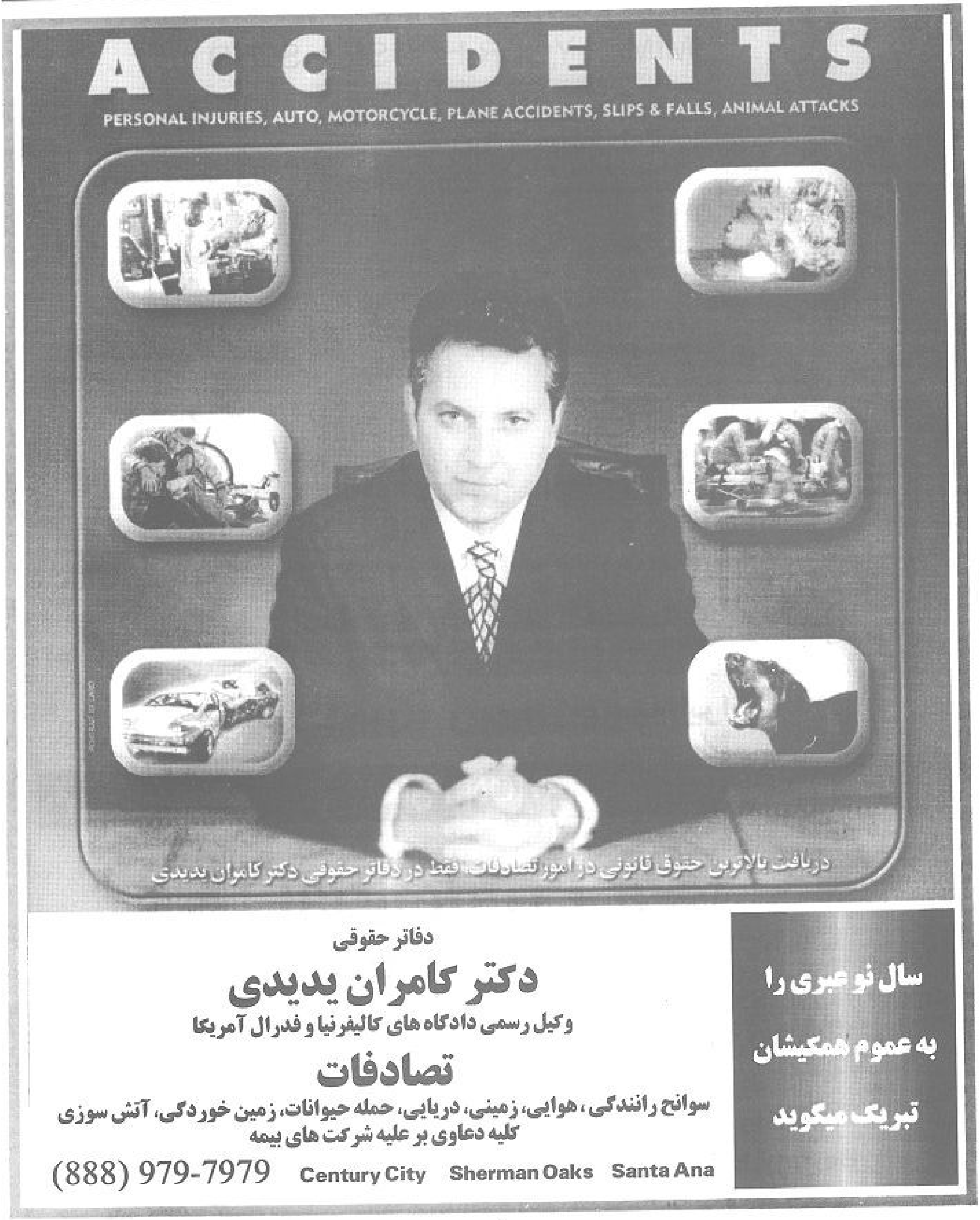
چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

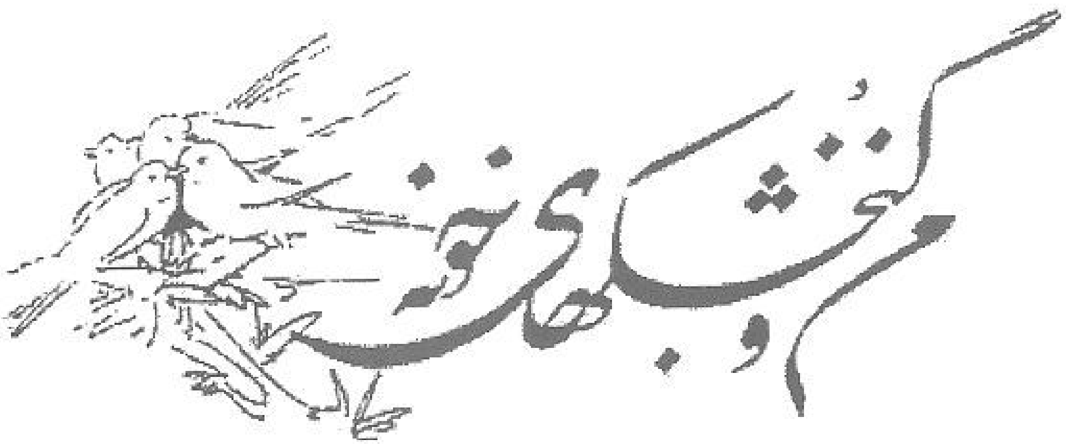
نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳(۳۱۰)   فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳(۳۱۰)

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212


ACCIDENTS
PERSONAL INJURIES, AUTO, MOTORCYCLE, PLANE ACCIDENTS, SLIPS & FALLS, ANIMAL ATTACKS
دریافت بالاترین حقوق قانونی در امور تصادفات، فقط در دفاتر حقوقی دکتر کامران یدیدی
دفاتر حقوقی
دکتر کامران یدیدی
وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال آمریکا
تصادفات
سوانح رانندگی، هوایی، زمینی، دریایی، حمله حیوانات، زمین خوردگی، آتش سوزی
کلیه دعاوی بر علیه شرکت های بیمه
(888) 979-7979
Century City
Sherman Oaks
Santa Ana
سال نو عبری را
به عموم همکیشان
تبریک میگوید



نوشته: **داریوش فاخری**

گوش بده عربده را، دست منه بر دهنم

"مولوی"

نفس نگاهی در آئینه

هویت ایرانی ام

آخر هفته دوم تا پنجم سپتامبر را با همسرم و تعدادی از دوستان به سان دیه گو رفتم تا در سمینار **"هویت ایرانی در آینه زمان"** شرکت کنم. سمیناری بسیار مفید و آموزنده بود و از شرکت در آن بسیار دلشادم.

هادی خرسندی قرار بود که از لندن به این سمینار بیاید ولی به علت آنکه بعد از ۱۱ سپتامبر به آمریکا نیامده و برای گرفتن ویزا دیر اقدام کرده بود، نتوانست بیاید. طی نامه ای که **پرویز کاردان** با تبحر و استادی تمام آن را خواند، ضمن پوزش گفته بود که میخواهد راجع به هویت یک ایرانی، که خودش باشد، صحبت کند. بگذارید من هم به عنوان یک یهودی و یک ایرانی همین کار را بکنم. به این دلایل:

بنیاد مهرگان سه سال است که به این کار ارزنده و مفید و با همکاری بسیاری از نخبه گان و دانشگران (دکتر علی نیری در این سمینار این واژه را به جای دانشمند گذاشت و ترجیح داد که به نظر من هم درست است) ایرانی تبار دست میزند. سمینار اول، سمینار آزادی نام داشت که جای و بحثی درباره من یهودی در آن نبود. منی که یهودی ام و **هاینریش هاینه** شاعر بزرگ آلمانی نیز در میان خیل بسیاری از نخبه گان جهان که با او هم عقیده اند، گفته است که **"آزادی با لهجه یهودی ادا میشود"**.

جای من یهودی در سمینار دوم که **"عدالت"** نام داشت نیز خالی بود. منی که تورات ام از من خواسته **"عدالت - عدالت را هدف زندگی"** خودم قرار داده و در جهان

سرمشق آن باشم.

جای و حرفی درباره من یهودی و ایرانی در این سمینار هم خالی بود. جای تأسف است. چون اگر نقش اقلیتها در ترکیب هویت ایرانی نشان داده میشد، به نظر من، هویت مشخص تر، کامل تر و قابل تشخیص تری را میشد از ایران و ایرانی ببینیم

اگر نقش اقلیتها مورد بحث قرار میگرفت، که پیشنهاد میکنم موضوع مورد بحث سمینار سال آینده باشد، شاید فقط از زبان **دکتر شهلا حائری** نه فقط با تبعیض وارد شده بر زن مسلمان فارسی زبان ایرانی بلکه با تبعیض مضاعفی که بر زن در اقلیت ایرانی وارد شده نیز آشنا می شدیم.

ای کاش صدای لطیف دکتر **فرزانه میلانی** و سخنان دلنشین اش در این سمینار که میگفت: **"قدمی رنجه کن از مهر بهمهمانی من"**، تا هویت مردان را در ادبیات زنان نشان بدهد، مرا هم دعوت کرده بود.

وقتی استاد پژوهشگر و کم نظیر زمانه، مهندس **بهرام مشیری** از شاهنامه و هویت ایرانی سخن میگفت، ای کاش نظر فردوسی (**دکتر فرزانه میلانی** فردوسی را حکیم فرزانه نامید) در مورد غیر مسلمانان و ایرانیان را نیز مطرح میکرد.

شاید این همه کمک میکرد که واقعیت جای تصویر را بگیرد. تصویری که از ظنّ دیگران می‌آید و به قول **مولوی**،اسرار مرا از درون من نمی جوید. شاید این بحث، بحث دل میشد، برای یک بار در تاریخ، دل من با دل کسانی که از لحاظ جمعیتی، برادر بزرگتر من به حساب می‌آمده اند همدلی میکرده اند. تا بدانم کسی را که در آینه چشمانش می بینم، آیا خود من است یا پنداری از من که از پستوی ذهنی او می‌آید؟

شائول بلو در مصاحبه ای پس از دریافت جایزه نوبل حرف دل بسیاری از یهودیان در سرتاسر جهان را زده بود. جوابش این بود: من یک نویسنده آمریکایی یهودی نیستم. بلکه نویسنده ای هستم آمریکایی و یهودی. من هم ایرانی زاده وتبار، یهودی و شهروند آمریکا هستم.

دکتر شهلا حائری سرتیتر سخنرانی خود را **"زن ایرانی، ریختگر هویت خویش"** نامیده بود، اما من در طول تاریخ بلند مدت ایران،کمتر این شانس را داشته ام. من نه تنها یهودی سرگردان که به صورت فاحشی یهودی بی هویت و مطرح نشده ای در بافت اجتماعی، عرصه تاریخ و در پهنای جغرافیایی ایران بوده ام. من در آینه ادبیات ایرانی صورتی دارم محو و گم شده در مه و خسته و تحقیر شده. من انسان بی سبب و قیمتی بوده ام در ساختار هویتی که در آن سمینار سعی در شناختنش داشتیم. من کبوتر حرمی بودم که اجازه ورود به حریم را نداشته است.

من،ایرانی مسلمان، بهائی، مسیحی

و زرتشتی چه بخواهیم و چه نخواهیم انسانهایی دو تقویمه هستیم. دارای مراسم، سنتها، فرهنگها، تاریخ، ویژه گیهای قومی مشترک با اکثریت جمعی کشور و در ضمن جداگانه ای با جامعه قومی خود هستیم.

من در ضمن یهودی بودنم و شاید بیشتر به خاطر آن، درد افشین را بهتر می فهمم، درد بابک را، درد یعقوب لیث و شاید آری فرهاد را، در عشق از دست رفته اش به صاحب زر و زور. من درد مزدک را که قباد و خسرو ۳۰۰۰۰ نفر از همراهانش را در حوالی جارز و نهروان زنده به گور کردند را می فهمم. من درد قرمطی و رافضی و متهمین بی گناه و با گناهی که زندقه نامیدنشان را خوب تر می فهمم، به خاطر خاصیت یگانه و حساس تر اقلیت بودنم.

دکتر عباس میلانی، فرهیخته دانشگری به غایت فروتن، که در این سمینار شناختمش، جایی در میان صحبتش درباره هویت ایرانی گفت که باید این هویت را در پیش، بعد از اسلام و بعد از شیعیگری، بررسی کرد.

برادران و خواهران یهودی من این نوع طبقه بندی و مرزبندی هویت خود را پیش و از پس وقایعی از این دست در سرزمینهای دیگر دیده اند.

میخواهم ببینم آیا من نیز در این طبقه بندی دکتر میلانی می گنجم یا نه؟ منی که پایدارترین و مستقرترین بخشی از قوم یهود در یک سرزمین بوده ام. سرزمین اجدادی ای که سرزمین دینی ما نبوده است. آیا این مرزبندی هویت ایرانی به من هم تعمیم داده میشود؟ آیا همیشه حاشیه نشین بوده ام؟ بی اثر و بی ثمر؟

تورات، سند هویت دینی ما، کتابی انسان محور است. تعلیمات و سنتهای دینی من، سرچشمه و شکل دهنده هویت من به عنوان یک یهودی است. اما من از سرچشمه سنتها و فرهنگ ایرانی نیز شکل گرفته ام. این تلفیق میتواند مرا زیباتر کند و کرده است.

برای من فرقی نمیکند که این شعر را از **خیام** بشنوم که میگوید:

از جمله رفتگان این راه دراز
باز آمدهای کو که به ما گوید راز

یا آن را در (**بخش براخوت، ۳۴ط**) **تلمود** بخوانم. یا چه کسی اول اینها را گفته است.

آیا این (**برشیت ربای ۶۳**) **تلمود** است یا زبان شیرین فارسی که میگوید: **کبوتر با کبوتر، باز با باز**. این فرق نمیکند که کتاب عرفانی **زوهر** است که میگوید یا شاعر ایرانی که:

در شهر نی سواران باید سوار نی شد.

هیلل، متفکر و ربای بزرگ یهودی ای که گفته بود: تمامی تورات را میتوان در این جمله خلاصه نمود که: "**همنوعت را چون خودت دوست بدار**"، همچنین گفته

بود که: **"خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو".**

ربای و شاعر سوخته ای هم باید همزبان **بابا طاهر** بوده باشد که در تلمود **(میدبار رابا ۲۶-۱۰)** می سراید که:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
که هر چه دیده بیند دل کند یاد

آیا این زوهر ما نیست که با هر صوفی دیگر ایرانی همزبان است که نفس اَماره را باید کشت؟

من هم در **(تانیت ۲۳) تلمود** و هم در کتاب دبستای ام در ایران آموخته ام که:

دیگران کاشتند و ما خوردیم
ما بکاریم دیگران بخورند

سعدی در گلستان و یک ربای یهودی در (دباریم رابا ۲۳-۲) هر دو گفته اند: **"بر هر نفسی شکری است لازم"** این زوهر است که با **شیخ بهایی** هم صداست که خطاب به خداوند میگویند که:

هر کس به زبانی سخن از وصف تو گوید
بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

میدراش (میشله ۶) هم می پرسد:

وقتی که چهچه مستونت بود
فکر ز مستونت بود؟

زوهر (a-۱۵۲، ۴) هم میگوید:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

باز همفکری سعدی است که با ربائی در **(باباکامار ۸۵) تلمود و مولوی** میگویند:

وبال است دادن به رنجور قند
که داروی تلخش بود سودمند
چه خوش گفت آن مرد دارو فروش
شفا خواهدت داروی تلخ نوش

همان **هیلل** هم میگوید:

هر که بامش بیش برفش بیشتر

(شیات ۲۵b) تلمود است که با **سعدی** هم صداست که:

زن خوب فرمانبر پارسا
کند مرد درویش را پادشاه

یا:

نیک بختان شوند پند پذیر

هویت من از هر دو فرهنگ شکل میگیرد. از **ناصر خسرو و از ربائی در تلمود (الیاهو ربا ۲۹)** که به من هشدار میدهند:

"چون نیک نظر کرد - پر خویش بر آن دید
گفتا ز که نالیم - که از ماست که بر ماست"

و یا با **مولوی**:

درخت و برگ بر آید ز خاک چه گوید
که خواجه هر چه بکاری، ترا همان روید

جای هیچ شک و شبهه ای در تبادل افکار بین تلمود، اثر کتب سلیمان بر نهج البلاغه - گلستان سعدی و دیگر کتب فارسی و یهودی نیست. تاریخ نویسان بر

این عقیده اند که نباید از تأثیر برخی از اطرافیان **حضرت محمّد** چون **صهیب یمنی** که ترسا بود و **سلمان پارسی** که از **مزده یسنه** اطلاع کافی داشته و حتی به قولی از هیربدان آتشکده بود و **ابواسحق کعب بن ماتع یمنی** موسوم به **کعب الاخبار** که از زبان ابوبکر به اسلام گروید و پیامبر را از روایات یهود آگاه می ساخته، غافل بود. این مشاوران پیش از بعثت با او بوده اند. به عقیده **احسان طبریّ** مندرجات قرآن نشان دهنده آن است که حضرت، اطلاعات خود را نه از منابع اولیه بلکه از دستهای دوم، در مورد ادیان، اقتباس کرده است.

میراث چند هزار ساله فرهنگ یهودی چه در ادب و موسیقی و دیگر ابعاد آن و ارزش عمیق آن در استمرار و پویایی فرهنگ ایران نمیتوانسته بی تأثیر باشد.

اردشیر نامه مولانا شاهین شیرازی تلفیق زیبای این دو فرهنگ را به صورت بارزی نمایان میسازد. مطالعات و تحقیقات دوست عزیزم **پرفسور امنون نتصر**، جای پای این اثر گذاری ها را در دوران پیش از هخامنشیان - دوران اشکانیان - ساسانیان - آل بویه و زیار - ایلخانیان و صفویه نشان میدهد. **دکتر نتصر** واژه های فارسی را در اسفار عزرا - کتاب استر - نحمیا - میشنا - تلمود - هگادا و هلاخای یهودی شناسایی کرده است.

ما در ایران **بن لاوی بخارایی - عمرانی شاعر - خواجه بخارائی و ربی یهودا بن العازار**، متفکر و فیلسوف را داشته ایم. دکتر **علی نیّری** در این سمینار سخنرانی ای بسیار جالب، آموزنده و مفرّحی تحت عنوان **"از رصد خانه مراغه تا دانشگاه تهران"** داشت. وی از حاضرین پرسید که اولین منجم ایرانی را معرفی کنند و در برابر بهت حاضرین اعلام کرد که اولین منجم ایرانی خانمی به نام **بی بی منجمه** بوده است. شاید برای دکتر علی نیَری عزیز و حاضرین آن سمینار جالب بود بدانند که ما نیز منجمی به نام **ابن ماشاءالله** داشته ایم. شاید کمتر کسی از ستاره تابناکی در ادب و سیاست ایران به نام وشیدالدین فضل اله که در قرن هفتم زندگی میکرد بی اطلاع باشد ولی از قومیت اصلی او اکثراً بی اطلاعند.

در مقاله ای از پرفسور ضیایی، رئیس بخش فارسی دانشگاه یو سی ال ا خوانده بودم که **سعد بن منصور ابن کمونهَ** که به **"الاسرائیلی"** معروف بوده، چشم پزشک حاذقی بوده که در نظامیه تدریس میکرده است و کتب فلسفه اشرامی او در مدرسه معروف زنجان تدریس میشده. کتاب **"التنقیحات فی شرح التلویحات"** او که تا به امروز متن مورد نظر اهل فلسفه بوده به نظر

پرفسور ضیایی مهمترین و با ارزش ترین آثار پس از نوشتجات سهروردی در این رشته از فلسفه میباشد.

پس چه میشود که علیرغم این تنگاتنگی فرهنگی، علیرغم این همسایگی طولانی، من یهودی ایرانی زاده و تبار تصویر خود را در امتداد یک ژانرای ادبی و سیاسی مملو از تحقیر و حالتی رقت بار می بینم؟

میخواهم بدانم چرا فردوسی این حکیم فرزانه!؟ می سراید که:

یهودان و ترسا ترا دشمنند
دو رویند و از کیش اهریمنند

این دشمنی را آیا فردوسی در کدام خیانت یهودیان و مسیحیان به کشوری که در آن میزیسته و عشق میورزیده اند یافته است؟ نمیدانم اگر تا به حال زیسته بود معاهده ترکمن چای و گلستان ها را تقصیر چه کسی میدانست؟ آیا این دورنگی را در چه دیده است؟ و این کیش یهودی و مسیحیت را چگونه اهریمنی یافته است؟ آیا این دو کیش خداپرستی که اسلام از آن مشتق شده اهریمنی است؟

که چرا زن را با اژدها برابر و مستحق مرگ میداند. آیا به همین خاطر است که زن در شاهنامه نقش اساسی و مثبت نداشته و اکثرشان پالانشان کج است؟

همان فردوسی ای که با ترک و عرب خصومت میورزد و آنقدر ناسیونالیست میشود که تا حد یک فاشیست خودکامه و اتونسترترول میکند؟

با تجربیات چند قرن اخیر در ایرانمان، من فرزنگی در این شعر او هم نمی بینم:

نه بی تخت شاهی بود دین بپای
نه بی دین بود پادشاهی به پای
چنین پاسبانان یکدیگرند
تو گویی که روز بر یک چادرند

انگار این **آغاسی**، نخست وزیر ناصرالدین شاه، مسلمان، دین دار و صوفی مسلک نیست که حق کشتیرانی و تملک بحر خزر را در مقابل مشتی طلا به روسها نمی بخشد تا خاطر دوست را به خاطر قدری آب شور نیازارد!!

البته نه فقط فردوسی، بلکه سعدی نیز در این کجروی فکری با او همراه است. دکتر علی نیری در سخنرانی خود گفت که شیخ اجل! سعدی، مرگ المعتصم، خلیفه اسلام که ایرانیان را موجوداتی با شاخ و دم تصور میکرده را ناگوار میداند.

همان سعدی ای که آفریننده شعر زیبای:

بنی آدم اعضای یک پیکردند
که در آفرینش ز یک گوهرند

سراینده این شعر منحوس نیز است:

اگر چه آب نصرانی نه پاک است
جهود مرده میشویم چه پاک است؟

و یا در کتاب گلستان خود از بیگاری و کار گل کردن آنقدر آزرده نیست که از با جهودان هم بند بودن. و یا داستانهای دیگری از این دست که به میراث فرهنگی ما افزوده و هویت ما را از این راه رنگ زده است.

در سراسر قلمرو ادب ایران ما، یا به ندرت نامی از یهودی برده میشود و یا تحقیر و سرکوب میشود. بدبختانه این قصه هنوز هم ادامه دارد. این بی لطفی و کم لطفی را در ادبیات اخیر ایران نیز می بینیم. صادق چوبک - باستانی پاریزی - صادق هدایت و بسیاری دیگر نیز ما را با همین چوب رانده اند.

در جریان انقلاب اخیر ایران، نویسندگان و شعرا و روشنفکران! در آخرین روزهای سلطنت شاه در انستیتو گوته تهران به مدت ۱۰ شب سخن راندند. **سیاوش مطهری** بود که خطاب به فلسطینیها سرود:

و خون سرخ تو یکباره
پاک خواهد کرد
غبار کذب تقدس
ز روی چهره بیت المقدس

و از این راه تقدس قبله مقدس یهودیان را دروغ خوائد و کاذب.

علی موسوی گرمارودی در شعر **سلام بر فلسطین**، از حق فلسطین پوزش خواست که برای مقابله با خصم!، با آنها همراهی نکرده است.

و عاقبت کار را دیدیم که چگونه کشور عزیزمان توسط چه کسانی و با همراهی رهبر همین فلسطینیها به چه قهقرائی سقوط کرد.

کیومرث منشی زاده، گلدا مایر نخست وزیر اسرائیل را هیتلر صدا کرد. همان مادری که خطاب به همسایگان عرب خود گفت: **"ما شما را برای کشتن جوانانمان می بخشیم ولی هرگز شما را نمی بخشیم که مجبورمان کردید که فرزندانتان را بکشیم"**.

در این نشست ها، **هوشنگ گلشیری** از مترجمین ایران یاد کرده و نام برد. جای **مشفق همدانی** - مترجم بزرگ و **سلیمان حئیم**، مؤلف فرهنگ حئیم که شاید بدون آن کلیه مترجمان ایرانی کارشان را به درستی نمیتوانستند انجام بدهند، در آن سخنرانی خالی بود.

و هنوز این شب سیاه، چه در فیلم ساخته شده کیمیائی به نام سرب، فیلمهای اخیر ساخته شده در سینما و تلویزیون جمهوری اسلامی که هنوز دروغ تاریخی پروتکل صیون یا ریختن خون مسلمانان در نان فطیر یهودی را اشاعه میدهند، یا

مطبوعات، که یهودی را موجودی خترپنزری - عتیقه فروش ناقلا و نادرست رقم میزنند، ادامه دارد.

دکتر عباس میلانی در این سمینار چنین ابراز عقیده کرد که تصوف - مغول - اسلام خوش اندیش و غزالی نقش کوبیدن تفکر اسلامی را باز کردند - ولی تا حدودی خود این تصوف نیز با من یهودی و اقلیت مسیحی و زرتشتی کم مهری کرده است و تنها وقتی ما را نجات یافته می بینند که به دریافت نور اسلام و تغییر دین مشرف شویم.

نگاهی چند به **تذکرة الاولیا** از زبان **علی دشتی**:

۱ - **شبلی گفت:** نیت کرده بودم هیچ نخورم مگر از حلال. در بیابان میرفتم، درخت انجیر دیدم. دست دراز کردم تا یک انجیر بگیرم، انجیر با من به سخن آمد که: "ای شبلی من ملک جهودانم".

۲ - نقل است که آن روز جنازه بوسهل تستری را برداشتند. خلق بسیار زحمت میکردند. جهودی بود هفتاد ساله. چون بانگ شنید بیرون آمد و چون جنازه بر سید، آواز بر آورد که: "ای مردمان آنچه من می بینم، شما نمی بینید. فرشتگان از آسمان فرود می‌آیند و خویشتن بر جنازه می مالند. در حال شهادت گفت و مسلمان شد.

علی دشتی ضمن تمسخر این صوفیان نمیتواند احساس خودش را در کتاب "پرده پندار"ش مخفی کند و آناً چنین ادامه میدهد: "**این فرشتگان را هم باید همین جهود هفتاد ساله ببیند**".

۳ - و در آخر، معجزه جنازه احمد جنبل صوفی بزرگ دیگر در تذکرة الا ولیا از زبان **علی دشتی**:

حمل جنازه امام احمد جنبل معجزه ای چشمگیرتر و سودمندتر به حال اسلام روی داد و به جای یک جهود هفتاد ساله عده زیادی اسلام آوردند. چون وفات کرد و جنازه او را برداشتند، مرغان می‌آمدند و خود را بر خبازه او میزدند تا چهل و دو هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان شدند.

صحبت از زرتشتی و گبر شد، یاد این قطعه شعری افتادم که روی دیوان مغازه های بسیاری در شیراز میدیدم:

پاک بودن در جوانی شیوه پیغمبریست
ور نه هر گبری به پیری میشود پرهیزکار

بگذریم.

دکتر عباس میلانی در سمینار اخیر، طی سخنرانی بسیار پخته خود میگفت که بین قرن نهم و دوازدهم میلادی، ایران بسیاری از ارزشهای متجددانه را مورد بررسی قرار داد. ارسطو از طریق ابن سینا به غرب شناسانده شد و تجدد از مسیر ایران به جهان غرب راه یافت. سئوال این جاست که

پس این سترونی علمی و اجتماعی از کجاست. دکتر علی نیری از عدم انتقال علم به نسل بعد، در فرهنگ ایران، مینالید و دکتر فرزانه میلانی نقش پسر کشی رستم را در فرهنگ ما به سئوال کشید. به نظر من شاید رابطه این دو را با هم زیر سئوال برد.

شاید بتوان از حضرت ابراهیم یاد گرفت که دست به خون پسر نیالود. آیا اثر این عمل بود که در یهودیت انتقال علم چه به صورت موازی و چه عمودی این چنین با اهمیت است؟ و از نسلی به نسلی دیگر میرسد و چنین دستاوردی را از این قوم در جهان می بینیم؟

یا شاید باید پسوند اسم روشنفکر را از کسانی چون **جلال آل احمد** و کسانی مثل او پس گرفت که نوشته بود: **"غرب زده گی میگویم انگار وبا زده گی"**. و به این وسیله همراه با دیگرانی چون خودش راه فراگیری از غرب را بست و آن را به تابوئی وحشتزا برای نسل جوانتر بدل کرد.

شاید بتوان علت و سبب این نازائی فرهنگی را در همین تعداد و شکل جمعیتی دید و خاصیت و طبیعت این ناتوازنی کمّی و فکری منتج از آن.

شاید اکثریت، به خاطر همین امتیاز بزرگترین ضربه را به فرهنگ ما زده و هویتی این چنین را برایمان رقم زده اند. بگذارید توضیح بدهم.

دکتر میلانی - از تجدد معیوب سخن گفت و ارعاب ناصرالدین شاه که توسط انگلیسیها انجام گرفت. او عقیده دارد که نمایش تعمّدی قدرت نظامی انگلیسیها که در طی سفر شاه به اروپا انجام گرفت باعث ترس شدید او شد و دامنه این ناتوانی منجر به اعتقاد عمومی به **"تئوری توطئه"** گردید و زبونی بیش از حد- بسیاری از ما ایرانیان که هنوز تصور میکنیم بدون انگلیسها کاری در ایران انجام نمیگردد.

در جامعه ای که توسط رهبران فاقد اعتماد به نفس و کم قدرت چون ناصرالدین شاهها اداره شود دور نگری و آینده نگری جای خود را به منافع آنی و موفقیتهای فردی میدهد. روابط جای ضوابط را میگیرند وقدرت قضاوت بیطرفانه از آنجا رخت بر میبندد.

اکثریت در این نوع جوامع، از لحاظ روانی آنچه که از فقدانش رنج میبرد را بر گروهی و دسته ای میتاباند و از این راه گناه قصور و کمبود را در بر گردن دیگران میاندازد.

قدرت نمایی جای قدرت را میگیرد و سرکوب وسیله اثبات کمبود در دیگران. صاحب قدرت از ضعفا میخواهد که از اعتقادات خود دست بشویند (توسط و مثل

پرتاب یهودیان اصفهان در برابر سگان درنده در زمان صفویه) - دست به تحریم فرهنگ و زبان و رسومات قومی خود بزنند (چین در برابر تبت و یا کردها در برابر ترکیه) خود بزند، جابجا و پراکنده در نقاط مختلف بشود (روسیه استالین) و صد البته دچار غارتهای گاه بگاه - چپاول اموال - هتک حرمت و ناموس و غیره بشود که هدف، بی هویت کردن و از صحنه تاریخ محو کردن غیر خودی است.

از ملک الشعرا بهار است:

هر چه در دوره ناصری
مرد و زن کشته شد سرسری
آن به عنوان مشروطیت
وین به عنوان بابیگری
نام مردم نهد "بلشویک"
این زمان دشمن مفتری

از احسان طبری است:

در سال چهارم سلطنت ناصرالدین شاه، کشتار بابیان به ضرب طپانچه و میخ طویله و قمه و نیزه و شمشیر و کارد و پاره پاره کردن و سنگسار کردن و با مشت و لگد کشتن و شمع آجین کردن و سر بریدن و سیخ داغ در بدن فرو بردن و غیره به دست مردم و به دستور شاه و علمای بلد و چاکران درگاه تحت لوای **"جهاد اکبر"** انجام شده است.

حئیم هرزوگ، رئیس جمهور فقید اسرائیل جمله قصار و با معنی ای دارد. او میگوید: **"حد انسانیت ملل بر اساس رفتار با اقلیتها اندازه گیری میشود. تعقیب و مجازات در طول تاریخ بر علیه یهودیان شروع میشود ولی هرگز با آنها ختم نمیشود".**

در دوران خلافت اعراب، ایرانیان نیز دچار تبعیض شدید بوده اند. اعراب ما را مولی میخواندند و مشمول دادن جزیه و دیه و غارت و تغییر دین دادن اجباری و تجاوز.

نه آنکه خدای ناکرده فکر کنید این ناملایمات تنها به ایران محدود میشود و فرهنگ ما.

در آگوست ۲۶ سال ۱۷۸۹ (سال انقلاب فرانسه)، انجمن ملی فرانسه اعلامیه حق انسان شهروند را با این جمله شروع کرد که **تمام ابناء بشر آزاد به دنیا آمده، آزاد می مانند و دارای حق و حقوق برابرند.** سئوال این بود که آیا یهودیان هم شامل این بیانیه میشوند یا خیر؟ آیا یهودیان هم آزادند؟ حق برابر دارند؟ شهروندند؟ انسانند؟

جواب کنب کلر مانت تونره این بود: "به یهودیان به عنوان یک ملت هیچ چیزی تعلق نمیگیرد اما به عنوان یک فرد همه چیز به آنان تعلق خواهد گرفت. این قابل تحمل نیست که یهودیان یک جمعیت سیاسی یا طبقه ای خاص در درون کشور باشند و هر

کدام از آنان باید به تنهایی شهروند این کشور بشوند. اگر این را نمیخواهند، باید به ما اطلاع بدهند و ما چاره ای نداریم جز آنکه آنها را از کشور اخراج کنیم".

این نقطه نظر بعدها در اروپا منجر به "مسئله یهود" شد و در ۱۹۴۱ به "راه حل نهایی" هیتلر انجامید.

حتی در نوشته های شکسپیر نیز، بی مهری به یهودیان موج میزند. شخصیتهای بسیاری در نوشته های او نقش نابکار و دغلی دارند. ولی تنها "شَی لاک" در داستان تاجر ونیزی است که از دین اش نام برده میشود و یهودی معرفی میگردد.

و یا آنکه خدای ناکرده موضوع صحبت من تنها یهودیانند. این یک بلای تاریخی است که مرزبندی جغرافیایی نداشته و ندارد.

"اتنوسانتریسم" (قوم خود را برتر دانستن و بیگانه را خوار شمردن) را در اروپا دیده و هنوز هم به صور مختلف می بینیم. ژاپنی این مورد را درباره کره ای ها و چینی ها به کار بردند تا جنگ خود را توجیه کنند. در مصریان قدیم - طایفه لب بشقابی های آفریقا که به این وسیله سعی میکنند بین خود و دیگر قبایل تفاوت بگذارند - روسها با چچن ها. هوتوها و توتسی ها در آفریقای امروز، - کوکلاس کلانهای جنوب آمریکا، پیشتازان مسیحی و رفتارشان با ازتک ها و بومیان آمریکای شمالی و لاتین، عرب دوران اسلامی در برابر ایرانیان، قبطی مصری و مسیحی تحت ستم در سودان فعلی میتوان این مورد را دید. از آنها و از تبتی زیر سلطه چین از سنی ای که هنوز در جمهوری اسلامی امروز ایران نمیتواند مسجد بسازد، از شاه صفویه ای که زیارتگاه سنی را مستراح میکند میتواند درس خود بزرگ نبینی گرفت تا انسان ماند.

این همه را نوشتم تا کمکی باشد برای شناخت "هویت ایران در آینه زمان" که موضوع سمینار بنیاد مهرگان بود. حال بگذارید به ماهیت هویت نظری بیاندازیم.

دید که در وحله اول باید آیا هویت بیشتر اکتسابی است یا ارثی؟ آیا تا چه مقدار بافت و ارزشهای سیاسی - مذهبی - اجتماعی و فرهنگی در هویت امروزه ما اثر دارد و یا گذاشته است؟

از نوشته ای که در بالا رفت نتیجه گیری قاطعی بدست نمی‌آید. برای من و بسیاری غیر قبول است که فرهنگی که مولوی و خیام و حافظ را به من ایرانی داده، پرورنده، خمینی و خلخالی و خامنه ای باشد. به همین ترتیب هم نمیتوان تصور نمود که هویت پدیده ای مسری، تک ساحتی و بعدی است و یا خارج از جامعه میتواند و در تنهایی رشد

میکند.

تاریخ به قدری بلند مدت و ایرانی از لحاظ فکری مستقل تر از آن است که تن به هویتی سازمان یافته داده باشد.

هویت ایرانی من در مراسم و سنتها، در تاریخ و گزینش های جمعی، در مجموعه عقاید و حتی آری، خرافات رنگارنگ من موج میزند.

هویت یهودی من نیز به همین ترتیب. اما وظیفه انسانی من، ایجاد توازنی بین این دو و فرار از بالندگی به هر دو یا هر کدام از هویت ها است. از هویت باید برای سازندگی استفاده نمود. من از گذشته یاد میگیرم ولی در آن بیتوته نمیکنم. من و هویت من چون تصویری در آینه به هم نگاه میکنیم تا بالغ تر و کامل تر شویم.

وظیفه من ایجاد توازن است. خواه بین این دو هویت باشد و خواه داده های خصلت فردی و داده های جامعه و فرهنگ.

ما یهودیان همیشه خوشبین نبوده ایم ولی همیشه امیدوار بوده ایم. ما دیدیم که چگونه سرزمین باخ و بتهوون و کانت، سرزمین هیملر و هایشمن و هیتلر گردید.

گذشته ما به ما میگوید که هر چیزی میتواند اتفاق بیافتد ولی به دنبال آینده ای بوده ایم که به ما بگوید که اتفاقی نخواهد افتاد.

همانطور که عباس میلانی گفت:

در برابر هویت میتوان هم دریافت کننده منفعل بود و هم سازنده. من یاد گرفته ام و نمینویسم که هویت خود را از طریق خاطرات دردناک و قربانی شدن ها، بلکه از طریق درسهایی که در لابلای متون اخلاقی، روحانی و انسانی تجربیات و سنت است پیدا کنم.

گله گی من از نبود نقش اساسی و کلیدی اقلیتهای مذهبی و نژادی در ادبیات و هنر و تاریخ ایران و یا نقش تحقیر شده شان را توسط صاحبان قلم شاید در این روایت بیشتر حس کنید. واقعه زمانی که حسین بن منصور حلاج را محکوم به سنگسار شدن کرده بودند، از زبان **تذکرة الاولیاء عطار**:

...هر کس سنگی میانداختند. شبلی موافقت را، گلی انداخت (برای تشفی خلیفه). حسینَ منصور آهی کرد. گفتند: از این همه سنگ هیچ آه نکردی، از گلی آه کردن چه منفعتی است؟

گفت از آنکه آنها نمیدانند و معذورند. از او سختم می‌آید که او میداند که نمیباید انداخت.

روی سخنم با دانشگران و عاشقان

راستین ایران است گام اول مسئله را شناخته ایم،اگر ایران را دوست داریم باید از بالندگی به هویت و سرایت آن به جوانانمان جلوگیری کنیم. باید از هویت مان برای سازندگی استفاده ببریم. دستها را در دست هم بگذاریم. تجربیاتمان را با هم قسمت کنیم. **پرویز کاردان** عزیز در آن سمینار چه درست گفت:

اگر صدها سمینار از این دست بگذاریم، تا زمانی که خودمان را در آینه نگاه نکنیم به هویت خودمان نمیرسیم.

وظیفه ما در این غربت و در جهانی که دارد کوچک و کوچکتر میشود و امکاناتی که ما داریم، بزرگتر از درون کشور است.

در مورد پرسش موسی از خداوند

در مورد نام و هویت خدا و جواب مرموز او مقالات بسیاری نوشته شده. جواب خداوند Ehyeh-Asher-Ehyeh بود که معنی میدهد: **"من همانی خواهم بود (شد) که خواهم بود"**. میتوان این جواب خداوند را چنین توجیه نمود:

به یهودیان برده ای که جراحت گذشته پر از خشونت و قربانی شدن شان را بر دوش میکشند بگو که خدای شما، تنها بر اساس وقایع مشکوف گذشته در تاریخ تعریف نمیشود همانطور که نام من Ehyeh-Asher-Ehyeh گواهی میدهد، خدای شما نیز توسط اعتقاد کامل به امکانات جدیدی که آینده ای باز و روشن ارائه میدهد قابل تعریف است.

وظیفه ما نیز خارج از این تعریف نیست. ما نباید تسلیم ناکامی شویم. ما نباید دست از جستجو برای ساختن پلهایی که ما را به هم فکری، هم زیستی و هم خانگی و دوستی میرساند، برداریم.

با **مولوی** هم زبانم:

ترا اگر نفسی ماند، جز به عشق مکار
که چیست قیمت مردم؟هر آنچه میجویند

شالم

این مقاله را تقدیم میکنم به مهندس حسن و فائزه فیروزی و دیگر همکاران عاشق به ایران و ایرانی در بنیاد مهرگان سان دیه گو، به سخنوران فرهیخته آن سمینار و دیگر عاشقان ایران.

انجمن حمایت کودکان و نوجوانان از شما تقاضا می نماید که برای ساختن ساختمانی که باعث افتخار کشور اسرائیل و تمام یهودیان دنیا خواهد بود همکاری بفرمائید www.JOFC.com



عکس بالا از راست به چپ: آقای جاوید شالم - خانم مهین الیاسیان - آقای اهود دانوخ جنرال کنسول اسرائیل در لوس آنجلس - خانم ناهید شبانفر و خانم نوگا یاکوبی.

در ملاقاتی که در ماه جولای ۲۰۰۵ بین کنسول اسرائیل و سرپرستان انجمن Jewish Organization for Children انجام گرفت آقای اهود دانوح به عنوان نماینده کشور اسرائیل در لوس آنجلس قدردانی خود را به سرپرستان JOFC برای حمایت از پروژه زیر ابراز داشتند.

انجمن JOFC در صدد بنای مرکز آموزشی بسیار مهمّی در نواحی یورشلیم میباشد. این مرکز از طرف دولت اسرائیل به رسمیّت شناخته شده و هر مبلغی که از طرف شما دوست عزیز و خیّر اهدا شود از طرف دولت اسرائیل به دو برابر تبدیل شده و برای بنای این مرکز مهمّ به کار برده خواهد شد.

در روی درخت زیبائی که در سالن ورودی روی دیوار نصب خواهد شد اسم خود و عزیزانتان را جاودانی نمائید.

یک برگ گل	$1000
یک گل کامل	$2600
یک اطاق کامل	$1000
کتابخانه	$26000
سالن فعالیتهای آموزشی که در اعیاد به عنوان کنیسا مورد استفاده قرار خواهد گرفت	$126000
این ساختمان به اسم شما نام گذاری خواهد شد	$260000

برای اطلاعات بیشتر با شماره های: نوگا یاکوبی ۹۳۸۲-۸۲۲ (۸۱۸)

جاوید شالم ۳۴۵۲-۸۰۰ (۳۱۰) تماس حاصل بفرمائید.

تنظیم: لیلی کاهن

گزارش سازمان ارتص سیامک

بدون کمک این فرشتگان کارهای خیریه ما برای اجتماع انجام نمیشد



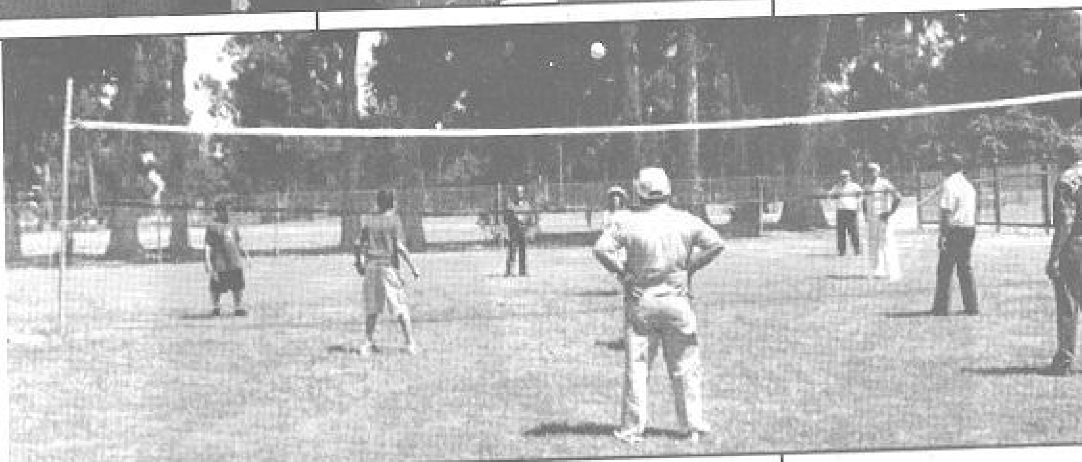
ژاکوب کهن زاده - یعقوب نباتی - منصور آقائی - مظفر کوشکی - دکتر پژمان بلوریان - پرویز نورافشان - یوسف یوسفی نصرت زینتی آهوییم - روح اله صدیقیم - یعقوب سوفری - شاهرخ بندری زاده - سوسن و شکراله امانوئل - مهین رضوانی - Yasmine Corporation - فریده و یوسف محبوبیان فرد - هلن و ناصر محبوبیان - شمسی و احسان آشریان - فرزاد کیوان فر - گیتی و آرش مقیمی - ملیحه و هوشنگ زاخور - فرناز رادپرور - مریم سیانی - مهناز فرهومند - سوری نوروزی - فرید فراروی - پوران و ناهید سیانی - Mahsa properties - لقمان تهرانی - مریم و جک شادی - بهروز نعیم - فریدون خدوی - جک الیشا - ثریا و فرید افرا

بخش اعظمی از این برنامه ها توسط کمکهای سخاوتمندانه بنیاد ثریا یمطوبیان میسر گردیده است.

پخش مواد خوراکی طبق همه ساله

در تاریخ ۱۹ سپتامبر مواد خوراکی لازم جهت ایام مبارک روش هشانا و کیپور را در اختیار ۷۰ خانواده قرار گرفت. ضمناً در ماه گذشته حدود ۶۰۰۰ دلار کوپن مواد غذائی به خانواده های نیازمند پرداخت شد. کوپنهای مواد غذایی قابل استفاده در فروشگاههای Glatmart - F & Y - ساینا کوشر مارکت - لوونیا و کیو مارک میباشد. جا دارد از کسانی که کمکهای خود را به این منظور





در اختیار سازمان میگذارند تشکر نمائیم.

شبات نحو

روز یکشنبه ۲۱ آگوست پیک نیک سالیانه شبات نحو با روزی خاطره انگیز سرشار از شادی و بازی و غذاهای لذیذ با موزیک و رقص و خواننده برگزار گردید. در یک پارک زیبا در شهر آکسنارد روز بسیار زیبائی را همراه با شادی در کنار یکدیگر گذراندند.

برمیتصوا

مراسم برمیتصوا شدن آقای بردیا اخوان در کنیسای ارتص سیامک به خوبی و خوشی برگزار شد. سازمان انجام این میتصوا را به خانواده اخوان تبریک میگوید.

شبات عروسی

تبریکی داریم برای پیوند خانم ربکا و آقای امید سوفری و هم چنین پیوند خانم طناز دیبا گهر و آقای رابین یعقوبی که مراسم شبات عروسی خود را سالن کنیسا ارتص سیامک برگزار نمودند. سازمان به این عزیزان تبریک میگوید و برای آنها سلامتی توأم با آرامش و آسایش آرزو مینماید.

جناب دکتر فرامرز نعیم فوتِ مادر مهربان و عزیزتان را از صمیم قلب تسلیت گفته،
بقای عمر شما و خانواده را خواستاریم.

هیئت مدیره سازمان ارتص سیامک

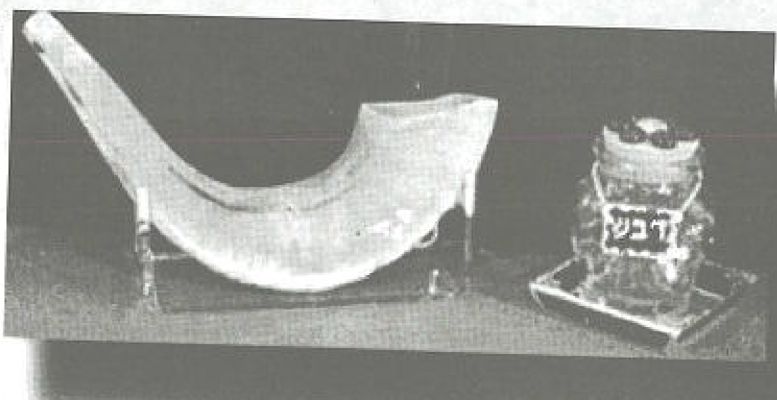
■ برگردان: ایرج فرنوش

کیپوریم

خداوند به موسی چنین گفت:

به فرزندان ایسرائل بگو در ماه هفتم، روز دهم روز کیپوریم است. برای شما روز اجتماع مقدس است جانهایتان را رنج دهید و برای خدا هدیه طعمه ای آتش تقدیم نمائید. در خود، این روز هیچ کاری نکنید چونکه روز کیپوریم است. برای شما روز طلب مغفرت از حضور خدا خداونتان میباشد.

کتاب ویقرا ۲۸-۲۶:۲۳



دعا کردن و حاجت خواستن ریشه در جان آدمی دارد و حاصل وقوف به تناهی هستی و عاریتی بودن وجود بشر و مرگ آگاهی و زوال پذیری اوست. در تمامی ادیان مناسک، آئین های پرستش و شیوه های نیایش و عرض حاجت بردن به محضر خداوند وجود داشته است. ولی در یهودیت دعا و نیایش بخش مهمی و جدایی ناپذیری-از آن است. در این میان شاید بتوان ادعا کرد که متون دعاها و نیایشهای یهودی جایگاهی یگانه دارند که در هیچ یک از سنن دینی دیگر نمیتوان نظیری برای آن یافت، هم به لحاظ چندی و چونی و هم از لحاظ مضمون و محتوا. این سخن نه از سر تعصب، بلکه از روی بصیرت و آگاهی است. مراسم برگزاری روز کیپور و مناسک آن شاهد این ادعا میباشد.

یوم کیپور (روز کیپور) یا کیپوریم مهمترین و مقدس ترین روز در تقویم یهودیت است. کیپوریم اندکی قبل از غروب آفتاب در روز نهم ماه عبری تیشری (ماه هفتم) آغاز و پاسی پس از غروب روز بعد خاتمه مییابد. از ویژه گیهای یوم کیپور، تعطیل کردن کار، روزه گرفتن کامل قبل از غروب آفتاب تا بعد از غروب آفتاب روز بعد، اجتماع در کنیساها برای خواندن دعا و طلب مغفرت و توبه کردن از گناهان میباشد. یوم کیپور از ویژه گیهای چشمگیری که شعله عشق را در دل هر یهودی مؤمن می افروزد برخوردار است.

تقویم یهودیت شامل اعیاد زیادی است ولی هیچکدام از نظر عظمت و مقدس بودن به پای یوم کیپور نمیرسند.

یوم کیپور تنها روزی است که یهودیان را از هر طبقه و شغل، روشنفکر و عامی، مذهبی و سکولار به دور هم جمع میکنند تا این روز را گرامی بدارند.

مضامین بکر وعمیقی که در روز کیپور خوانده میشوند همگی مساوی نوعی نگرش ژرف عرفانی و حامل جهان بینی الهی و معنوی و عقلانیت مشهوری لطیف است.



خدمت به همنوعان، ظلم ستیزی،دین داری خالصانه و عالمانه،اتکاء به خداوند در همه حال، نهراسیدن از سیل مشکلات،حق طلبی، عزت مندی و آزاده زیستن و موانست با خداوند از مضامین غالباً تکرار شونده در روز کیپور میباشد.

در روز کیپور، مؤمنان برای تزکیه نفس، لباس سفید پوشیده و از پوشیدن کفش چرمی خودداری می کنند. یکی دیگر از ویژه گیهای یوم کیپور پوشیدن تلیص (شال مخصوص) میباشد که در سراسر اجرای مراسم بر دوش انداخته میشود. در صورتی که تلیص در روزهای شنبه و سایر اعیاد مذهبی فقط در مراسم صبحگاهی به دوش انداخته میشود.

مراسم مذهبی کیپوریم با خواندن "کُل نیدره" که به معنی "هیئت کامل" ترجمه شده آغاز میگردد. کل نیدره پاسی قبل از غروب آفتاب شب کیپور با آهنگی دلنشین و در عین حال حزن آلود خوانده میشود. کل نیدره ریشه تاریخی دارد و داستان آن به زمانی بر میگردد که یهودیان را تحت فشار و تهدید مجبور به گرویدن به ادیان دیگر میکردند. زمانی که فشارها کم میشد این گروه به یهودیت باز میگشتند. ولی از آنجایی که این گروه در ضمن گرویدن به ادیان دیگر میثاق وفاداری به دین جدید داده بودند و قول شکنی بر خلاف آئین یهودیت است، از این جهت با تشویق کردن این گروه به شرکت در مراسم کل نیدره، قرارداد آنان رسماً باطل شده اعلام میشد و بازگشت مجدد آنان را به یهودیت گرامی داشتند. مراسم کل نیدره از شکوهی خاصی برخوردار است و بی دلیل نیست که حتی یهودیان غیر مذهبی که سالی یکبار در کنیساها پیدایشان میشود د رمراسم برگزاری کل نیدره حضور می یابند.

به طور کلی مراسمی که در روز کیپور انجام میگیرد شامل دو قسمت متمایز است. قسمت اول اقرار به گناهان وقسمت دوم تقاضای بخشش و عفو از گناهان و توبه کردن است. یهودیت گناه را یک پدیده دایمی نمیداند و گناه را قابل بخشش میداند. گناه بخشیدنی است. خداوند بشارت داده که گناه دینی بندگانش را می بخشد. به شرط این که شخص گناهکار از تمام اشخاصی که نسبت به آنان گناه مرتکب شده تقاضای عفو و بخشش کند. به عبارتی دیگر شخص گناهکار میبایست از تمام کسانی که در طول سال بدی کرده طلب عفو و بخشش کند تا خداوند از گناه او بگذرد و او را ببخشد.

مراسم دعاهای صبح یوم کیپور (شحریت) شامل دعاهایی است که در طی آن دعا کنندگان از گناهان خود تقاضای عفو و بخشش میکنند. قرائت تورات در مراسم اجرای شحریت شامل آیاتی است که شرح اجرای مراسم کیپور در زمانهای باستان را شرح میدهد. هفتارای صبح کیپوریم از کتاب

یشعیا فصل ۵۷-۵۸ میباشد که در آن تأکید میشود که مراسم مذهبی میبایست با رفتار و کردار نیک و انسانیت توأم باشد. خدمت به همنوعان،دین داری خالصانه، اتکاء به خداوند در همه حال از مضامینی هستند که در دعاهای شحریت خوانده میشود.

یکی دیگر از برنامه های صبح کیپوریم اجرای مراسم "ویدوی" میباشد. در این مراسم شرکت کندگان در حال ایستاده با انگشتان مشت شده به آرامی به سینه خود کوبیده و به تمام گناهانی که در طول سال مرتکب شده اعتراف میکنند. لیست انواع گناهان به ترتیب الفبای عبری تنظیم و شرکت کنندگان به طور دسته جمعی به گناهان اعتراف می کنند. هر چند که به نظر نمیرسد که فردی مرتکب تمام گناهان شده باشد، معذالک یهودیت معتقد است که یهودیان مسئول گناه همدیگر میباشند،از این جهت است که مراسم "ویدوی" به صورت ابوالجمعی خوانده میشود و افعال جمع در آن به کار برده میشوند.

بعد از اجرای مراسم ویدوی برنامه "موصاف" (اضافات) اجراء میگردد. در طی برنامه موصاف ابتدا با خواندن اشعار و مضامین قدیمی با نوایی حزن‌آور جریان قتل فجیع ربایانی که در زمان تسلط رومیان در اورشلیم کشته شدند شرح داده میشود. در بعضی کنیساها،از ماجرای هولوکاست و قتل عام یهودیان در جریان جنگهای صلیبی نیز یاد میگردد.

قسمت دیگر برنامه موصاف اجرای مراسم "آودا" میباشد که در ضمن اجرای آن مراسم مذهبی یوم کیپور که در معبد مقدس در پروشلیم اجراء میشد به طور کامل شرح داده میشود.

در این مراسم در چند مورد به گناهان اقرار و تقاضای عفو و مغفرت میشود. در این مراسم بارها بر حکیم و رحیم بودن خداوند و کرم و بخشش او تأکید و خداوند ستایش میشود.

مراسم بعد از ظهر کیپور دنباله برنامه های موصاف میباشد که در طی آن مضامین و اشعار مذهبی قرائت میگردد که حاوی نوعی نگرش ژرف عرفانی و حامل جهان بینی الهی و معنوی و عقلانیت است. خدمت به همنوعان، دین داری خالصانه و اتکاء به خداوند در همه حال، نهراسیدن از مشکلات و پرهیز از بدیها از مضامین غالباً تکرار شونده میباشند.

در مراسم موصاف آیاتی از تورات نیز قرائت میگردد. هفتارای بعد از ظهر کیپور قرائت کتاب "یونا" فصل ۴۰۱ میباشد که در طی آن داستان یونس نبی که بعد از غرق شدن کشتی به مدت سه روز در دل یک نهنگ زنده میماند خوانده میشود.

آخرین برنامه از مراسم کیپور مراسم "نهیلا" میباشد که به معنی "بستن" ترجمه شده. این مراسم یکی دو ساعت قبل از غروب آفتاب شروع میگردد. این قسمت از ویژه گی خاصی برخوردار است زیرا که بر طبق حوادیث در روز کیپور حساب گران بزرگ عالم آفرینش به دستور حق به تقدیر مقدرات میپردازند و سرنوشت هر کسی را برای سال آینده تعیین و در کتاب زندگی ثبت میکنند و در زمان نهیلا مهر خورده میشود. به عبارت دیگر، سرنوشت انسانها، چه از لحاظ خوشبختی، بدبختی، سلامتی، بیماری، نوع مرگ، و غیره در این روز تعیین و در نامه شخص ثبت میگردد از این جهت شرکت کنندگان در مراسم نهیلا با یک استغفار جدید و عزم به ترک گناه و نیز انجام دقیق واجبات در این مراسم شرکت میکنند.

برنامه نهیلا در اوج خود در حالی که روزه داران در کمال خلوص از خداوند درخواست عفو و بخشش میکنند و درخواست مستجاب شدن دعایشان دارند با به صدا در آوردن شوفار خاتمه مراسم کیپوریم را اعلام میکند و کیپور خاتمه می یابد. □

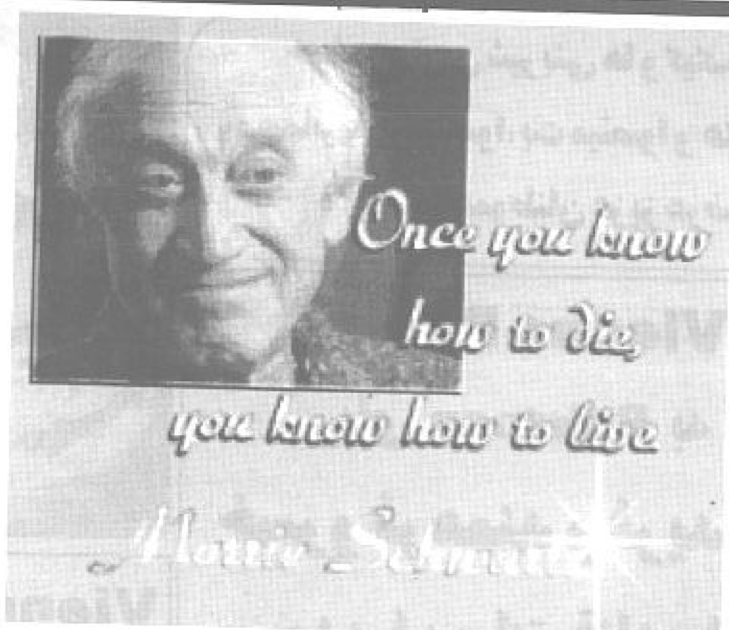
یوم کیپور با موری

سخنرانی یوم کیپور

ربای هارولد شولوایز - کیپور ۲۰۰۲

شهره حکمتی نوفر

کیپور ۲۰۰۵



وقتی خواندن کتاب "سه شنبه ها با موری" را به پایان رساندم، دو برابر احساس دلتنگی کردم. اول به خاطر مرگ مردی خوب و شجاع که زندگیش با بیماری فلج Lou Gehrig'd Disease به طرز غم انگیزی پایان یافته و دیگر به خاطر اینکه یهودیت و کنیسا کسی مثل او و فرزندانش را از دست داده. موری بدون هیچ شک و تردیدی یهودی بوده ولی به طور محسوسی از یهودیت بدور مانده، این چنین نزدیک و این گونه دور.

با وجودی که من موری شوراتص را شخصاً نمیشناختم ولی او و امثال او را هر کجا که باشند به خوبی میشناسم. من او را از روی نشاما و از میشپاخای یش (خانواده)

میشناسم. من او را آنقدر میشناسم مثل اینکه در خانه پدر بزرگ من رشد کرده بود. یک کودک یهودی برخاسته از یهودیان مهاجر اروپای شرقی، غیر مذهبی، در اقلیت، که به زبان یدیش صحبت میکند و رویهم رفته یک یهودی سوسیالیست است. فکر کردن به موری با سواد مرا بی اختیار به یاد پدرم و دوستانش میاندازد.

انگار موری و من اهل یک خطه ایم. او در همان همسایگی من بزرگ شده، در یکی از خانه های دولتی در محله برانکز (Bronx) نیویورک، در یک آپارتمان یک اتاق خوابه در ساختمان آجری قرمز رنگ نزدیک باغ آبجو ایتالیائی ها. مادر خوانده اش "آوا" همان آهنگهایی را میخوانده که مادر من میخوانده، نواهای غیر مذهبی و مردمی، آوازهای محلی و فلکوریک یدیش. ترانه هایی درباره زنان تهیدست و گرسنه، ترانه هایی درباره زنان تنهای سیگار فروش که با چشمان اشکبار در باران گدایی میکردند. یدیش فقط زبان صحبت مثل انگلیسی یا عبری نبود، یدیش زبانی بود که مادر و فرزند را به هم ارتباط میداد.

زبان یدیش، یهودیتی که من و شما میشناسیم نبود. یدیش یهودیت کنیسا و شبات و تفیلا و تلمود نبود. یدیش یهودیت ارتدکسی، ریفورم و یا کانسرواتیو نبود. زبان یدیش برای ما یهودی بودن بود. یدیش دنیایی از قومیت محلی، اخلاق، ایده‌آلیسم و مردمیت بود. یدیش دنیای توده های یهودی بود، آدمهای ساده، آدمهای زحمتکش، آدمهایی که همیشه به فکر نان شب بودند و نه دنیای اعیان و اشراف.

یکی از کلمه های یدیش menschlichkit (منشلیش کیت) بود، به معنی انسانی خوب، شایسته و بشر دوست. لغت دیگر که در خانه من بسیار شنیده میشد کلمه Yoisher (یویشر) بود به معنی عدالت و بیشتر به معنی عدالت اجتماعی و (میتصوا) که بر عکس عقیده مادر بزرگم به معنی ۱۰ فرمان نبود بلکه به معنی کار خوب و شایسته برای دیگران کردن بود.

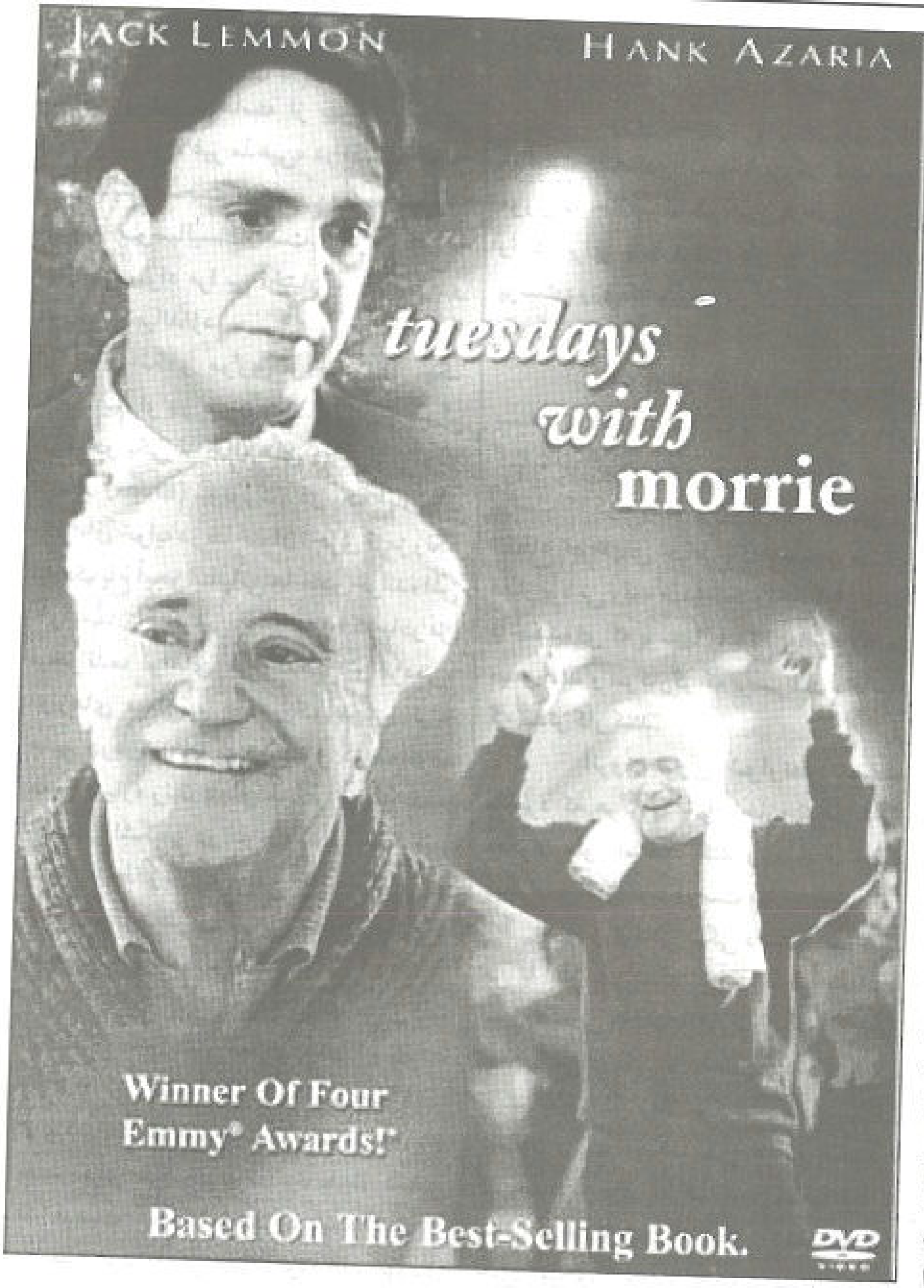
موری همچون پدر من در زمان شکست اقتصادی آمریکا بزرگ شده بود. موری در حال مرگ هم هنوز به خوبی روزی را که برای پیدا کردن کار به یک کارگاه پوست دوزی که پدرش در آن کار میکرد رفته بود به یاد می‌آورد.

آنچه او به یاد می‌آورد دیوارهای بسته بود، اتاقهای تاریک و گرم، پنجره های کثیف و گبره بسته، موهای گریزان خز و پوست که در هوا در پرواز بودند، صدای بی انقطاع چرخهای خیاطی که همچون صدای قطار بود بی وقفه صدا میکرد، کارگران محقر و خمیده ای که پوستها را با نخ و سوزن به هم میدوختند و سرکارگر که بر سرشان داد میزد که تندتر کار کنند.

آنروز موری شوارتص تصمیم میگیرد که هرگز به خود اجازه ندهد که از دیگران سوء استفاده کند و از عرق جبین دیگران پولدار شود. درست مثل پدرم.

در کودکی سگی داشتم، اسم سگ من با اسم بقیه سگهای آمریکا فرق داشت. اسم سگ من Ropchik (روپ چیک) بود. این اسم را من از یکی از داستانهای شالم الیخم نویسنده یدیش زبان برگرفته بودم. در آن داستان روپ چیک یکی از کوچکترین، ضعیف ترین و بی عرضه ترین سگها بود که همیشه آخر از همه از سطل آشغال قصاب چیزی میخورد. روپ چیک همیشه از دست بقیه سگها و آدمها کتک میخورد. روپ چیک سمبل و معرف یهودیان فقیر دنیا بود.

پدر من، مرا به مدرسه یشیوا برای آموزش نفرستاد. پدر من هم مثل موری، قهرمانان خودش را داشت که هیچکدام ربای نبودند، اصلاً پدرم با ربایان میانه خوبی نداشت و به خاطر اینکه من تصمیم گرفتم ربای بشوم سالها غصه میخورد، پاپا مرا ببخش!



پدرم و دوستانش در محله ما مدرسه یدیش باز کرده بودند و ما که همه به مدرسه دولتی میرفتیم، بعدازظهرها به کلاس یدیش میرفتیم. در این کلاسها صحبتی از خدا و تورات و میشنا و گمارا و براخا و هلاخا نبود. جالب اینجاست که بسیاری از یهودیان هنوز از اینکه کسانی مثل سناتور لیبرمن صحبت از خدا میکند ناراحت میشوند. ما بر این باور بودیم که فقط غیر یهودیان صبحت از خداوند و آفریدگار میکنند.

موری به آخرت معتقد نبود بنابراین نخواست که مراسم کفن و دفن یهودی در موردش اجرا شود. او از خانواده اش خواست که جسدش را بسوزانند و به آنها یادآور شد که "نگذارید زیاد پخته شوم" با وجودیکه وجود موری سرشار از طنز یهودی بود این چنین از یهودیت دور بود.

نویسنده کتاب متذکر شد که در یک مصاحبه با Ted Koppel مصاحبه گر شبکه ABC ، موری از Ted Koppel که خودش هم یهودی است میپرسد: "تو چیزی راجع به اعتقاد دینی خودت به من بگو؟" با وجودی که مصاحبه گر در حالی که از این سوآل موری جا میخورد ولی بسیار خشک جواب میدهد: "من معمولاً در این موارد با کسانی که چند دقیقه قبل با آنها آشنا شده ام صحبت نمیکنم." موری از رو نمیرود و با اصرار میگوید: "تد، من مردنی هستم و وقت زیادی برای تلف کردن ندارم." تد کاپل با خنده میگوید: "بسیار خوب، اعتقاد دینی؟" و جمله ای را از یکی از فیلسوفان یونانی بازگو میکند. برای تد کاپل هم مثل بسیاری از یهودیان آمریکایی صحبت کردن در مورد خدا و اعتقادات مذهبی کار آسانی نیست.

من زیاد راجع به موری فکر کردم. نه فقط به خاطر اینکه او انسانی دوست داشتنی و غیر معمولی بوده بلکه به خاطر اینکه دهها یهودی آمریکایی همانند موری هستند. یهودیان غیر مذهبی، تحصیلکرده، آزادی خواه و در اقلیت که از دنیای یهودیت و کنیسا بدور مانده اند. در یک همه پرسی در سال ۱۹۹۰ نزدیک به ۱۰۲ نفر از یهودیان زاده شده در آمریکا در جواب پرسش که مذهبتان چیست؟ جواب داده بودند: "هیچ" من اطمینان دارم که با وجودی که موری هیچگاه یهودی بودنش را انکار نمیکرد، جواب او هم برای این سوآل "هیچ" بوده است.

من عاشق موری و خانواده اش هستم. خانواده خیاط ها، دست فروشها، بافنده ها، سیگار پیچ ها و سیگار فروشها، کلاه دوزها، رنگرزها و چاه کن ها و دوستانشان. من عاشق مهرشان، معنویتشان، تشخیص خوب و بدشان، شایستگیشان، انسانیتشان و مقابله شان با زورگویی و دست

ناتوانان را گرفتن، هستم. و متأثر از جدا شدنشان از یهودیت و آن خط باریکی که بین یدیش صحبت کردن و کنیسا رفتن و یهودی باقی ماندن بوده و آنها نتوانسته اند به این طرف خط بیایند.

وقتی به آخر کتاب رسیدم از اینکه کنیسا نتوانسته موری و خانواده اش را به خود جذب کند متأثر شدم و احساس گناه کردم. در خیال خود شروع به صحبت کردن با نویسنده کتاب کردم "آیا انسان دوستی موری ریشه در آموزشهای کنیسا و یهودیت او نبوده؟ آیا آموزشهای یهودی پایه اصلی تشخیص گذاشتن بین خوب از بد نبوده؟ آیا زبان یدیش ریشه در خاک و معرفت و قوانین یهودی نداشته؟" موری در بستر مرگ با مصاحبه گر خود از مرگ و مردن و مراسم تشیع جنازه حرف میزده و هیچ حرفی راجع به ایده های مقدس یهودی که پایه تمام اعتقادات موری بوده نزده است.

بنابراین من برای فرزندان موری فصل جا افتاده کتاب را نوشتم، در حاشیه یکی از صفحات کتاب **قسمتی از فصل ۲۷ تلمود را نوشتم:**

"قبلاً رسم بر این بود که برای خانواده های عزادار غذا ببرند، برای ثروتمندان در ظرفهای طلا و نقره و برای تهیدستان در سبدهای حصیری، ولی تهیدستان خجالت زده شدند. بنابراین ربایان قانون جدیدی را رسم کردند که به احترام تهیدستان، برای تمام عزاداران در سبدهای حصیری خوراک برده شود."

قبلاً رسم بر این بود که در خانه عزاداران، آب بنوشند. در خانه ثروتمندان در جامهای شیشه ای سفید و در خانه تهیدستان در جامهای رنگین. ولی تهیدستان خجالت زده شدند. بنابراین ربایان قانون جدیدی را رسم کردند که به احترام تهیدستان، همه عزاداران از جامهای رنگین بنوشند.

قبلاً رسم بر این بود که روی صورت اجساد ثروتمندان را باز بگذارند و روی صورت اجساد تهیدستان را بپوشانند زیرا اجساد تهیدستان نشان از فقر و درماندگی در زمان زندگیشان داشت. ولی تهیدستان خجالت زده شدند، بنابراین به احترام تهیدستان، ربایان قانون جدیدی را رسم کردند که روی صورت تمام اجساد پوشیده شود.

قبلاً مراسم خاکسپاری برای بازماندگان تهیدستان کمرشکن بود و بازماندگان اجساد عزیزانشان را در مزارع رها میکردند. ربای ربعان گامیل دستور داد که به احترام تهیدستان، به جای کفن پشمین گران قیمت او را در کفن کتانی به خاک بسپارند تا تهیدستان خجالت زده نشوند. امروز در تمام دنیا و در تمام ادیان جنازه را در کفن کتانی به خاک میسپارند. این رسم یهودیت است، قوانین یهودیت، فروتنی قلب یهودی است که برای تمام دنیا می تپد.

موری راجع به مرگ، انسانیت و مقام انسانها سخن میگوید. آیا کسی در کلاس تلمود تورا به او یاد داده بود که چرا فرد مرده یهودی میباید هر چه زودتر و ترجیحاً همان روز به خاک برسد؟ خاکسپاری فوری جنازه به خاطر احترام عمیق یهودیت به بشریت است. آیا موری میدانست که در فصل ۲۱ کتاب اعداد ما میخوانیم اگر مردی محکوم به مرگ شده و به دار آویخته شد جسدش باید قبل از غروب آفتاب پائین آورده شود و به خاک سپرده شود. به خاک نسپردن به موقع جسد به خاک، همانند سرافکنده کردن پروردگار است.

چرا این اصرار وجود دارد که باید جسد همان روز به خاک سپرده شود؟ روزگاری پادشاهی بود که برادر هم زادی داشت. برادر همزاد به جرم سوء قصد به جان پادشاه دستگیر و پس از محاکمه به دار آویخته شد. رهگذرانی که روز بعد از محل میگذشتند به جنازه بر سر دار نگاه کردند و

گریان فریاد برآوردند که "پادشاه مرده" بنابراین رسم بر این است که جنازه بر جا نماند و فوری به خاک سپرده شود تا پادشاه سرافکنده نشود.

از این مثل گستاخانه میتوان این گونه نتیجه گرفت که اگر پروردگار انسان را به شمایل خود آفریده، پادشاه هم به شمایل پروردگار است و برادر همزادش خود پروردگار. بنابراین اگر انسانی بمیرد و به خاک سپرده نشود، آفریدگار زیبائی خود را از دست میدهد. بنابراین برای اینکه ما آموخته ایم که تمام انسانها مقدسند، خاکسپاری باید به موقع انجام شود. جان انسانها از طومار تورات مقدس تر است. همه اینها پایه مذهبی یهودیتی است که بشر دوستی را به موری آموخته.

شاید موری شنیده بوده که بر طبق قوانین مذهبی در تابوت در زمان مراسم قبل از خاکسپاری میباید بسته بماند. ولی چرا؟ چون ربای دستور داده و دستور ربای باید اجرا شود؟ نه، در تابوت به خاطر بشر دوستی و انسانیت عمیق یهودیت باید بسته بماند. وقتی در تابوت باز باشد، مشایع کنندگانی که از کنار تابوت رد میشوند با نگاه کردن به فرد مرده به تماشاگر و بازدیدکننده تبدیل میشوند و جسد و تابوت تبدیل به شیئی میشوند. شخص مرده، همچون کور و کر و لالی است که نمیتواند نگاه و گفتار و کردار دیگران را درک کند و یا جواب دهد و خیره شدن به چنین شخصی بی احترامی به بشریت است، انسان میباید در مرگ همان احترامی را داشته باشد که در زمان حیات داشته. این معنی احترام به انسانها در مذهب یهود است.

موری در مدرسه عبری و کنیسا این رسوم را فرا نگرفته بود. به موری آموخته بودند که در کجا، چه چیزی را،چگونه باید عمل کند. به او قوانین یهودیت را با ضرب المثل و نوشتارهای گوناگون یاد داده بودند، جواب پرسشهای او شاعرانه و با عطوفت نبوده. برای پاسخ به کجا،چگونه، چه وقت و چراها باید به حد مرز بین قانون و اخلاق سفری کرد،خط باریک میان هلاخا و انسانیت را جست و نگاهی به رابطه بین پدیش و یهودیت کرد. سوآل مهم برای فرزندان موری این بود که چرا گلهای بر سر تابوت درست قرار نگرفته بودند و چرا مذهب ما با گل گذاشتن مخالف است؟ ولی آنها باید بدانند که یهودیت با خریدن گل مخالف نیست ولی یهودی اعتقاد دارد که احترام گذاشتن به فرد فوت شده خرید دسته گل نیست بلکه آن پول میتواند به کمک مستمندانی و بیمارانی برسد که زنده اند و به زندگی آنها رنگ و بوی گل را هدیه کند. با کمک به زندگان است که ما به مردگان احترام میگذاریم. میتصوا آنروزی میتواند زیبا باشد که زندگی پر درد و رنج از یاد رفتگان اجتماع

ما زیبا باشد.

در تمام کتاب موری گله مند از تظاهر و فخر فروختن مالی بی وقفه در دنیا بود. چرا اینگونه احساس؟ جواب را میتوان به آسانی در تورات یافت که ستایش گوساله طلائی را در هر شکلی و موقعی بت پرستی میداند و مردود میکند. این اصل یهودیت را میتوان در تمام قوانین و اعتقادات و رسوم به راحتی مشاهده کرد.

استفاده از شوفار طلا کوب آسور است زیرا که صدای شوفار و آوائی دادخواهی باید آزاد و پر طنین باشد و نباید این صدا با دهانه طلائی شوفار طنین خود را از دست بدهد.

در روز کیپور، کاهن بزرگ باید جلیقه طلا و نقره خود را هنگام ورود به بت همیقداش از تن بیرون می‌آورد. او میبایست که تن پوشی از کتان ساده به تن میکرد، تا مبادا دیگران فکر کنند که طلا و نقره میتواند جبران خطا و سرپیچی از قوانین یهودیت باشد.

در روز اول شاووعوت میوه های نوبرانه میبایست در سبدهای حصیری به بت همیقداش آورده میشده نه در ظرفهای طلا و نقره، زرق و برق برای خداوند بی اهمیت است.

رسم یهودیت بر این است که شب شبات هر چه سکه در جیب داریم، بیرون بیاوریم. زیرا روز شبات باید خود را از مادیات به دور نگاه داریم.

ربای اسرائیل **سالانتر** به شاگردانش می‌آموخت: که اگر لکه خونی در زرده تخم مرغی دیدند، نباید آنرا بخورند. خوردن زیرا اینگونه تخم مرغها ناپاک اند (Treif). او به شاگردانش توضیح داد که این قانون فقط به تخم مرغ ختم نمیشود. اگر پولی به دستتان رسید که بوی خون میداد و از طریق نامشروع و با شکستن کمر دیگران به دست آمده بود، آن پول هم ناپاک است و نباید از آن استفاده کرد.

موری از این قوانین باخبر نبود چون به او نیاموخته بودند. اخلاق یدیشی از بشر دوستی یهودی برخاسته نه از میان هوا، وجدان یهودی ریشه در اخلاقیت عبادت و مراسم نیایش یهودی ریشه در اخلاق یهودیت دارد. بشر دوستی قوم یهود بازده وجدان آنان است. چرا ما به کودک یهودی می‌آموزیم که در روز کیپور روزه بگیرد؟ ما به این صورت به کودکانمان یاد میدهیم که روزه گرفتن و گرسنه بودن به معنی تنبیه بدنی نیست بلکه به خاطر نرم کردن روان و عطوفت قلب فرزندان عزیز کرده ای است که در تمام عمرشان یک روز گرسنه و تشنه نمانده اند. روز کیپور آنها تعنیت میگیرند و گرسنه میمانند نه به خاطر اینکه رژیم غذائی دارند بلکه به خاطر اینکه بفهمند گرسنگی چیست و درد میلیونها نفر را در سراسر دنیا هر روز گرسنه سر بر بالین میگذارند درک کنند. ما تعنیت میگیریم و گرسنه دست بر دعا برمیداریم تا خداوند دست و قلبمان را پاکیزه نگاه دارد. نیایش با دست آلوده و قلب ناپاک، نیایش یهودی نیست.

باید به گفته های **آیزیا**، یکی از بزرگان یهود گوش داد: "وقتی دستهای آلوده به خونتان را میگسترانید، من از شما روی برمیگردانم. دستهایتان را بشوبید و خود را پاکیزه کنید، اهریمن بدیها را از خود دور کنید و بیاموزید تا همیشه خوبی را جانشین بدی کنید، عدالتگر باشید، از بی نوایان حمایت کنید، با یتیمان عادل باشید و حمایتگر بیوه زنان باشید." اینها عدالت و اخلاق و سنن یهودی است که از تورات سرچشمه گرفته و ما در هفطارا هر روز کیپور میخوانیم، اینها عدالت یهودی است.

معنی واقعی کلمه **"رحمانا"** در زبان یدیش به معنی رحمت دهنده است. **رحمانا ریشه در نوشته های اسپینوزا، کارل مارکس، فردریک اینگل یا لوویگ فیور باخ** ندارد. رحمانا ریشه در تورات و برگرفته از کتاب خروج است: **"اگر لباس همسایه ات را به گرو گرفتی تا قبل از غروب آفتاب لباس را به او برگردان زیرا آن تنها تن پوش اوست و بی تن پوش همسایه ات چگونه خواهد خفت؟"**

حس تعلق به دنیا را موری از آموزش یدیش یاد گرفته بود که ریشه در وجدان یهودیتی داشت که از داستانهای تورات و از پیامبران و نبی های یهودی برگرفته شده و نه از نوشته های **مارکوس آریلوس یا امانوئل کانت یا هگل**. وجدان یهودی گفته های "هلاخای" آخرین نبی یهودی در قرن پنجم قبل از میلاد است که: "مگر نه اینکه خدای یکتا ما را آفریده است؟ پس چرا به همنوع خود وفادار نیستیم؟" او در کتاب "یونس" میخواند: "آیا آن کسی که مرا در رحم مادرم آفرید او را نیز نیافریده؟"

عشق به صلح و آزادی و برابری و گذشت را او از ولتر نیاموخت بلکه از **"آیزیای"** نبی قرن هشتم قبل از میلاد آموخت که در زمانی که اقوام مصری و آشور بر سرزمین اسرائیل یورش میبردند از زبان پروردگار گفت: "متبارک باشند مصریان و آشوریان که آفریده من اند و قوم اسرائیل که وارث من است."

زبان یدیش کودک یهودی ای است که اگر یتیم شود، گم میشود. من شاهد این حقیقت بودم که یدیش یتیم شد. یدیش دیگر قدرت رویاروئی با دنیای امروز را نداشت و نتوانست ارتباطی با نسل بعدی داشته باشد. مدرسه یدیشی که من میرفتم مرد. تأتر یدیش و روزنامه یدیش زبان از میان رفتند. یدیش همچون درختی بی بنیاد پر شاخه شد که دیگر ریشه ای در خاک یهودیت نداشت.

من برای موری به عزا نشستم، در مراسم خاکسپاری موری هیچکس قدیش نخواند، هیچکس "ال موله" را بر نخواند و هیچکس به "شوا" ننشست، نه کسی مینحا و اربیعت خواند و نه چیزی به نسل آینده پیوست. من فرزندان موری ها و فرزندان فرزندانشان را هر روز میبینم، آنها به خود برچسب "یهودی تحصیلکرده و روشنفکر" را

داده اند ولی فرهنگی خالی از زبان،خدا، روزهای و ماههای مقدس. فرهنگ شکمی، اینها گاهگاهی هوس "بیگل و لا کس "میکنند، فرهنگ یدیش جای خود را به منوی غذا داده است.

فرزندان موری ها یهودیت خود را انکار نمیکنند،یهودیت آنها یهودیتی است بدون فرهنگ، آموزش، عقیده، و اجرای دستورات مذهبی. اینها نه یهودی هستند و نه اعتقاد به یهودیت دارند. نه بی دینند، نه صیونیست هستند و نه ضد صیونیزم نه سرمایه دارند و نه سوسیالیست، اینها نه یهودی هستند و نه نیستند. اینها چیزی هستند بین شتر و گاو و پلنگ.

فرزندان موری ها کجایند؟ آنها اینجا در کنار ما نیستند، آنها جزئی از جامعه یهودی نیستند. من به دنبال عضویت آنها در کنیسا نیستم، من به دنبال مغز و روح آنها هستم. من میخواهم آنها در یک پروژه اخلاقی شرکت کنند و یا به کلاسهای آموزش بزرگسالا ن ما بیایند. من میخواهم کودکانشان در کلاسهای عبری و روزانه مدارس یهودی شرکت کنند،تین ایجرهایشان به کمپ یهودی بروند و با ما باشند.

من میخواهم که شاخه ها و برگهای این درخت کهنسال دوباره زنده شوند، و ارتباطی با غزلهای سلیمان و عشق "یرمیا" داشته باشند و از دانش کتاب "اخلاق پدران" و از منطق تلمود بهره بگیرند. موری میبایست آخرت بهتری میداشت و فرزندانش میباید شروع بهتری داشته باشند.

این وظیفه کنیساها است که این فرزندان را با آغوش باز بپذیرد. این برنامه باید در تمام کنیساها به اجرا در آید که گم کردگان را، آنانی را که نمیدانند که در کجا ایستاده اند را به خود جذب کند. مهم نیست که این فرزندان به دنبال کدام قسمت از یهودیت میگردند، جواب یهودیت یکی است: **"شمه ایسرائیل ادونای الیهونو و ادونای احاد."** بشنو ای اسرائیل که خداوند آفریدگار است و خداوند یکی است.

فرزندان موری به کنیسا تعلق دارند. موری متعلق به ماست و به همین خاطر من برای موری قدیش خواندم. فرزندان موری باید وابسته به ما باشند. من چشم به راه فرزندان موری هستم، من چشم به راه میلیونها یهودی هستم که از یهودیت به دور مانده اند.

برای موری و فرزندانش از زبان کتاب نبی ها میگویم "باشد که پسران و دختران آینده را ببینند، کهنسالانت خاطره ها را به خاطر بیاورند و خردسالانت رویای آینده را لمس کنند."

برای موری و فرزندانش باید آخرین خط از کتاب هلاخای نبی را بخوانم: "و او قلب پدران و مادران را به کودکان خواهد داد و قلب کودکان را به پدران و مادرانشان." □

"پاسخی به ترور اسحاق رابین"

متن سخنرانی ربای در زمان ترور اسحق رابین، نخست وزیر فقید ایسرائل

ترجمه: مسعود ترمه چی
نوشته: ربای هرولد شولویز
Harold M. Schulweis

ما در یکی از عجیب ترین قسمتهای کتاب گهلت Gehelet در تورات میخوانیم که "رفتن به خانه ای که در آن عزاداری است بهتر از رفتن به خانه ای است که در آن مهمانی برپاست. برای خشمگین شدن هرگز عجله نکنید چون خشم در قلب اشخاص احمق است".

دعایی که ما میخوانیم قبل از اینکه کریا Kriah را بخوانیم با کلمهٔ "امت" Emet ختم میشود. در زبان عبری به قبرستان میگویند "بت امت" Bet Emet که به معنی "خانهٔ حقیقت" است. و مهم است که با حقیقت باید روبرو شد تا دردی را که در آن است تشخیص داد. بنابراین اگر من حقیقت را میگویم از شما عذر میخواهم و اگر آنچه که من میگویم دردناک است. دوستان عزیز من، همهٔ مصیبتها یک جور نیستند. اگر مرگ این انسان فوق العاده در اثر یک تصادف بود - یک طوفان، یک تندباد، یک زلزله، یا یک صانحهٔ هوایی، به اندازه کافی غم انگیز بود. ولی اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، میدانیم که این واقعه اتفاقی نبود، یک انحراف نبود، یک عمل تنهای دیوانگی نبود، نتیجهٔ فکر یک قاتل دیوانه هم نبود. اگر این عمل حاصل فکر یک جانی بی سواد با یک عقل بچگانه بود، باز توضیح آن آسانتر بود. حتی اگر این جنایت به دست عساو Esau اتفاق افتاده بود، گر چه غمناک و حاصل تقدیر میبود، باز میشد از نظر سیاسی توضیحی برای آن پیدا کرد. ولی این سوء قصدی بود که به دست یک یهودی با هوش انجام شد، به وسیله شخصی که تعلیمات مذهبی داشت و با تصویب نه تنها یک ربای بلکه چندین ربای که از جانب جامعهٔ روحانیون منصوب شده بودند. این یک قتل بود و کلمه قتل در یهودیت وجود ندارد.

کلمهٔ قتل (مترجم: در زبان انگلیسی "آساسین Assasin" گفته میشود) از نظر زبان شناسی یک کلمهٔ عربی است که از کلمهٔ حشیش Hashish مشتق میشود. قاتل بودن یعنی حشیشی بودن (مترجم: حشیشین Hashishin). این اشاره ای است به یک گروه سرّی در میان بعضی از مسلمانان که در دوران جنگهای صلیبی در میان مسیحیان وحشت ایجاد میکردند و با اطاعت از دستوراتی که به آنها داده میشد تحت تأثیر حشیش، که یا دود میکردند یا می جویدند، مرتکب قتل میشدند. ولی یک یهودی - یک قاتل؟

وسایل ارتباط جمعی، چه یهودی و چه عمومی، مرتباً این سئوال را مطرح میکنند "چگونه یک یهودی یک یهودی دیگر را به قتل میرساند؟" من باید با صداقت به شما بگویم که این سئوال عمیقاً مرا متأثر کرد چون یک نوع تعارف مبهمی است که بر نوعی طرز فکر خطرناک سرپوش میگذارد. آیا اگر یک یهودی یک غیر یهودی را بکشد عملش بیشتر قابل توضیح است؟ رویهم رفته، اینطور به نظر من می‌آید که از دید یهودیت قتل عمدی بیست و نه عابد فلسطینی در یک زیارتگاه در حبرون در سال ۱۹۹۴ به دست یکی از فارغ التحصیلان یشیوا، آنهم یشیوایی که من به آن رفتم، به همان اندازه بی معنی است که قتل رابین به دست یک یهودی است، چون قتل، قتل است. درک این موضوع بسیار قابل اهمیت است.

ما ده فرمان را به دنیا اعطاء کرده ایم، نه فقط به یهودیان. طبق ده فرمان، قتل، قتل است. وقتی که تورات میگوید "همسایهٔ خود را مانند خود دوست بدار"، معنی آن این



نیست که فقط همسایهٔ یهودی خود را دوست بدار. این موضوعی است که ما باید به آن توجه میکردیم. شما میپرسید "چگونه یک یهودی دست به قتل یک یهودی دیگر میزند؟" پرسش من این است که "چگونه یک یهودی انسانی را که به شکل خداوند خلق شده است را میکُشد؟". موضوع دیگری هم که نشانه سادگی ما، و شاید هم خودبینی ما، بود این است که یهودیان مرتکب قتل نمیشوند، یهودیان به جان کسی سوء قصد نمیکنند. اگر به تقویمتان نگاه کنید، بین روش هشانا و یوم کیپور، یک روز عزاداری را خواهید دید به نام "سوم گدالیا" Some Gedaliah - تعنیت گدالیا. گدالیا آخرین فرماندار سرزمین نوبنیاد اسرائیل بود که به وسیله یک یهودی به قتل رسید.

در سال ۵۸۶ قبل از میلاد، او به دست یک مذهبی متعصب - کناهیم Kanahim کشته شد. ما در یک چنین روزی تعنیت میگیریم. هرگز این را فراموش نکنید. بنابراین، گدالیا آخرین نشانه ای از یک دولت خودگردان یهودی شد.

اگر حقیقت گفته شد، و حقیقت باید گفته شود چون عزاداری به خاطر حقیقت است. در آخرین روز دومین کشور مشترک المنافع یهودی در سال ۷۰ میلادی، ما از تلمود و تاریخ میدانیم که در اورشلیم غذا به اندازه کافی وجود داشت که بتوان در مقابل محاصرهٔ لشکر روم مقاومت کرد. ولی متعصبان یهودی - یهودیانی که مردان خدا بودند - کناهیم Kanahim - غذاها را آتش زدند که منجر به خرابی اورشلیم شد.

یهودیت دارای اعتقادات واقع بینانه است و این اعتقادات صادقانه هستند. تلمود سخنی از این به میان نمی‌آورد که معبد بت همیقداش دفعه اول در سال ۵۸۶ قبل از میلاد و دفعه دوم در سال ۷۰ میلادی خراب شد به خاطر این که یهودیان خداپرست، دین دار و پرهیزکار نبودند، نه به خاطر این که شومره میتصووت نبودند، نه بخاطر اینکه باخبر نبودند، ولی فقط به خاطر اینکه نفرت بی مورد - سینات هینام Seinot Hinam - به سایر یهودیان داشتند.

اجازه بدهید که به دروغ وانمود نکنیم. ما باید همدیگر را جدی بگیریم. ما نباید وانمود کنیم که فرشته هستیم. ما انسان هستیم. این مهم است که ما فکر نکنیم که از شور و شوق، خشم و شهوت مبرا هستیم. اگر فکر میکنید که این باعث میشود که شما قوم برگزیده باشید، اشتباه است. این فکر ما را به مردمی دروغگو تبدیل میکند. بعضی یهودیان مشروب میخورند، بعضی مواد مخدر استفاده میکنند، بعضی شوهران

یهودی با همسرانشان بد رفتاری میکنند، و بعضی دست به قتل میزنند. اگر ما این حقیقت را نادیده بگیریم، همانطور که چندین دهه است که موضوعات دیگر را نادیده گرفته ایم، به بی ارادگی دچار خواهیم شد، به یک نوع جهل و نادانی دل خوش کننده که به این معنی است که شما نخواهید توانست که به خود کمک کنید. دروغگویی درباره گذشته مان مسایل آینده ما را حل نخواهد کرد. این حادثه اتفاقی نبود که به دست لی هاروی آسوالد Lee Harvey Oswald (مترجم: قاتل جان اف کندی). یا به دست یک جانی حرفه ای اتفاق نیافتاد.

همان طور که زِو هیفیتز Haifitz Zev، یکی از روزنامه نویسان اسرائیل، گفت "این جوان ایگدال امیر Yigdal Amir به همان اندازه اسرائیلی بود که خوموس Chomas (مترجم: یک غذای اسرائیلی) است. او مثل پسر همسایه هر کدام از ما است. او به هیچ وجه تنها نبود. او به درستی محصول یک فرهنگ مذهبی افراطی ملی گرا است. او به وسیله ربای ها تعلیم دیده بود و تا آن جا که به من مربوط میشود، **او ماشهٔ اسلحه را برای آنها کشید**". من این جمله را دوست نداشتم ولی فکر کنم که حق با اوست. من به شما نمیخواهم دروغ بگویم که این یک نوع طرز فکر بخصوص و استثنایی بود. یک شخص آنچه است که فکر میکند. این چیزی است که ما در کتاب ضرب المثلها خوانده ایم و یاد گرفته ایم. "یک مرد همان است که افکار اوست". این مرد چه فکری میکرد؟ چگونه یک یهودی که به خدا، توراه، و هلاخا اعتقاد دارد و پیرو ربای ها است و کسی است که چنین تعلیمات خوب مذهبی داشته است دست به این عمل زشت و ناشایسته میزند و به هیچ وجه از کار خود احساس ندامت و پشیمانی نمیکند. ولی برعکس حقانیت عمل خود را در هلاخا پیدا میکند؟ من نمی فهمم. من به یاد شبات روز قبل از سوء قصد می افتم.

من در شول Schul (مترجم: کنیسا)، شما در شول Schul بودید. پاراشای هفته لخ لخا Lech Lecha بود. در آن روز شبات قبل از تظاهرات سیاسی در تل آویو، ایگدال امیر و پدرش، شلمو Shlomo، یک سوفر Sofer یک نویسندهٔ توراه،

> "چگونه یک یهودی دست به قتل یک یهودی دیگر میزند؟" پرسش من این است که "چگونه یک یهودی انسانی را که به شکل خداوند خلق شده است را میکشد؟"

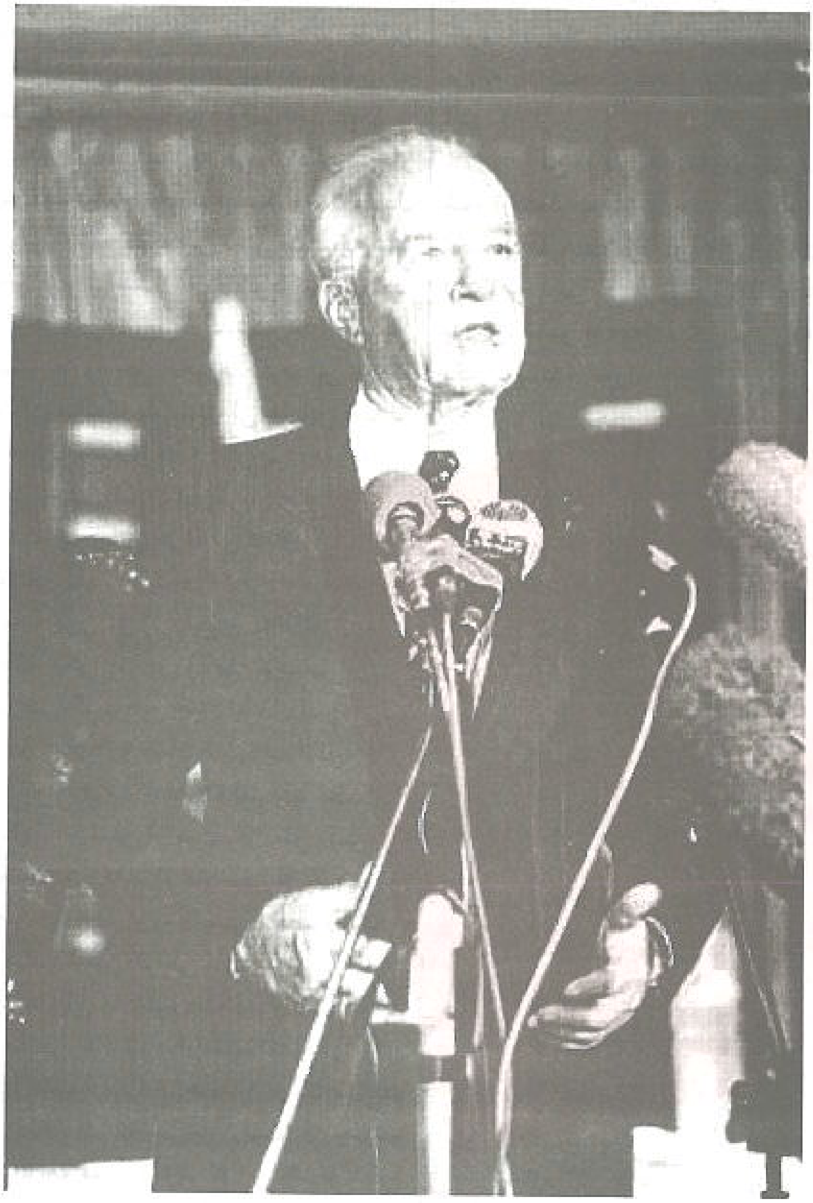
منزل خود را در شماره ۵۴ خیابان Borochov ترک کردند نه برای اینکه به لب دریا بروند و نه برای اینکه به سینما یا بار بروند ولی به کجا بروند؟ به کنیسا، به محل دعا بروند و خود را با صیمیت صلح و اتحاد بپوشانند. در آن روز او تورا خواند، من مطمئنم چون زبان خوب میدانست و معلوماتش خوب بود - او لخ لخا Lech Lecha را بلد بود آن قسمت از سفر پیدایش که در آن به اوراهام پدر جدّ ما گفته شده بود که او یک برکت است "هیه براخا" Heyeh Brachah - "برکتی باش برای قوم خود وتمام ملت دنیا در تو برکت خواهند شد".

و بعد از شول Schul به خانه خود بازگشت و به خیابان باز نگشت. او منتظر شد تا شبات به سر آمد. او صبر کرد تا ستاره ها در آسمان ظاهر شدند. او صبر کرد تا بتواند انگشتان خود را بگشاید و دعا کند. "باروخ اتا ادونای الوهینو ملخ هاعولام بوره موره هااش" تا خدا را به خاطر فرق روز و شب شکرگزار باشد. بعد از هَودالا Havdalah او با یک اسلحه نیمه اتوماتیک ۹ میلیمتری Biretta که در کمربند شلوار جین مشکی او بود، به طرف ایستگاه اتوبوسی رفت تا به تظاهرات تل آویو برود و مأموریت خود را انجام دهد. اسلحه نیمه اتوماتیک او پر از گلوله هایی بود که برادرش، هاگای Haggai برایش درست کرده بود. گلوله هایی که برادرش در آنها سوراخهایی کرده بود تا مرگ آورتر بشوند و از گلوله های عادی صدمه بیشتری برسانند.

باید به شما بگویم که من از خودم پرسیدم که این مرد که بت پرست نیست. این مرد که احمق و نادان نیست. این مرد اَم-هاآرتص Am-Haaretz. این مرد یکی از دانشجویان با هوش دانشگاه بار ایلان Bar Ilan است که در زبان عبری به او لقب نیتزنتز Nitznetz یعنی "نابغه، براق، صاف و روشن داده اند". او شخصی است که آشکارا تنها نیست - که با اعتقادات پرورش یافته بود.

من فقط جواب یک سئوال را میخواهم بدانم - در یشیوا چه درس میدهند؟ نه تنها یشیوای او بلکه سایر یشیواها؟ و ما چه چیزی را نمیدانستیم؟ بر اساس نظریات معلمان او، که من به شما اطمینان میدهم که مَزمیدیم Masmeadim بودند - محققینی که نوشته های مقدس تلمود را مطالعه میکنند - به او آموخته بودند که این مرد، اسحق رابین،

در گروهی است به نام رودف Rodef که معنی آن "تعقیب کننده" است، یَعنی کسی که مثل این است یک قاتل شخص دیگری است تا او را بکُشد، تو حق کشتن او را داری. اسحق رابین، از نظر ربای هایی که تلمود را خوانده بودند، مردی رودف Rodef بود، چون در تعقیب صلح بود. بَنابراین او (اسحق رابین) حقش بود که بمیرد چون این کار پیکووخ نفش Pikuach Nefesh بود - نجات جان یهُودیان از طریق قتل تعقیب کنندهٔ احتمالی. من محصول یشیوا هستم و من محصول دانشگاه مذهبی هستم. من همان نوشته هایی را که او خوانده بود را خوانده ام. من نمیتوانم باور کنم که هیچکدام از آن ربای های تمام یشیوا به او (ایگدال امیر) نیاموختند که تمام منظور هلاخا این بود که هرگز به کسی اجازه داده نشود که قانون را به دست خود بگیرد. تمام جلال و زیبایی قانون این است که ما قانون را به دست خود نمیگیریم. منظور اصلی این است. آیا منظور شما این است که به من بگویید که آنها همان گمارایی را که من در سنهدرین خواندم را نخواندند.



آیا شما میخواهید به من بگویید که این مرد (ایگدال امیر) که به یشیوا رفته است از این همه قوانین درباره اخطار دادن، طی مراحل قانونی و عدالت چیزی نمیدانست؟ در آنجا چه اتفاقی افتاد؟آیا شما میخواهید به من بگویید که این شخص (ایگدال امیر) یک میشنای ساده در سنهدرین Sanhedrin (۱۲:۳) را نمیدانست، یکی از میشناهای خیلی مهم که در آن میگوید که به کسانی که در دادگاههای جنایی میخواهند شهادت بدهند اخطار داده میشود "بدانید که دعوی جنای مثل دعوی مالی نیست. در دعوی مالی یک نفر میتواند غرامت و پول بدهد و جُرم او پاک میشود. ولی در دعوی جنایی شما مسئول خون یک انسان و خون همه فرزندان و نوادگان احتمالی او هستید. چون وقتی که خدا از قابیل پرسید "برادرت کجاست؟" و قابیل جواب داد "آیا من نگهدارنده برادرم هستم؟"این خداوند است که اعلام میکند که صدای گریه خونهای برادرت از زمین به من میرسد. خداوند نمیگوید "خون" برادرت بلکه "خونهای" برادرت چون تو نه تنها خون برادر خود را ریخته ای بلکه خون فرزندان او و فرزندان فرزندانش را نیز ریخته ای.

تو (ایگدال امیر) زمین را نفرین کرده ای. بنابراین طبق گفتهٔ میشنا "آن کس که یک نفر را نابود بکند مانند این است که تمام دنیا را نابود کرده است).

من نمی فهمم که به او آیگدال امیر) چه آموخته بودند. برای رفتن به این یشیواها باید آنقدر با هوش باشید تا زبان آرامیک Aramaic را بدانید؟ که راشی Rashi را بخوانید، و راش بام Rashbam را که بفهمیم که در یهودیت آنچه که لازم است کیدوشت هخائیم Kedushath Hechayim



است - "تقدس زندگی". زندگی انسان در یهودیت آنقدر قابل احترام است که ربای ها در یکی از داستانهای معروف خود خدا و انسان را دوقلو به حساب آورده اند. آن کس که انسانی را به قتل میرساند گناهی که کرده است مانند آن است که به خداوند توهین کرده است. شخصی که به انسانی صدمه میزند، به خدا صدمه زده است. بنابراین، توراه مصرانه میگوید که حتی یک شخص گناهکار را که به درختی دار زده اند باید بلافاصله به خاک سپرد و نگذاشت که تمام شب به درخت آویزان باشد چون این کار مانند توهین کرن به خداوند است. توجه کنید، کشتن یک انسان یعنی کشتن خدا. این کار باعث خجالت خداوند است.

آیا یشیوا به (ایگدال امیر) نیاموخت آنچه را که رمبام Rambaum گفته بود وقتی که جواب حضرت موسی را تفسیر کرد در مورد آن دو یهودی که در مصر با هم دعوا کردند: رمبام میگوید "ای ظالم، چرا برادرت را میزنی؟" و بعد رمبام میگوید "حتی اگر او آن شخص دیگر را نَزَند فقط بلند کردن دست تو روی یک انسان دیگر به مانند این است که او را زدی".

آیا هیچ یک از ربای های یشیوا یا ربای کنیسای خود او (ایگدال امیر) هرگز به او چیزی درباره تزلم الوهیم Tzelem Elohim (شمایل خدا) که انسان به شمایل خداوند خلق شده است نگفتند؟ این تنها موقعی است در تمام توراه که کلمه "شمایل" استفاده شده و آن هم فقط برای انسان. حتی اگر او (ایگدال امیر) صدایی شنید، چون گفت که عمل او قسمتی از خواست خدا بوده است، به او مسلماً باید آن داستان خوب و کلاسیک تلمود را آموخته بودند که در آن مردم را از صداهای مجازی و پیامبران دروغین برحذر می داشتند.

این مبداء یهودیت است. ما قومی نیستیم که به صداها گوش کنیم. از مردمی که خدایشان در آسمان است حذر کنید. مگر درک نمیکنید که به شما یک مغز داده شده است؟ که دعا می کنید "خدایا، تو به اسان عقل دادی تا بد و خوب را از هم تشخیص بدهد." فکر کن! بیاندیش! استدلال کن! آگاهی اخلاقی تو کجاست؟ فهم و درک تو از نتایج کارت کجاست؟ آیا این چیزها را در یشیوا یاد نمی دهند؟ آیا او (ایگدال امیر) این را نمی داند؟ من درباره یک شخص نمیگویم، مطمئن باشید که نمیگویم. در آینده بسیار نزدیک خواهید دید، همانطور که هم اکنون می بینید، تعداد بیشماری از ربانیم در یشیواها این چیزها را درس میدهند. آنها (ربانیم) کتاب مقدس را یاد نمیدهند که به شما یاد میدهد که چگونه عمل کنید در هنگامی که خداوند به شما میگوید که کاری را که میدانید اشتباه است را انجام ندهید.

آیا هیچکس در یشیوا به او (ایگدال امیر) این چیزهای ابتدایی را نیاموخت؟ آیا نباید به او چیزی را که اینقدر در آداب و رسوم ما خوب و بی مانند است را می آموختند؟ صدای فرشته ای که بر اوراهام ظاهر شد، هنگامی که اوراهام کاردی در دستش است تا پسرش برای خدا قربانی کند، بر می آید که "آل تیلاخ یادخاال هانا" - "دستت را به روی پسرت بلند مکن". تمام آداب و رسوم و اعتقادات یهودیت همین است. فرهنگ یهودیت میگوید "من میدانم که تو کینه جویی، شهوت، میل و خواهش، خشم و شور و هیجان داری ولی اینها ترمز هم دارند. یک حس خودداری وجود دارد که اجازه نمیدهد که همان دستانی که شمعهای هودالا Hovdalah (شمعهای شب شبات) را روشن میکنند و

همان انگشتانی که تفیلین به دورشان بسته شده است ماشهٔ اسلحه ای را بکشند. در آداب و رسوم و اعتقادات ما یک چیز اساسی وجود دارد که به زندگی میگوید "بله" و نابودی زندگی میگوید "نه".

باید این را به شما بگویم که هر چه پیرتر میشوم بیشتر متقاعد میشوم که این دلایل سیاسی و اقتصادی ظاهری هستند. این موضوع بین حزب لیکود و حزب کارگر نیست. کاش که اینطور بود. این مسئله ای بین ارتودوکس (مذهبیون) و غیر ارتودوکس ها نیست.

این موضوعی است که به شخصیت قومی ما مربوط میشود، به شخصیت یهودیت.

این بزرگترین توهینی است که به ما شده است، توهینی که ما هنوز موفق به قبول آن نشده ایم. به این دلیل است که ما نمیدانیم که چگونه عزاداری کنیم. اگر شما گوش کنید و روزنامه ها را بخوانید خواهید دید که آنها هنوز نمیدانند که چگونه عزاداری کنند. این توهینی است به هلاخا. متون کتابها قابل انعطاف است. آن نوشتهٔ شگفت‌آوری که در پنجره کنیسای حک شده است "تو همسایه خود را مثل خود دوست بدار" به صور متناقص قابل تفسیر است. یک کسی خواهد گفت که معنی آن اینست که تو همسایه خود را که یهودی است را مانند خود دوست بدار ولی نه همسایهٔ غیر یهودی خودت را. یا نوع استدلال دیگری هم میگوید - تو باید یهودی ای را که به تو گوش میدهد، که قوانین کشروت را رعایت میکند و مثل تو به خدا ایمان دارد ولی نه کسی را که این کارها را نمیکند را فقط دوست بدار.

به عنوان یک قوم ما باید جبران این ضربه را بکنیم چون این ضربه ای است به آنچه که معنی یهودی بودن است. در دهه ۱۹۵۰ رئیس جمهور آمریکا دوایت آیزنهاور گفت که فرقی نمیکند که شما به چه اعتقاد دارید تا وقتی که به یک چیزی اعتقاد داشته باشید. آیزنهاور ژنرال بزرگی بود ولی فرق میکند که شما چه اعتقادی دارید. آنچه مهم است این است که شما به چه اعتقاد دارید، به چه خدایی اعتقاد دارید - خدای آیت الله، خدای ترکه ماد Torquemada ، خدای ربای کاهانه Kahane خدای قاتلی است که به هیچ چیز غیر از جنایت و نفرت شما را هدایت نمیکند. فرق میکند که به چه نوع هلاخایی اعتقاد دارید. سئوال این نیست که "آیا من به فرزندم تعلیمات مذهبی بیشتری میدهم یا نه؟ آیا من فرزندم را به یشیوا میفرستم؟" سئوال باید این باشد که "من فرزندم را به چه نوع یشیوایی میخواهم بفرستم؟" اگر شما فکر میکنید که این موضوع فقط یک مسئله اسرائیلی است شما از چیزی خبر ندارید. حتی در جوئیش جورنال Jewish Journal نوشته ای بود درباره تدریس در یشیوای لوس‌آنجلس. فرقی نمیکند که شما به مؤسسه های خیریه کمک میکنید یا نه، سئوال این است که به چه نوع مؤسسهٔ خیریه کمک میکنید؟ هر مؤسسه ای خیریه هست. سئوال این است که "آیا این مؤسسه مروج هماهنگی، عشق و بصیرت است یا تفرقه انداز است؟ آیا منظورش محروم کردن و خجالت دادن است". سئوال این نیست که چقدر گمارا Gemara میدانید. وقتی که یکی از مریدان جوان ربای مناخِم مندل Mandel Menachem در کوتزک Kotzk با غرور گفت "من پنج بار شاس Shass را مرور کرده ام". ربای (مناخِم مندل) از او پرسید "و شاس چند بار ترا مرور کرده است؟"

آنچه مهم است این است که ما قانون را چگونه میخواهیم تفسیر کنیم. "کسی که توراه را به تنهایی مطالعه میکند بدون اینکه به اهمیت اخلاقی آن پی ببرد انگار خدایی ندارد". مسئولیت ما چیست؟ ما چه کار میتوانیم بکنیم؟ به عنوان یهودیان وظیفه ما این است که ساکت ننشینیم و اجازه ندهیم که تعصب، بنیانگرایی، استبداد و اقتدار گسترش پیدا کند؟ وظیفهٔ ماست که شخصیتی شویم که معرف یهودیت باشد. تعصب و استبداد یکی هستند، چه تحت علامت حلال ماه باشد، چه صلیب یا صیونیست Maghen David. شما بهتر است که این را جدی بگیرید چون روی فرزندانتان و فرزندان فرزندانتان تأثیر خواهد گذاشت. شما باید از خود بپرسید که چه نوع یهودیت برای فرزندان و نوادگان خود میخواهید؟ فقط باید در داخل خود ازدواج کنند؟ ولی "در داخل خود" که ازدواج میکنند چی؟ چیزهایی هست که ما باید انجام دهیم. اولاً ما باید جلوی زبان خودمان و ربای ها را بگیریم. اشتباه است و من میدانستم که اشتباه بود ولی وقتی که ربای کاهانه Kahane زنده بود و به دنیا و دنیای یهودیت گفت که یهودیت و دمکراسی با هم مغایرت دارند کسانی بودند در مجتمع کنیسای من و کنیساهای دیگر که از او حمایت کردند. اشتباه بود. من یک ماه قبل از سوء قصد دربارهٔ آن صحبت کردم. جامعهٔ یهودی کجا بود وقتی که ربای ابراهام هکت Hecht Abraham، که رئیس اتحادیهٔ ربای ها است، گفت طرفداری از صلح مانند همکاری در یک جنایت است. یهودیان میتوانند تغییر ایجاد کنند. وقتی که شما از جریان "چه کسی یهودی است" بدتان آمد که در آن یهودیانی که ارتدکس نشده اند شامل قانون بازگشت نمیشوند. تمام اسرائیل این را شنید و این قانون تصویب نشد. آیا میدانید چرا؟ چون یهودیان اهمیت دارند. ولی ما به این اهمیت نمیدهیم" اگر شما به این موضوع اهمیت ندهید، شما یک نوع یهودیت شریرانه ای خواهید داشت و همه چیز را به عهده ربای ها خواهید گذارد، هر ربای که میخواهدباشد.

این یک سخنرانی بر علیه ربای ها نیست - من ربای هستم و بعضی از بهترین دوستانم هم ربای هستند. ولی این اشتباه است. ما نمیتوانیم بگذاریم که این یهودیت نیابتی رشد کند. مسئولیت این با شماست.

ما جرأت نمیکنیم که به خود اجازه دهیم که یهودیانی بشویم که دنیای یهودیت را، که در حال حاضر به اندازه کافی به دو دستهٔ فرزندان روشنایی و فرزندان تاریکی تقسیم شده است، از میان نصف کنیم.

دو تا از دوستان ربای من، رئوبن بولکا و اسحق گرین برگ Reuben Bulka, Yitzchak Green Burg در حدود ده سال پیش،پیش بینی کردند که افراط مذهبی یهودیان را به دو قطب مختلف با دو مذهب مختلف تقسیم خواهد کرد. آن موقع همه میگفتند که این دو ربای نمیدانند چه میگویند.

آنچه که ما میخواهیم انجام دهیم این نیست که دشمن را مثلاً به صورت شیطان قلمداد کنیم. این وحشت‌آور است که مرگ رابین را به گردن حزب لیکود بیاندازیم. این یک چیز وحشتناک، بی عدالتی، و بی مهری و چیزی با نتایج بد خواهد بود اگر بنیامین نتنیاهو را مسئول مرگ رابین بدانیم. این حقیقت ندارد و اشتباه است. "ما میتوانیم انتخاب کنیم،دوستان عزیز " ما زیان بزرگی را تحمل کرده ایم و این زیانی است که جبران نخواهد شد مگر اینکه آنرا اصلاح کنیم،مگر اینکه قوم جدیدی شویم، مگر اینکه باور کنیم که شما قوم با ایمانی هستید، مگر اینکه اعتقاد داشته باشیم که اعتقادات ما به حساب می‌آیند، که این روی اینکه چطور معلمان شما درس میدهند؟ اثر میگذارد، و در اینکه چگونه معلمان و ربای ها یاد میگیرند مؤثر است. و به من نگویید که این وظیفهٔ مدارس مذهبی و یشیواهاست. قدرت خود را در یک جامعه ای که اساساً و عمیقاً دموکراتیک است به عنوان یهودیان، به دیگران واگذار نکنید. ما زیان زندگی را متحمل شده ایم و باید آنچه را انجام دهیم که توراه در آخر کتاب موسی میکند، که در آخرین فصل کتاب میگوید "و قوم اسرائیل در سرزمین موآب برای حضرت موسی سی روز گریه کردند". پس روزهای گریه و عزاداری برای حضرت موسی تمام شد و یعوشوع بن نون Yeshuah Benun از روح خدا سرشار بود".

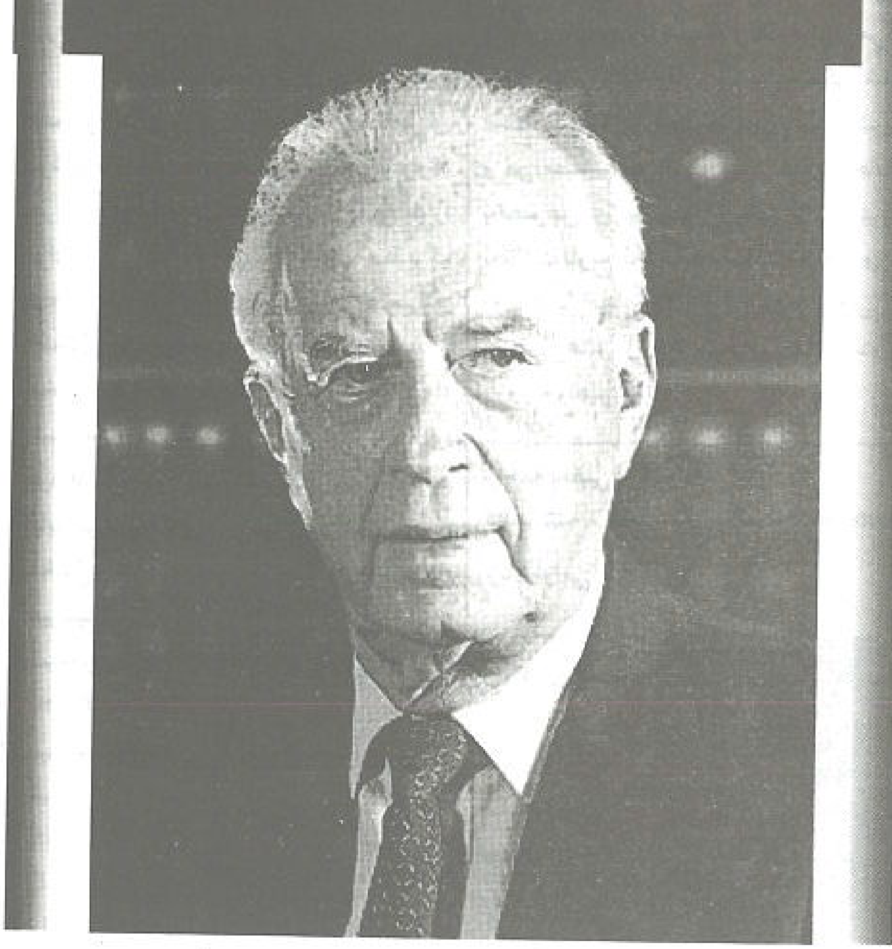
من از جانب شما به لعا رابین (همسر اسحق رابین) Leah Rabin نامه ای نوشتم و امضاء های بسیاری از شماها را که در شب دوشنبه روز یادبودش کرده بودید را برای او فرستادم. من از کارل سندبرگ Carl Sandberg نقل قول کردم، همسرش اسحاق "یک مردی بود هم از فولاد و هم از مخمل، به سختی سنگ و به نرمی مه گذرا، کسی بود که در قلبش و در فکرش آمیخته ای بود از یک طوفان وحشتناک و سکوت غیر قابل توصیف". این رابین بود - فولادی که در مخمل پیچیده شده بود - و حالا به جانشین او میرسیم. به شیمعون پرز Shimon Peres میرسیم. وظیفهٔ شیمعون است که راه او (اسحق رابین) را به پایان برساند و صلح را بیاورد. پس از حضرت موسی خداوند در میان قوم اسرائیل به یهوشوع گفت "قوی و مصمم باش. از چیزی هراس نداشته باش چون خدای تو هر کجا بروی با توست". خداوند به دستهای شیمعون پرز برکت بدهد. به او قلبی عاقل بدهد. خداوند به ما برکت دهد که خود را وقف آنان که به دنبال صلح هستند میکنیم. زندگی ما یهودیان همیشه وقف فرار از مرگ نشده است بلکه وقف تقدس زندگی شده است. ما وارد این لحظه از تاریخ دنیا میشویم و من مطمئنم که تاریخ یهودیت این حادثه بخصوص را به عنوان یکی از مهمترین لحظات تاریخ قوم ما به حساب خواهد آورد. ما باید با امید وارد آن شویم. تا زمانی که زندگی، عشق و امید در وجود ما هست ما پیروز خواهیم شد.

ترجمه بعضی از کلمات:

کتاب تثنیه - کتاب دوم توراه :Deuteronomy

زبان آرامی :aramaic

یادی از رابین در سالگرد مرگ او



برگردان: فریدون اخوان

ایتصحاک رابین در اول مارس ۱۹۲۲ در فلسطین متولد شد. پدرش نحمیا، از خانواده های تهیدست اوکراین بود که از تزارهای روسیه گریخته، و از راه شیکاگو و سنت لوئی به فلسطین آمده بود. او عضو اتحادیه های صنفی ای بود که به جنبش کارگری داوید بن گوریون پیوست.

مادرش، روزا کهن، در یک خانواده مرفه در گدُل روسیه متولد شد. او در امور سیاسی فعال بود و در ساختار فکری رابین نقش داشت.

رابین اینطور آموزش دیده بود که: خدمات اجتماعی یک وظیفه دائمی و بی چون و چراست و مادیات نقشی در این وظیفه ندارد.

رابین ۷ ساله بود که حملات اعراب به ساکنان یهودی آغاز شد.

در سال ۱۹۳۶ در زمان اعتصابات عمومی و شورشهای اعراب او در مدرسه خادوری تحصیل میکرد. جائی که آموزش به کارگیری اسلحه توسط ایگال آلون آموزش داده میشد. آلون بعدها فرمانده او شد.

پنج سال بعد در طی جنگ دوم جهانی مُشه دیان فرمانده هاگانا، از رابین دعوت کرد که به پالماخ بپیوندد و اولین مأموریت مهم به رابین محول شد.

مأموریت او این بود که همراه یک واحد به سراسر مرزها رفته و از دکل های تلفن بالا برود و کلید سیم های مخابراتی را قطع کند تا از همکاری انگلیس با دولت ویشی فرانسه جلوگیری بعمل آید. در این عملیات رابین فرمانده و جوان ترین عضو واحد بود.

در جون ۱۹۴۵ درست بعد از پایان جنگ در اروپا، رابین اقدام به یک حمله قهرمانانه برای آزادی ۲۰۰ اسیر مهاجر نمود. ۲۰۰ مهاجری که به طور غیر قانونی به فلسطین مهاجرت کرده بود و به وسیله انگلیس ها دستگیر و در یک کمپ در مدیترانه و در جنوب حیفا زندانی شده بودند. این عملیات در آن زمان با عملیات آزادی اکسدوس مقایسه شد.

رابین به وسیله انگلیس ها دستگیر و در یک کمپ در غزه به زندان افکنده شد. بعد از شش ماه در حالی که انگلیس مشکل فلسطین را به سازمان ملل سپرد؛ رابین از زندان آزاد شد و سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ رأی به تقسیم فلسطین داد.

در سال ۱۹۶۸ به عنوان سفیر ایسرائل در آمریکا برگزیده گردید. وی به زودی حامی مؤثر ایسرائل در آمریکا، و کارشناس خبره دریافت سلاحهای آمریکائی شناخته شد.

در مدت ۵ سال به عنوان سفیر، روابطش را با هنری کیسینجر استحکام بخشید. هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی و بعد وزیر خارجه ریچارد نیکسون بود.

هنری کیسینجر برای انتقال سربازان در خاورمیانه و حتی در ویتنام با رابین مشورت میکرد.

در سال ۱۹۷۳ اندکی پس از اینکه به ایسرائل بازگشت، رابین مرکز سیاست ملی ایسرائل شد. در آن وقت در حالی که کشور در اوج مبارزات انتخاباتی بود؛ مصر و سوریه

حمله غافلگیرانه ای را آغاز کردند. رهبران کشور، گلدامایر و دیان، به خاطر عدم آمادگی مورد انتقاد قرار گرفتند. ولی حزب کارگر به اندازه کافی رأی به دست آورد؛ و رابین در اولین کوشش هایش پست وزارت کار را به دست آورد.

***

در سال ۱۹۷۴ رابین در سن ۵۲ سالگی به عنوان پنجمین و جوان ترین نخست وزیر ایسرائل برگزیده شد. او گفت زمان برای اینکه نسل جدید ارکان حکومت را به دست گیرد فرا رسیده است.

رابین اولین نخست وزیری بود که یک دیدار رسمی از آلمان غربی به عمل آورد. او فاش کرد که شش ملاقات ناموفق با ملک حسین پادشاه اردن داشته است؛ تا راه مذاکرات صلح را با او بگشاید.

رابین تحریم نفتی اعراب را تحمل کرد و مذاکرات ترک مخاصمه دوم سینای را با میانجی هنری کیسینجر انجام داد.

رابین در مذاکرات صلحی که به "صلح در برابر زمین" نامیده شد آمادگی نشان داد.

مادرش، روزا کهن، در یک خانواده مرفه در گذل روسیه متولد شد. او در امور سیاسی فعال بود و در ساختار فکری رابین نقش داشت.

A piece of land for a piece of peace.

پنج ماه بعد او قرارداد ترک مخاصمه با مصریان را امضا کرد. او این مذاکرات را "پذیرش خطر برای صلح" نامید.

Risk For Peace

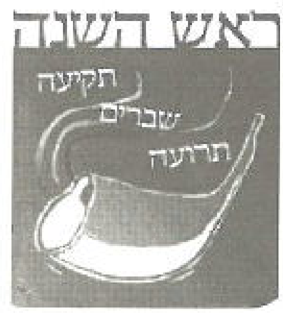
در دوره نخست وزیری رابین یک هواپیمای ارفرانس از مبداء تل‌آویو به پاریس ربوده شد. رابین فرمان عملیات نظامی را صادر کرد و با حمله شجاعانه هواپیما آزاد شد و از رابین به عنوان یک قهرمان تجلیل شد.

میراث والای رابین در سال ۱۹۹۳ پایه گذاری شد که طی آن کشور را به دوران زندگی مشترک با فلسطینیان هدایت کرد او در این باره گفت: "زندگی با یکدیگر با یک روح و با یک سرزمین" در واشنگتون هنگام امضای قرارداد گفت: "ما آمده ایم تا کوشش کنیم تا نقطه پایان به همه خصومت ها بگذاریم، تا در پناه آن؛ فرزندانمان بیش از این بهای تجربه های دردناک جنگ را نپردازند".

رابین در چهارم نوامبر ۱۹۹۵ با شلیک گلوله ای توسط یک جوان افراطی مذهبی یهودی به هلاکت رسید. □



ERETZ - SIAMAK



שנה טובה

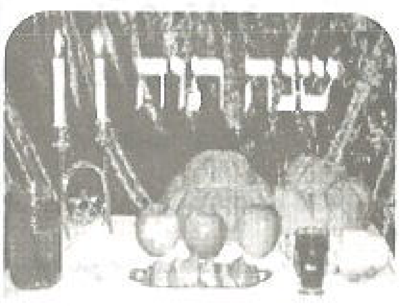
سازمان سیامک

سال جدید عبری را به یکایک کسانی که همیشه

این نهاد اجتماعی را یاری و پشتیبانی کرده اند و نیز

به همه یهودیان صمیمانه شادباش میگوید و سالی سرشار از

صلح و دوستی و تفاهم بین اقوام و ملل را آرزو میکند.



Happy New Year!

از صاحبان مشاغلی که سالهای

متمادی مجله چشم انداز را حمایت و

پشتیبانی نمودند سپاسگزاریم.

Bahar Floral Designs

گل فروشی بهار

سال نو عبری بر همه عزیزان مبارک باد

با سفارشات خود به گل فروشی بهار،
خاطرات شیرین زندگی تان را همیشه بهار نمائید.

گل آرائی بهار به مدیریت سامی و منیژه
پذیرای سفارشات شما برای مراسم عروسی،
نامزدی، بت میتصوا، برمیتصوا و شاور

سبد گل، سبد میوه

با نازل ترین قیمت جلوهٔ میهمانی های شما را صد چندان میکنند

818-693-9995
818 -231-4225
4344 Van Nuys Blvd.

در منطقهٔ شرمن اُکس

به مناسبت تخلیه شهرکهای نوار غزه



شهره حکمتی نوفر

این شب پر ستارهٔ درخشان سرزمین خوب خدا
به سرزمینم رنگ آبی و خاکستری بتابان
در روزهای بلند تابستان و در سایه بلندیهایت
هنگامی که زنبق ها در پای درختان به رقص در می‌آیند
زمانی که باد خنگ پائیزی میوزد و تک سرمای زمستان را تجربه میکنم
در میان رنگها و صداها، روح من و سرزمینم یکی میشوند
روح من صدای سرزمنیم را در این سوی آبها میشنود
نشامای من میداند که سرزمینم چه روزهای سیاهی را تجربه کرده
و چه دردها برای آزادی کشیده
هیچ کس، در هیچ کجای دنیا، به حرف سرزمین من گوش نداد
هیچ کس، در هیچ کجای دنیا، نمیداند چگونه به حرف سرزمین من گوش دهد
ولی هنگامی که فکر میکنی که دنیا خاموش مانده است
کسی، در جایی، روزی، صدای سرزمین مرا خواهد شنید

ای شب پر ستارهٔ درخشان خاک خوب خدا
گلهای شاد آفتاب گردان را به خاطر داشته باش
ابرهای فراری را در غروبهای بنفش فام آسمان
آسمان همیشه آبی را و رنگهای تابناک و سایه های فراری روز را
مزرعه های طلایی گندم را در طلوع خورشید
درختان پر بار و باغهای زیتون را
تاکستانها را با رنگهای الوانش
و چهره های خسته و خاک آلوده مردان را که به آرامش خانه میروند
روح من صدای سرزمینم را در این سوی آبها میشنود
نشامای من میداند که سرزمینم چه روزهای سیاهی را تجربه کرده
و چه دردها برای آزادی کشیده
کسی، در جایی، روزی، صدای سرزمین مرا خواهد شنید

ای شب پر ستارهٔ درخشان خاک خوب خدا
دیوارهای به آتش کشیده معبدت را به یاد داشته باش
باغها و تاکستانهای لگد مال شده را
مردمان ژنده پوش و سرگردان قرنها را به یاد بیاور
انسانهایی را که به خاکستر تبدیل شدند را به یاد داشته باش
دیوارهای خالی خانه ها را
کودکانی را که هرگز به مدرسه نرسیدند
پسران و دخترانی را که به خاک و خون افتاده اند
و مادرانی را که دردمند به انتظار نشسته اند
روح من صدای سرزمینم را در این سوی آبها میشنود
نشامای من میداند که سرزمینم چه روزهای سیاهی را تجربه کرده است
و چه دردهایی را برای آزادی کشیده
هیچ کس، در هیچ کجای دنیا، به حرف سرزمین من گوش نداد
هیچ کس، در هیچ کجای دنیا، نمیدانست چگونه به حرف سرزمین من گوش دهد

و امروز
ای شب پر ستارهٔ درخشان خاک خوب خدا
سرزمین من پر غرور در کنار رود اردن ایستاده
شن زارهایش به سبزه زار تبدیل شده
ژنده پوشان سرگردانش، همچون پلنگ سربلند میغرند
و مردمانش، همچون ستاره های درخشان تو ای شب پر ستاره، در جهان درخشانند.



داستان آهنگ دلنشین



نویسنده: Shmuel Yosef Agnon

برگردان: آلبرت دانش راد

مقدمه:

شموئل یوسف اگنُن، نویسنده ای چیره دست در ارائهٔ سبکهای اصیل و قلمی برومند و توانا داشت. شموئل در سال ۱۸۸۸ در گالیسیا که جزو قلمرو اطریش بود چشم به جهان گشود. ولی در سال ۱۹۲۴ به اورشلیم مهاجرت کرد و تا هنگام وفاتش در سال ۱۹۷۰ به نوشتن رمانها و داستانهای کوتاه دربارهٔ افسانه های یهودی به زبان عبری مدرن اشتغال داشت. وی در زمان حیاتش به عنوان پیشگام ترین و برجسته ترین نویسنده زبان عبری مدرن شناخته شد و بدین سبب هم به دریافت جایزهٔ نوبل در رشته ادبیات نائل آمد. جا دارد تذکر داده شود که او اولین مؤلف به زبان مقدس بود که این افتخار را به دست آورد. از او چندین رمان و صدها داستان کوتاه، افسانه های یهودی بر جای مانده که "داستان آهنگ دلنشین" یکی از آنهاست که در آن کوشیده است ارتباط نشئهٔ مذهبی با تمایل جنسی و نیز کشمکش میان پاکی و تقدس با تمایلات جنسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

و اما داستان...

شب سیمحا تورا و اطاق مطالعه ربای در آن شب پر از نور چراغ بود و هر کدام از چراغ ها در پرتو نور خود و از آن بالا میدرخشیدند. حسیدیم های صدیق و روحانی که خود را به ردای سفید تمام ابریشم آراسته بودند و طومار سِفر تورا را در آغوش داشتند، به دور سکوی مَوعظه (Pulpit) دایره وار میچرخیدند، با شور و هیجان مقدسی پایکوبی میکردند و غرق لذتهای تورا شده بودند.

تعدادی از حسیدیم ها همراه با افراد عادی ای که افتخار بغل کردن سفر تورا و همرقص شدن با تورای مقدس قسمتَ شان

شده بود، کسانی که با از خودگذشتگی مطیع اوامر تورا هستند چسبیده بودند تا تمام خشمها و عصبانیت ها و اختلافات و دردسرهای گوناگون روزمره را فراموش کنند. فرزندان جوان آنها نیز به دورشان حلقه زده اند و هر کودک یک پرچم رنگی به رنگ قرمز یا سبز یا سفید یا آبی در دست دارد که با حروف طلائی منقوش است. بر سر هر پرچم یک سیب قرار دارد و بر روی آن شمعی روشن. فضای سحرآمیز "سیبهای مقدس" مانند ستارگان میدرخشیدند و وقتی که پسران و دختران جوان میدیدند که پدرشان افتخار در آغوش گرفتن سفر تورا را بدست آورده و آنرا حمل میکند، با شور و شعف به سوی او میپریدند تا سفر تورا را لمس کنند، در آغوش بکشند و با لبانی که هرگز طعم گناه را نچشیده بر آن بوسه بزنند. دستهایشان را بالا برده و کف میزدند و خطاب به پدرشان با نوای شیرینی میگفتند: "ای ایسرائل، خوشا به حالت." پدرها سر تکان داده در جواب میگفتند: "آری، ای بچه های مقدس." و زنان که در سالن مجاور قرار داشتند،چشمان خود را به این لحظات مقدس و روحانی میدوختند و لذت میبردند.

در پایان طواف هفتم بدور سکوی موعظه شالیح صیبور نشسته، سفر تورا را در بغل میگیرد و خطاب به جوانان میگوید: "هر کس که تورا خوان است میتواند بیاید تورا را بغل کند." چند جوان آراسته قدم جلو میگذارند و هر کدام یک سفر تورا در آغوش میگیرند.

شالیح صیبور باز میگوید: "رفائل، مرد جوان و با شخصیت، به افتخار حمل تورا و خواندن یک آهنگ دلنشین مفتخر گردیده." رفائل جلو و به جایگاه توراها رفت، و سفر تورا از شالیح صیبور گرفت و جلو صف ایستاد. بزرگترها دور تا دور ایستاده و کف میزدند و به شور و هیجان آن لحظات میافزودند. کودکان روی نیمکتها ایستاده و در حالی که پرچمهایشان را بالای سر جوانان در



اهتزاز بود فریاد میزدند: "شما،ای فرزندان مقدس."

به مجردی که رفائل سرودن آهنگ دلنشین را آغاز کرد،دستها از حرکت باز ایستاد و همه بی حرکت و خاموش شدند. حتی حسیدیم های مسن تر که روش روحانی مناجات و رقص توأم با خلسه شورآمیزشان، حالت مناجات ربی عقیبا، فرزانه و ربای بزرگ یهودی، که تعریف میکنند وقتی در تنهائی خود عبادت میکرده خم و چم رقص عبادی او چنان هیجان انگیز بود که در یک لحظه او را از گوشه ای و در یک لحظه دیگر در گوشه دیگر اطاق پیدا میکردی)، تداعی میکند، حتی آنها هم با تمام قدرت میکوشیدند خویشتن داری کنند و کف نزدند. علیرغم این شعفی روحانی و حتی با وجودی که قلبشان از حرارت آتش می سوخت. زنها از پنجرهٔ گالری بانوان خم شده و به پائین نگاه میکردند و سر آنها مانند یک دسته کبوتر بر روی حاشیهٔ دیوار ردیف شده بود.

رفائل، تورا در بغل، رهبری طواف را بر عهده گرفت و تمام جوانان دیگر به دنبالش به راه افتادند. در آن لحظه دختر جوانی راهی را از لابلای رقصندگان باز کرد و به طرف رفائل پرید و لبان قرمزش را به پوشش سفید رنگ سفر تورائی که در دست رفائل بود چسباند و همین طور به بوسیدن و نوازش سفر تورا ادامه داد. در همان لحظه بود که پرچم از دستش رها شد و شمع روشن بر روی لباس رفائل افتاد.

بعد از تعطیلات عید، پدر رفائل نزد ربای رفت و برای سوختن ردای رفائل علیه پدر آن دختر شکایت برد. ربای، در حال لذت بردن از صحبتی حکیمانه، به پدر دختر گفت: "به امید خداوند، تو برای روز ازدواجشان برای رفائل جامهٔ نو خواهی دوخت." همان موقع یک بطر کنیاک آوردند و قرارداد نامزدی آنها را نوشت. و برای ازدواج رفائل و میریام یک دست جامهٔ نو برای او دوخته شد.

اینست داستان آهنگ زیبا. □

ایرج فرنوش



دیدار وزیران خارجه اسرائیل و پاکستان

روز پنجشنبه اول سپتامبر **سیلوان شالوم وزیر خارجه اسرائیل** و همتای پاکستانی خود **خورشید احمد قصوری** در شهر استانبول ترکیه و برای نخستین بار با یکدیگر دیدار کردند. این ملاقات در یک هتل تاریخی که اقامتگاه سلاطین عثمانی بوده صورت میگیرد.

طبق گزارش روزنامه هاراتص وزیران خارجه اسرائیل و پاکستان مذاکرات خود را ضمن صرف شام انجام دادند.

آقای شالوم مذاکرات خود را با آقای قصوری تاریخی خواند و ابراز امیدواری کرد که این دیدار در نهایت به برقراری مناسبات دیپلماتیک میان دو کشور منجر گردد. در پی مذاکرات استانبول سیلوان شالوم، این مذاکرات را نه تنها از جنبهٔ روابط اسرائیل با پاکستان بلکه از نظر ارتباط این کشور با تمامی جهان اسلام بسیار با اهمیت خواند. وی همچنین اظهار داشت که اسرائیل مایل است با تمام کشورهای اسلامی روابط دوستانه داشته باشد و اظهار امیدواری کرد که سایر کشورهای اسلامی در رابطه خود با اسرائیل تجدید نظر کنند.

آقای قصوری دیدارش را با سیلوان شالوم نشانه اهمیتی دانست که کشورش برای عقب نشینی اسرائیل از نوار غزه میداند. وی در عین حال تأکید کرد که این دیدار به هیچ وجه به معنی رسمیت شناختن اسرائیل نیست و صرفاً به منظور بررسی مسائل مورد علاقه دو کشور صورت گرفته است.

گفتنی است که دیدار وزیران خارجه پاکستان و اسرائیل در آستانه سفر پرزیدنت پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک صورت گرفته. آقای مشرف علاوه بر شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل قرار است در همایش بین ادیان که توسط شورای جهانی یهودیان برقرار میگردد شرکت و سخنرانی کند. پاره ای از تحلیلگران بر این باورند که پرویز مشرف در طی مسافرت آتی خود به نیویورک با آریل شارون که نیز برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک میرود مذاکراتی بعمل آورد. در ماه ژوئیه ۲۰۰۳ پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان خواستار انجام بحثی ملی درباره امکان روابط با اسرائیل شده بود. وی همچنین در ژانویه ۲۰۰۴ در جریان مجمع عمومی جهانی اقتصاد که عده ی زیادی از سیاستمداران و اقتصاد دانان در آن شرکت کرده بودند برخورد دوستانه ای با شیمون پرز وزیر خارجه وقت اسرائیل داشته. چهار سال پیش که آریل شارون قدرت را در اسرائیل به دست گرفت، پرویز مشرف او را تنها فردی

خواند که میتواند در جهت برقراری صلح تصمیم گیری کند.

واکنش احزاب اسلامگرا در پاکستان نسبت به ملاقات آقای قصوری و شالوم بسیار شدید و اعتراض آمیز بود و تظاهرات گسترده ای برای ابراز مخالفت خود بر پا کردند و آن را به شدت محکوم و مغایر منافع ملی پاکستان و امت اسلام دانستند.

به تقل از مقامات پاکستانی رهبران عربستان سعودی، فلسطینی و مصری از گفتگوهای پاکستان - اسرائیل حمایت کردند.

تحلیلگران معتقدند که ترکیه به عنوان یک کشور اسلامی که در عین حال روابط دوستانه ای با اسرائیل دارد میتواند میانجی مناسبی برای رابطه بین پاکستان و اسرائیل باشد. تحلیلگران همچنین بر این باورند که عقب نشینی اسرائیل از

> **واکنش احزاب اسلامگرا در پاکستان نسبت به ملاقات آقای قصوری و شالوم بسیار شدید و اعتراض آمیز بود و تظاهرات گسترده ای برای ابراز مخالفت خود بر پا کردند و آن را به شدت محکوم و مغایر منافع ملی پاکستان و امت اسلام دانستند.**

باریکه غزه و پایان دادن به اشغال ۳۸ ساله این منطقه که اخیراً صورت گرفته راه را برای پاکستان هموار کرده که اگر خواهان ارتباط با اسرائیل است از این فرصت استفاده کند. چنین تماسی میان دو کشور را می توان در این راستا ارزیابی کرد.

کشورهای مسلمان که دارای رابطه سیاسی با اسرائیل هستند شامل ترکیه، مصر، اردن، موریتانی، آلبانی، آذربایجان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیرستان، قزاقستان و گامپسا میباشند. از بین این کشورها، ترکیه، مصر، اردون و مورثانی زوابط دیپلماتیک کامل دارند و با اسرائیل سفیر مبادله کرده اند.

پیش بینی این که این روند و پیامدهای آن به کجا می انجامد و آیا مردم مسلمان پاکستان از چنین اقدامی استقبال کنند را آینده نشان خواهد داد. □


תעודת הוקרה
CERTIFICATE OF MERIT

AWARDED TO
Melody Khadavi
כאות הערכה על השתתפותך
במשחקי המכביה 2005
In appreciation of your participation
in Maccabiah 2005

יישר כוחך!
More power to you!



مسابقات مکابی المپیک جوانان یهودی سراسر دنیا





مسابقات جهانی Maccabiah که یکی از بزرگترین مسابقات بین المللی است و هر ۴ سال یک بار بین یهودیان سراسر دنیا تکرار میشود در ماه جولای تابستان امسال در استادیوم رامت گن اسرائیل با شکوه و عظمت تمام برگذار شد. ۷۰۰۰ جوانان ورزشکار یهودی از ۶۵ کشور دنیا در رشته های مختلف شرکت کرده بودند و با هم رقابت دوستانه ای برگزار کردند.

در مراسم افتتاحیه آن که در حضور آقایان اریل شارون نخست وزیر و مُشه کتساب رئیس جمهور اسرائیل و هزاران تماشاچی و تماشاچیان زیادی از که سراسر دنیا شرکت کرده بودند برگزار گردید، نمایشات بسیار جالبی اجراء شد. جالب اینکه امسال ورزشکارانی از کشورهای چین، هندوستان، آفریقای جنوبی، مکزیک و روسیه نیز حضور داشته و به رقابت پرداختند.

در مسابقات Beach Vollyball **ملودی خدوی** دختر یهودی ایرانی ۲۳ ساله با دوست آمریکایی خود Fran Seagel در آخرین مسابقه با شکست دادن تیم کانادا مقام سوم را احراز نموده و به کسب مدال برنز نائل شدند. البته یادآور میشویم که اسرائیل با آوردن دو تیم ملی خود که آنها را برای فرستادن به المپیک جهانی چین آماده میکند با کسب مدالهای طلا و نقره به مقام های اول و دوم دست یافت و تیم آمریکا با گرفتن مدال برنز به مکان سوم دست یافت و امیدوار است که در آینده به سطح بالا تری ارتقاء پیدا کند.

تیم اسرائیل با کسب ۳۳۸ مدال اول - تیم آمریکا با کسب ۱۴۶ مدال دوم روسیه با کسب ۴۴ مدال سوم و کانادا با کسب ۲۵ مدال چهارم شدند. □

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین

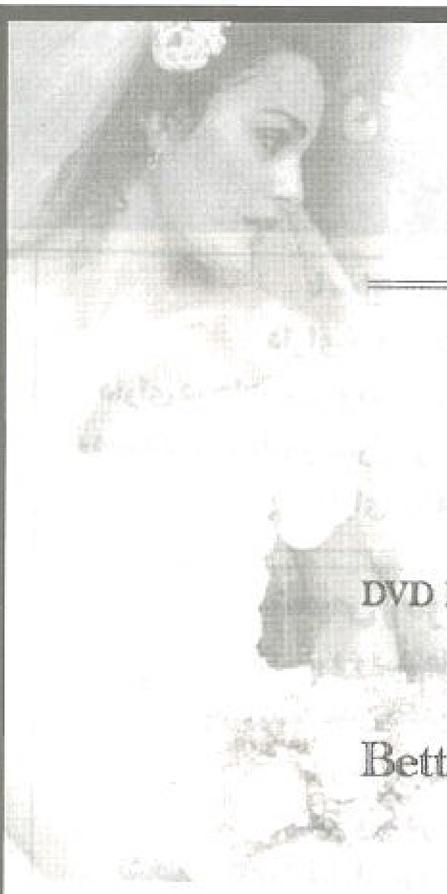
غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد .

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸-۳٤٤-۷٤۷۳
۲۱۳-٦۲۲-۱۰۱۰
پیجر: ۸۱۸-۷۷۸-۷۸۱۰





امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله نود و چهارم

۱۴۰ ـ یهودیان و نام های ایرانی (۴)

رستم:

بزرگترین پهلوان اسطوره ای ایران جای محترمی در خان و مان یهودیان ایرانی، بخصوص در میان یهودیان کردستان، یافته است.[1] نام رستم از دو بهر لغوی ساخته شده است. بهر اول ارتباط با واژه روئیدن و رستن دارد (در اوستا raoδa) و بهر دوم ارتباطش با واژه اوستایی taxma است که معنی بزرگ، قوی، دلیر میدهد. بنا بر این، رستم یعنی تهمتن و یا بزرگ تن و قوی پیکر. رستم در شاهنامه گاهی فقط با نام «تهمتن» آمده است. در ادبیات کلاسیک او را به نام «رستهم» نیز یافته اند. در پهلوی نام وی را به صورت rwstahm نوشته اند.

رستم پسر زال پسر سام پسر نریمان از اهالی سیستان (زابلستان / سگستان) بود و قدرتی مافوق بشر داشت و به چند تن از شاهان سلسله کیانیان (کیقباد، کیکاوس و کیخسرو) خدمت میکرد. سرانجام، شغاد، برادر رستم، او و اسبش، رخش، را به چاهی پر از نیزه و شمشیر میکشاند. رستم در دم مرگ تیری از کمان رها میکند، شغاد و درختی را که به آن پناه برده بود، بهم میدوزد. فردوسی در بارهٔ او میگوید: جهان آفرین تا جهان آفرید / سواری چو رستم نیامد پدید.

ساسان:

ساسان از اسامی متأخری است که یهودیان در نامگذاری فرزندان خود بفکر آن افتاده اند. وی پدر بزرگ اردشیر بابکان و موبد معبد آناهیت (ناهید) در استخر واقع در استان فارس بود. شاهان ساسانی بدو منسوب گشته اند. گویا این نکته چنان عادی شده که کسی را به فکر وا نمی دارد که چگونه است که یهودیان نام یک موبد، یا بهتر و واضح تر بنویسیم، یک ملای سجده گاه یا مسجد یا آتشکده یک دین غیر یهودی، یعنی زرتشتی، را بر خود و بر فرزندان می نهند، ولی کسی حاضر نیست این کار را در مورد یک ملا یا فقیه یا مجتهد مساجد مسلمان، یا یک کشیش یا اسقف کلیسای مسحیان انجام بدهد؟! پاسخ به این پرسش نیاز به یک رسالهٔ پژوهشی دارد. در هر صورت، لااقل از یک جهت میتوان گفت که این پدیده علاقه و پیوند ناگسستنی یهودیان ایرانی را با ایران و آیین و فرهنگ این سرزمین نشان میدهد. وگرنه، چگونه است که ما در لس آنجلس «سازمان فرهنگی ایرانیان یهودی» داریم، ولی «سازمان فرهنگی یهودیان ایرانی» نداریم. آیا منظور این است که ایرانیانی بوده اند که بعد ها به دین یهود در آمده اند؟! این پرسش گویا منتظر همان پاسخی است که در بالا به صورت کلی داده شده است.

سودابه:

چند سال پیش، در منزل یک خانواده یهودی در لس آنجلس خانمی را دیدم که نامش سودابه بود، ولی مطمئن نیستم آیا آن خانم یهودی بود یا خیر. در هر حال، شناسنامه فرهنگی سودابه چنین است: وی دختر پادشاه هاماوران (حمیر) است که به همسری کیکاوس مفتخر میشود. عشق سودابه به سیاوش، پسر کیکاوس، مضمون داستانی است هیجان انگیز. به قول فردوسی: چو سودابه روی سیاوش بدید / پُر اندیشه گشت و دلش بر دمید. . . سیاوش بدانست کان مهر چیست / چنان دوستی نز ره ایزدیست.

سودابه یا سوداوه، در پهلوی به صورت sutāpak یا sutāpih آمده که پاره ای به آن معنی «دارندهٔ آب روشنایی بخش» داده اند ـــ گویا بر گرفته از ریشه اوستایی saoč به معنای روشن (احتمالاً همریشه با فعل سوختن / سوز ؛ در گیلکی sōč و در لهجهٔ یهودیان اصفهان sōt). شاید بتوان با احتیاط پژوهشی لازم پیشنهاد نمود که نام سودابه، آب (و رنگ) سوخته را به معنای سیاه سوخته، سیاه چهره، سوخته آب و رنگ تداعی میکند، و آن نسبت به زنی یمنی بعید به نظر نمیرسد. حمیر Ḥemyar ناحیه ایست در یمن، واقع در غرب شهر صنعا، بنا بر این سودابه احتمالاً میبایست یک زن عرب باشد.

سهراب:

نام سهراب مانند رستم بیشتر در میان یهودیان کردستان رایج است. اوست پسر رستم از مزاوجت اتفاقی با تهمینه دختر شاه سمنگان. تراژدی مشهور داستان رستم و سهراب معروف فارسی زبانان است و نیازی به توصیف ندارد.[2] نام سهراب از دو بهر ساخته شده: سُهر / سُخر به معنای سرخ (واژه سرخ قلب واژه سهر / سخر است، به همانگونه که عوام «قفل» را «قلف» تلفظ می کنند، و چنین قلب لغوی در واژه «بزرگ»، در فرس قدیم vazraka نیز اتفاق افتاده است). سرخ در اوستا به صورت suxra آمده است و آن احتمالاً با آنچه در بالا در بارهٔ سودابه

گفته شده مطابقت میکند ـــ یعنی سوخته و سرخ شده از همان ریشه اند. بنا بر این، سهراب را اغلب ایرانیست ها «دارندهٔ آب و رنگ سرخ» معنا کرده اند.

سیامک:

همانطور که میدانید، یک سازمان یهودی واقع در لس آنجلس، که ماهنامه **چشم انداز** را منتشر میکند، نام سیامک بخود داده است، زیرا این نام از حروف اول «سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا» ساخته شده است. ضمناً تعداد قابل توجهی از یهودیان چنین نامی بر خود دارند. بخش نخست این نام ارتباط با واژه اوستایی syāva دارد به معنای سیاه. بخش دوم را «مو» معنی کرده اند؛ بنا بر این، سیامک یعنی دارندهٔ موهای سیاه. سیامک در شاهنامه پسر کیومرث است که در جنگ با فرزند دیو صفتِ گرگ روی اهریمن کشته میشود. زادن سیامک در کتاب بندهش که به زبان پهلوی نوشته شده، و در یکی از مقالات گذشته گفتیم که آن تقریباً شبیه کتاب آفرینش یهودیان است، جالب است: از مشی و مشیانه یک جفت نر و ماده متولد میشوند. از این یک جفت، هفت جفت پسر و دختر به وجود می آیند که یک جفت آنها سیامک و زنش نساک نام دارند.

سیاوش:

سیاوش (در اوستا syāvaršan و در پهلوی syāvaxš) «دارندهٔ اسب نر سیاه» معنی شده است. اغلب این نام را سیاووش siyāvoš گرفته از پهلوی syāvuxš تلفظ میکنند. اوست پسر کیکاوس شاه ایران از سلسلهٔ کیانیان.[۳] سیاوش را از کودکی رستم تربیت میکند. سودابه همسر و سوگلی کیکاوس عاشق سیاوش میشود. کار به رسوایی میکشد. طبق آیین آن زمان، برای دریافت حقیقت، او را در شعله های آتش آزمایش میکنند، و او از آتش سربلند و پاک بیرون می آید.[۴] کیکاوس کینه توز در صدد انتقام بر می آید. پسر را به جنگ افراسیاب میفرستد. سر انجام با گذشتن از ماجراها، مثلاً اقامت در توران و ازدواج با فرنگیس دختر افراسیاب، سیاوش، بی گناه و آزرده، از سوی پدر زنش کشته میشود. در بارهٔ «کین سیاوش» و جوشش خون او صفحات زیادی در ادبیات کلاسیک ایران سیاه شده است.[۵] بالاخره، کیخسرو، فرزند سیاوش، به انتقام خون پدر بر میخیزد و بر اثر جنگ های مداوم، افراسیاب کشته میشود.

شاپور:

شاپور یا شاهپور سالیان درازی است که نامش بر روی یهودیان ایران است. این نام احتمالاً به معنای «پور یا پسر شاه» آمده است. در منابع پهلوی و آرامی و عبری (اغلب ؟) نام او را به صورت شابور یا شبور שבור نوشته اند. املای šāhpuhr در پهلوی دیده شده است. در تاریخ ایران شمار قابل توجهی از ناموران و نیز شهرها به این نام شناخته شده اند. شاپور اول (۲۴۱ ـ۲۷۲) پسر اردشیر، مؤسس سلسلهٔ ساسانی، گرچه احیا کنندهٔ نوشتار های زرتشتی بود، ولی با پیروان ادیان غیر زرتشتی رفتاری خوش داشت. از شاپور در تلمود به نیکی یاد شده و او یکی از دوستان نزدیک مرشموئل، سرپرست آکادمی یهودی نهردعا واقع در بابل بود. گویند مرشموئل آزادانه به دربار این شاه رفت و آمد داشت و در پاره ای موارد طرف مشاورت پادشاه بود. او بود که اعلام کرد: «דינא דמלכותא דינא» و در نتیجه برای قوانین دولتی ارجحیت قائل شد.[۶]

در دورهٔ شاپور اول، بر اثر جنگ های پی در پی، رومیان بار ها از ایران شکست خورده، سرزمین های گسترده ای تحت تصرف ایران قرار گرفتند. در دورهٔ این پادشاه بود که یک واقعهٔ بی سابقه روی داد ـــ والرین، امپراطور روم، به اسارت ایران در آمد (۲۵۹ ـ ۲۶۰). تصویر این رویداد را میتوان در نقش رستم، در نزدیکی دارابگرد (استان فارس) دید. این نیز باید گفته شود، که اغلب جنگهای میان این دو ابر قدرت دور و بر شهرها و آبادی های یهودی نشین انجام میگرفت، از این روی، ناگزیر، یهودیان نیز در این جنگها آسیب دیده اند.

فرامرز:

اوست فرزند پهلوان ایران، رستم، که نامش راه به خان و مان یهودیان برده است. فرامرز همراه پدر در جنگهای بسیاری شرکت کرد. او بود که به کین خواهی سیاوش برخاست. ولی عاقبت به دست بهمن بن اسفندیار به دار آویخته شد. زندگانی فرامرز یکی از غم انگیز ترین صحنه های داستانهای ایرانی است. کتابی بنام **فرامرز نامه** در قرن سیزدهم میلادی به نظم کشیده شده که ذکرش در **مجمل االتواریخ والقصص** آمده است. اشتقاق فرامرز معلوم نیست. عده ای بهر دوم نام را از آمرزیدن دانسته اند.

فرانک:

در داستانهای ملی ایران زمین، فرانک نام مادر فریدون است. این نام گرچه در میان معدودی از دختران یهودی شنیده شده، ولی گویا هنوز گسترشی نیافته است. اصولاً بسیاری از نامها با جزء فر شروع میشوند و ما در این سلسله مقالات از اغلب آنها میگذریم، برای مثال: فرداد، فردخت، فردوس، فرزاد، فرزام، فرزان، فرزانه، فرشاد، فرشید، فرناز، والخ. تمام این اسامی میان

یهودیان دیده شده است. این یاد آوری لازم مینماید که «زان و زانه» ارتباط با دانستن و دانا بودن دارد. بقیهٔ پسوند ها نیازی به توضیح ندارند.

فرخ:

فرخ را تابان، خجسته، زیبا رخ (فر - رخ) معنی کرده اند. در پهلوی به صورت farroxv آمده است. این نام با ترکیبات نسبتاً زیادی دیده شده مانند فرخ روز، فرخ زاد، فرخ زروان، فرخ شاپور و امثالهم. این نام با فرخنده هم ریشه است که آن نیز در میان دختران یهودی وجود دارد.

(ادامه دارد)

---

۱ نام رستم در میان برخی از اعراب اسرائیلی دیده شده است.

۲ رک به کتاب ارزنده زیر: **داستانهای شاهنامه**، نگارش احسان یارشاطر، تهران ۱۳۳۷ (۱۹۵۸)، ص ۱۳۷ - ۱۸۲ .

۳ شاهان دودمان کیانیان را پاره ای از ایرانیست ها بدین ترتیب آورده اند: ۱) کیقباد؛ ۲) کیکاوس پسر کیقباد؛ ۳) کیخسرو پسر سیاوش بن کیقباد؛ ۴) لهراسب (بنا بر مینو خرد و دینکرد، لهراسب اورشلیم را ویران کرد و یهودیان را پراکنده نمود. این روایت اساس تاریخی ندارد)؛ ۵) گشتاسب بن لهراسب ۶) بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب؛ ۷) همای، به روایتی همسر بهمن و به روایتی دیگر دختر بهمن، که پس از او بر تخت سلطنت نشست؛ ۸) داراب اول پسر همای؛ ۹) داراب دوم، که به روایتی با اسکندر در گیر شده شکست خورد و با شکست وی دودمان کیانیان به پایان رسید (چنانکه مشهود است، ذکر رخدادهای داراب اول و داراب دوم، رویدادهای مربوط به داریوش اول و داریوش سوم از سلسلهٔ هخامنشی را تداعی میکند). واژه کی را از نظر زبانی با واژه **کاوه** در پهلوی kāvagh و در اوستا kavi همریشه دانسته اند و آن را شاه معنی نموده اند. همچنین نک به منبع زیر: آرتور کریستنسن، **کیانیان**، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۳۲ / ۱۹۵۷ .

۴ این ماجرا تا اندازه ای حکایت به آتش انداختن حضرت ابراهیم را تداعی میکند.

۵ در ادبیات فارسیهود چیزی از نظر احساس عزاداری برای کین خواهی شبیه این ماجرا در ارتباط با قتل زخریا (زکریا) آمده است.

۶ در این مورد نک به مقالهٔ نگارنده: شاهان ساسانی در تلمود، شاپور اول، شاپور دوم و یزدگرد اول، **یاد نامهٔ سعید نفیسی**، تهران: انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۲، ۱۳۵۱ / ۱۹۷۲، ص ۹ - ۲۳ . در باره شاپور اول مطالبی در رسالات تلمودی زیر یافت میشود: براخوت۵۲، برگ یکم؛ سوکا ۵۳، برگ یکم؛ موعد قاطان ۲۲، برگ یکم؛ سنهدرین ۹۸، برگ یکم.









Eretz Alliance School 2005-2006
Programs & Tuitions
6170 Wilbur Ave, Reseda CA. 91335

Programs and Tuitions

Full day program

8:30-3:30	5 Days	$480.00
8:30-3:30	4 Days	$440.00
8:30-3:30	3 Days	$405.00
8:30-3:30	2 Days	$220.00
Fridays Dismissal 2:00		

Half day program

8:30-12:00	5 Days	$400.00
8:30-12:00	4 Days	$345.00
8:30-12:00	3 Days	$310.00
8:30-12:00	2 Days	$190.00

Early morning extended-care	*8:00-3:30*	*Mon-Fri*	*$100.00/month*
After school extended care	*3:30-5:30*	*Mon-Fri*	*$140.00/month*

Eretz Alliance School is a loving and nurturing educational center in which children grow socially, cognitively and spiritually. As we encourage children to develop socially acceptable norms, we foster independent thinking and problem solving skills. Through the use of academically and developmentally appropriate hands-on experiences, both in our general studies and Judaic curriculum, our children learn critical and creative thinking skills. The sounds of music and laughter fill our school as the children develop a love for music, art, literature, science, cooking and Jewish life.

For more information call:
Cookie Spancer,
Director (818) 344 3121

stopped, and rested.

I invite you this Shabbat, this potentially uneventful September Shabbat, to stop, and to sit upon your bench that looks back at your journey of this week. Look at the high moments and the low moments and every breath you took in between.

Reflect and consider — what interactions occurred between you and others?

What interactions occurred between you and yourself? What would you like to be different in this next chapter?

By reviewing, we become more aware and give ourselves the opportunity to live more fully and consciously. If we desire and if we are ready, may our next chapter, both as individuals and a community, be one filled with milk and honey.



Continued from page 30

and from the forests they waged an underground war against the Nazis. Their accomplishments included when Vitka, at age nineteen, managed to blow up an enemy train and when Ruzka was the first person to give a first-person narration of the war crimes she knew of to the world. Here is a passage from The Avengers :

Ruzka was being sent as an ambassador, the first partisan to meet the Jews of Palestine, to tell the story. To Jews outside of Europe, the scale of the catastrophe was not yet clear. Some people would no doubt refuse to believe the story, greeting it with the same skepticism that had met Sara, the girl who first spoke of Ponar. That s why Ruzka was chosen. No one could tell the story better. This shy small-town girl had blossomed into a presence, the center of every room; your eyes kept going back to her. Of course Ruzka did not know this about herself. She had simply gone from one moment to the next. But Abba knew it. Go to Bucharest, he said. You will be believed.

Beyond the stories of the devastating battle against the Nazis, these three figures manage to fall in and out love with one another throughout the narrative. The story is not merely a war story, as the subtitle of the book suggests.

The history of the Jewish resistance against Nazism during World War II is complicated. First of all, should we even call it resistance ? When a diasporic people, as the Jewish people are, are threatened with total extermination via modern, industrial techniques, is it resistance when this threatened people fights back violently? People generally understand resistance to mean an underground organized armed struggle. The fact that the Jewish people were fighting for survival and not fighting as an organized worldwide Jewish body makes me think that the word resistance is too martial of a concept for what Jews did at that time. The resistance fighters who fought against the Nazis took to heart the spirit of Abba Kovner s point-of-view: if we are going to die no matter what, we can either die as cowards or fight. Let us not be slaughtered without a fight.

The most important insurrection in the history of Jewish resistance against Germany was in the Warsaw ghetto. The revolt began in April, 1943. About 750 Jewish soldiers fought against the heavily armed and well-trained German soldiers. The Jewish prisoners fought with smuggled guns and Molotov cocktails, hiding underground when the Germans approached the ghetto they planned to liquidate. The insurrection, while valiant, was crushed in only one month s time. But we are still talking about the fight.

Cohen s book is quite an achievement of letters. The book takes one of the most heartwrenching, tragic periods of Jewish history indeed of world history and manages to find the beautiful human aspects within the horrors. The book, as a philosophical statement, teaches us that human resiliency is as strong as human tragedy. The prosaic style in which the book is written is simple, yet it achieves a profound movement from plot to plot. The book is a collection of stories weaved together to make a remarkably thought-provoking book about the Jewish condition.

The Avengers: A Jewish War Story,
by Rich Cohen
Vintage Books: New York, 2000

By Ryan Bauer, Contributing Writer

Shabbat Shalom,

We have reached September, the ninth month of the year, the month where summer s lazy days seem to slowly come to an end, not to mention,

- Summer camps have come to an end
- Back to school commercials abound on television
- Lance won another tour
- My wife and I are preparing to move to Israel as the academic year is just around the corner

September escorts us through the middle of the secular year as we begin our march to the end of 2005. Oy, to be so reminiscent about the 9th month of the year seems a bit odd. Typically, we wait until the end of December when the television rolls out the year-in-review with the highs and the lows of the year, before we reflect. So, what are we supposed to do in the beginning of September?

For each of us, this summer has been a part of our journey. For some, it may have been a time of laughter and rejoicing, and for others this summer may have primarily been filled with sadness. Our journeys through our unpredictable lives are not like the year-in-pictures the television displays every year. When we review our journeys, we find that they are not solely about the laughter or the tears we shed. Rather they are about every breath we have taken on this sacred journey to get to this point, to this moment. It is impossible to recall every breath we have taken from our earliest memory to this moment. However, we can try to think of the moments that filled the past six days of our journey.

This week is a special week, as we are moving into our final book of the Torah, Deuteronomy.

The Rabbis were not exactly the fancy marketing geniuses at Barnes and Nobel when naming the books of the Torah. They chose one of the first few words that appeared in that book, and decided that would suit as the title. We see this same creative naming in our prayers - the Barchu is called the Barchu because the first word in this prayer is Barchu. The book of Numbers, which we finished last month, is called B midbar that literally means wilderness . As we finished the book of the wilderness we reach parshat Ma aseh; which translates as journey . This portion is profound. In order to finish the book of the wilderness , we must pass through the portion entitled Journey Ma aseh and recount our 40 years of journeying through the desert before we are given instructions for entering the land of Israel.

Our lives do not turn out exactly as we plan or anticipate, just as the Torah portions name, our lives are journeys through our own wilderness.

It is only after the forty years are recounted that Moses provides instructions for entering Israel, which include conquering the land, defining its borders and dividing it among the tribes. Moses recounts their journey through the wilderness with no narrative. Why? Rashi, who is quoted by Nachmanides, stresses that G-d never commands Moses to compile this list; rather the initiative was entirely his own, triggered by a divine hint that his end was near.

While Moses may have had a premonition that his end was near, many of us do not know when our end is near. For most of us, time continually marches forward from week to week and from Shabbat to Shabbat. No matter what we do or do not do, we will enter a new time period. But will a new chapter begin? If we wish to enter a new land, a new space, a new understanding of ourselves and others, and enter our own metaphorical land of milk and honey, we must review and reflect, like Moses does before the Jews are given instructions on how to enter Israel.

We could gather from this portion that as we approach the end of our journey we must review our story, but how often do we have the insight of Moses? When do we stop? When do we sit, and when do we truly take a seat on the bench of our journey of life, and look back on the path that has carried us to this bench, to this Pugh? Shabbat is THAT day. Shabbat is THIS time. Shabbat is the break between the chapters that the rabbis so wisely emphasized. Before we can enter into the next week we are stopped, we are told to sit, we are told to cease working.

We are told that during Shabbat our value in this world is productive non-productivity.

The word Shabbat Shin Bet Tov, literally means to sit, to rest. It is our time to review our week and reflect upon what has happened in the last 6 days since we last

By Miriyam Glazer, Special to Iranian Jewish Chronicle

Reaching Out with Your Heart in Your Hand

As the summer draws to a close, Jews in Israel and Los Angeles start checking the markets for the wonderful yellow Barhi date, which suddenly appears before Rosh Hashanah. Sephardim, with roots in the Middle East or North Africa, as well as Persian Jews, particularly know what gourmet treats the Barhi date, at its best, can be. They know, too, that the Barhi date is a harbinger of the new year, the time to make a heshbon nefesh, an inner account, and the season of renewal.

But what kind of renewal?

The arrival of the Barhi date gives us a hint. Living the urban life we live today, driving in our cars, buying our produce at the market, we do not often connect the coming of Rosh Hashanah and Yom Kippur with the shift in nature that takes place. Yet the special crop of Barhi dates can remind us that Rosh Hashanah and Yom Kippur were from time immemorial the season that began the new agricultural year. The first of Tishri, when Rosh Hashanah falls, was considered the first day of fall. Two months of harvesting would be followed by two months of planting. But the farmer was not entirely on his own. The success of the crops that farmers planted wholly depended on a certain holy partnership: Rain would fall from the heavens to fertilize the earth only if the people of Israel were worthy.

What constituted worthiness? The sages of the Talmud teach us that just as rain falls for the sake of those who are trustworthy in business, so being brazen, or stealing, or speaking lashon ha rah -- spreading rumors about someone, gossiping, talking in a disparaging manner about someone you know (or don t know!) -- could all cause rain to be withheld.

So the period of Rosh Hashanah and Yom Kippur is the opportunity for us to make amends to our friends and neighbors for the wrongs, little and big, which we might have done them. It is the time for our heshbon nefesh — our inner account — of all of our wrongdoings during the previous year. Our sages teach us that we have a two-fold task: to ask forgiveness from G-d for our transgressions against G-d, and to ask forgiveness for our transgressions against our fellow human beings from the very people to whom we might have been thoughtless, or even cruel. Only then we do have the possibility of beginning this coming year with a truly clean slate.

Nor are we alone. Our tradition teaches that the whole world itself is about to begin a clean slate. Rosh Hashanah celebrates not only the beginning of a new agricultural year with its promise of rain falling in its season, but also the beginning of the world itself. Like the land and its produce, the world itself is continually created anew. The legends passed down through the generations — the aggadic tradition — intensifies the sense of creativity and fertility associated with this season by teaching that it was in the month of Tishrei that the patriarchs Abraham, Isaac and Jacob, were born, and the time that G-d decreed that both Sarah and Hannah, until then childless, would bear children.

The appearance of the unique, yellow, Barhi date at Rosh Hashanah time thus has rich implications. Which month is it in which the land is filled with vegetation and the tree is laden with fruits? asks Rabbi Eliezer in the Talmud. This is Tishrei, he says, the rainy season...the rains fell and plants came forth. May this coming year also be a time when the rains fall and nourish the crops on which we, even in our urban modern world, depend; when, like the agricultural year, we experience new beginnings. As the High Priest at the ancient Temple in Jerusalem would pray on Yom Kippur: May it be your will that this year be a year when prices are low, a year of plenty...a year of rain...and that your people Israel may not need one another s help...and that they do not rise to rule over one another.

But the rain he prayed for can come, say the sages, only when a person prays with his heart in his hands, reaching out to others with love and with truth.

Rabbi Miriyam Glazer, Ph.D., is Professor of Literature at the University of Judaism.

Ryder's Return



Reports say that a film production of O! Jerusalem will begin next month. It s based on a 1972 best-selling historical study about the struggle for the city during the Israeli War of Independence. Winona Ryder has been cast as a Jewish girl whose friendship with a Palestinian boy is shattered by war. The film is directed by Elie Chouraqui, a French Jewish filmmaker who has been a leading public figure in protesting outbreaks of anti-Semitic violence in France. His most recent film was Harrison s Flowers, starring Adrien Brody. He also wrote the French musical that was the basis for the recent Los Angeles stage musical Moses, starring Val Kilmer as the prophet.

Continued from page 8

and encourage their brethren to fight back, buy only non-kosher products (i.e. threaten a non-Jewish boycott of kosher food companies) and so forth.

Many of these myths are calls to action

IS IT WORTH DEBUNKING?

I find this myth depressing, even though as far as the myths go, the Kosher Tax accusation is hardly the worst. I doubt it has too much reach. And it probably is just an example of "preaching to the choir."

What bothers me about this particular myth is that it is predicated on many other assumptions. It assumes that Israel is some sort of vicious, evil state. Israel is not. It assumes that Jews control the media. They do not. It assumes that Jews control Wall Street. This is not true.

While I am at it, I guess I should also point out that the cost of certifying kosher food is miniscule when it comes to the consumer. Furthermore, businesses that certify kosher food are just businesses, and not spy ring fronts for Israel.

But what, I wonder, is the point? To accept the Kosher tax myth, a person has to accept the myths of the Protocols, the myths spread by Palestinian propagandists, and likely others. If one does not already hate Jews and Israel, one is not going to accept a myth like this one. And as the logic for the other lies is spotty, so is the logic on this one.

But since when has logic ever mattered? Prejudices are not rooted in reason, but rather in emotion. And how do you deal with emotion? Maybe the only way is to read Dale Carnegie's How to Win Friends and Influence People. I have one cousin who, as far as he's concerned, reads Carnegie's book like the Bible. He forced me to read it years ago.

As I reflect on Anti-Semitic slanders, a particular chapter of Carnegie's comes to mind. One of his many rules for getting along with people is to remember that you, and I quote, "can't win an argument." He meant that no one wants to hear that they are wrong, no one appreciates your well-reasoned debating skills and if you try to change someone's mind by arguing, you will only irritate, anger and alienate your friend. Political talk with my family is bloodthirsty enough for this reason. The formidable strength of a made-up mind, whether it hates a party, a president or a race or religion of people, does not change through reason, even when it believes an absurdity like the Kosher Tax. I am afraid the end of that debate is quite predictable.



By Soly Haim, Contributing Writer



Bar Mitzvah

The stars of TV s Alias, Victor Garber and Jennifer Garner, just did a duet singing performance at a charity event in Los Angeles. Garner, who plays Garber s daughter, said that she s really not a singer, but she did sing a bit in musicals when she started out. On the other hand, Garber, who is a Broadway musical star, said that his first musical was his bar mitzvah, and I was very good in it.

Desperate Housewives Mom



The talented and pretty Lesley Ann Warren, 58, didn t become a major star as many predicted early in her career, but she s never stopped doing good TV and film work.

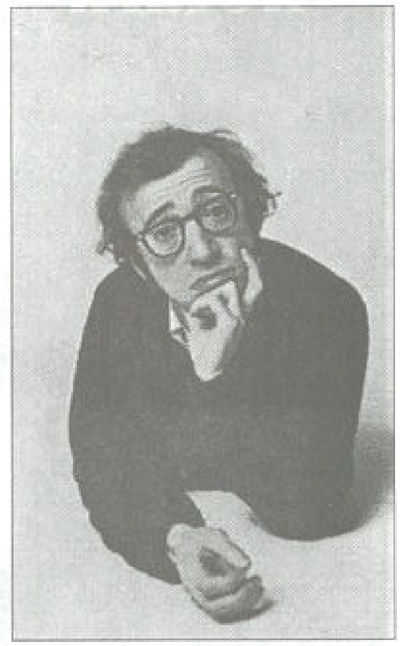
Warren, who got an Oscar nomination for Victor/Victoria, will appear in the hit ABC series Desperate Housewives in an arc of shows starting Apr. 10. Warren plays the mother of Sophie (Teri Hatcher), one of the principal characters.



Jewish Celebrities

Paula Abdul is a singer, dancer and choreographer. She has released many albums, which have all done well. Paula has choreographed the dance routines in many movies, including the interesting cheerleading scene in the hit movie, 'American Beauty', which was directed by fellow Jewish director, Sam Mendes. Paula is also one of the three judges on the hit TV Show/s, 'American Idol'.

Woody s Melinda

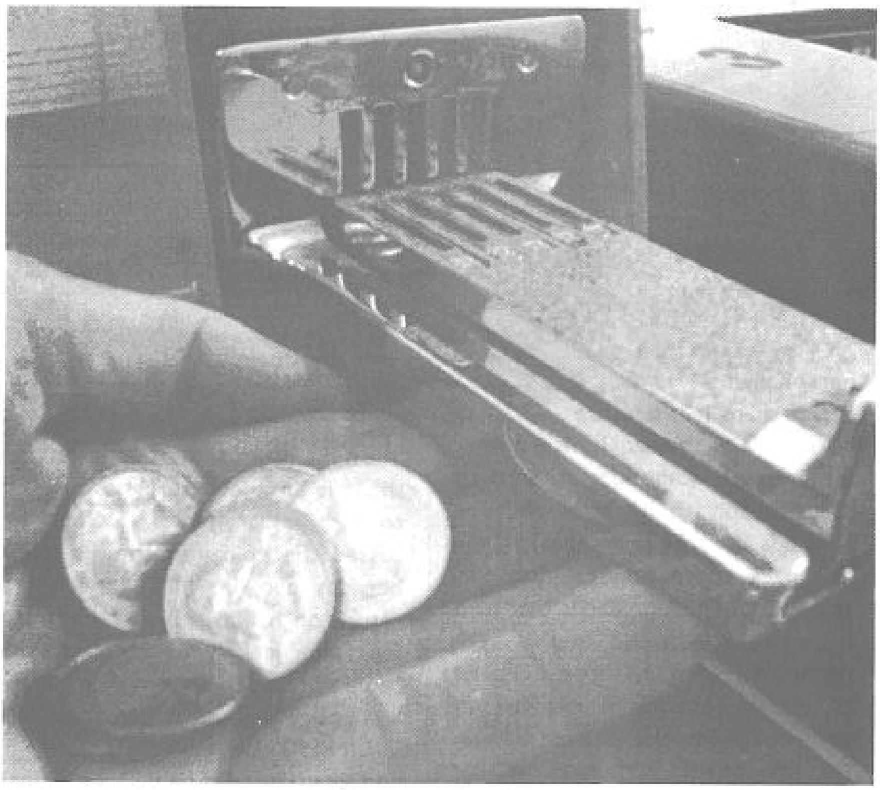


Woody Allen s new flick, Melinda and Melinda, co-starring Amanda Peet, opened last week to better reviews than most of his recent films.

When asked Allen: Do you think it s fair to say that the comedy in Melinda is more for Jews and the drama is more for WASPs? He replied: That s very funny ... I m forever being asked why all the comedians are Jewish, and I always feel that they re not. I was raised in a Jewish neighborhood in a Jewish household, so naturally my idiom is where I grew up. I ve [discussed this] with Spike Lee ... I could never convincingly write about a black family and I doubt if he could write as convincingly as I could about a Jewish family, because I lived it every moment, so it gets into the nuances.

now there s a new one that may soon be added to the list: not having an income large enough to ensure my parents, as well as myself, are financially well supported — C-H-E-C-K. Too bad I can t cash in those checks, everybody would be happy.

Taking care of one s family is not, of course, a strictly Iranian Jewish tradition. I got into a conversation with a girl in China while playing games on Yahoo! last week. She told me I was very selfish and insensitive to not dedicate my life to my family.



When asked what she did, she replied that she is a kept woman. Why? To help pay off her father s gambling debts who would otherwise be severely beaten on a daily basis. I m not joking; she told me this word for word. I would like to make a distinction in concepts here. Dictionary.com says nepotism means, favoritism shown or patronage granted to relatives, as in business. Masochism means, A willingness or tendency to subject oneself to unpleasant or trying experiences. The question is, my friends, where do we draw the line? I love my parents very much, but not enough to dedicate myself to a work-life which would essentially feel like putting me in a leather-bound bring-out-the-gimp costume, tugged out by a chain leash to fulfill the lust for a new Benz.

This is not to say that I am selfish. By all means, if I was rolling in dough and the new S class was what made the parents hearts smile, it would certainly be theirs. That is not the issue. The quandary appears to be a difference in what my parents told me. Growing up in the United States meant having three of them — mommy, daddy, and T.V. Children on Nick at Nite were always encouraged to go out in the world and follow their dreams and be independent. I did not really understand Farsi well enough to log many hours of IRTV family sitcoms — if there are any — but I would expect the same topic would promote following stringent guidelines — not dreams, and being quite interdependent.

This article is not a value judgment. I believe in exercising free will and free speech. It is important to hear what was, and still is, expected of me as a son (and the oldest of five, at that). However, the 1979 revolution s impact on our families did not end at the border. It actually seems to have come full circle for mine when observing the effects on the children s dispositions mentally, socially and of course financially. Moving to the U.S. meant the beginning of a revolution of the mind.

The implications are very exciting. As the captain of the ship of my own life I can and will go anywhere I choose. My parents now have a choice. They can remain acting like Pirates of the Caribbean attacking me with verbal cannons at every chance, or they can realize that the best chance for all of our survival is to join together. After all, the point of piracy is to seize the treasure aboard another s ship. Thar be no treasure here (yet), mateys.

Now that I think of it, mom and dad, maybe you could replace my agent. It would be perfect. Instead of picking up the phone to tell me to change my career trajectory, you can pick up the phone and call a club, send out my DVD s, book me on the Tonight Show, or even Cabaret Tehran (is that still there on Ventura Blvd?). Just remember, 10% of nothing is nothing, so let s get cracking!

By Marvin Kharrazi, Contributing Writer



BEHIND THE HUMOR FAMILY SUPPORT

When I do my laundry I feel like I enter homeless mode. On the way to the laundry mat I am carting down the street pretty much all the clothes I own – and they're all dirty. I need change for the machines so I'm begging for quarters. "Excuse me, can you spare any change?" "Get a job, you scumbag!" "But mom… I have a job. I'm a comedian, remember?"

I have a good friend who thoroughly enjoys seeing me perform the above joke. Perhaps it is because he knows my mom personally, and perhaps it is because he knows all Iranian Jewish moms. Either way, something seems to speak deeply to his soul when he chuckles after the show, speaking the line back to me, Get a job you scumbag! Thinking about that now I realize my friend and I each represent perceived opposite sides of the same coin of chance our parents flip into the air from the day we are born. Whereas he has become a successful professional with a bright and clear financial future ahead of him — something like getting heads, I have chosen a clearly unexpected path and my parents seem to feel they ve gotten the tail end of things. Or maybe I am like the roll of quarters that you throw at a plate at a carnival game, thinking you ll win the big prize when it lands gracefully on the fine china, only to watch each one skip across the surface and fly into the dark abyss below.

And now, with my dad closing in on his retirement, it appears that there is an added surprise element to his golden years. When he tossed the coin into the air three decades ago, he fully expected a return on his investment. He must feel like Jack who climbed the beanstalk only to find that the Goose lays not golden, but rotten eggs. The Giant of Relative Poverty is closing in and looms large as he bellows a clear and fearsome credo, Fee Fi Fo Fum, I smell the blood of an Artistic Son!

As I go down the list of traditional Iranian Jewish tenants, it seems like I am going for a perfect record of breaking them all. Not being a doctor or lawyer — check. Not living at home with my parents until I get married — check. Having long-term romantic relationships outside of my racial/religious heritage — check. And

need to accept all Jews, never mind how they relate to Judaism.

I hope all this puts your mind somewhat at ease. There are many other parallels that you can draw in discussions with your son about Harry Potter vis a vis Judaism. Many good values can be extracted from the series. Instead of trying to change your son's preferences, use them to work in your favor!

Dear Khanomi,

I'm a 25-year-old secretary in a big company. I have been seeing a great guy who I will call Yosif. Yosif is financially independent. He has been attentive and nice, buys me presents and dinners. We have been together for almost a month now but have never met each other's families, nor have we ever discussed commitment, particularly because he has been clear on not being ready for the move. Yet, he has been more and more physical, almost demanding that we go ahead and have sex. I do not know what to do. I have been brought up in a wait-until-you-marry atmosphere. But I like him a lot, and I like this relationship and how special he makes me feel. I do not want to lose that. Can you help?

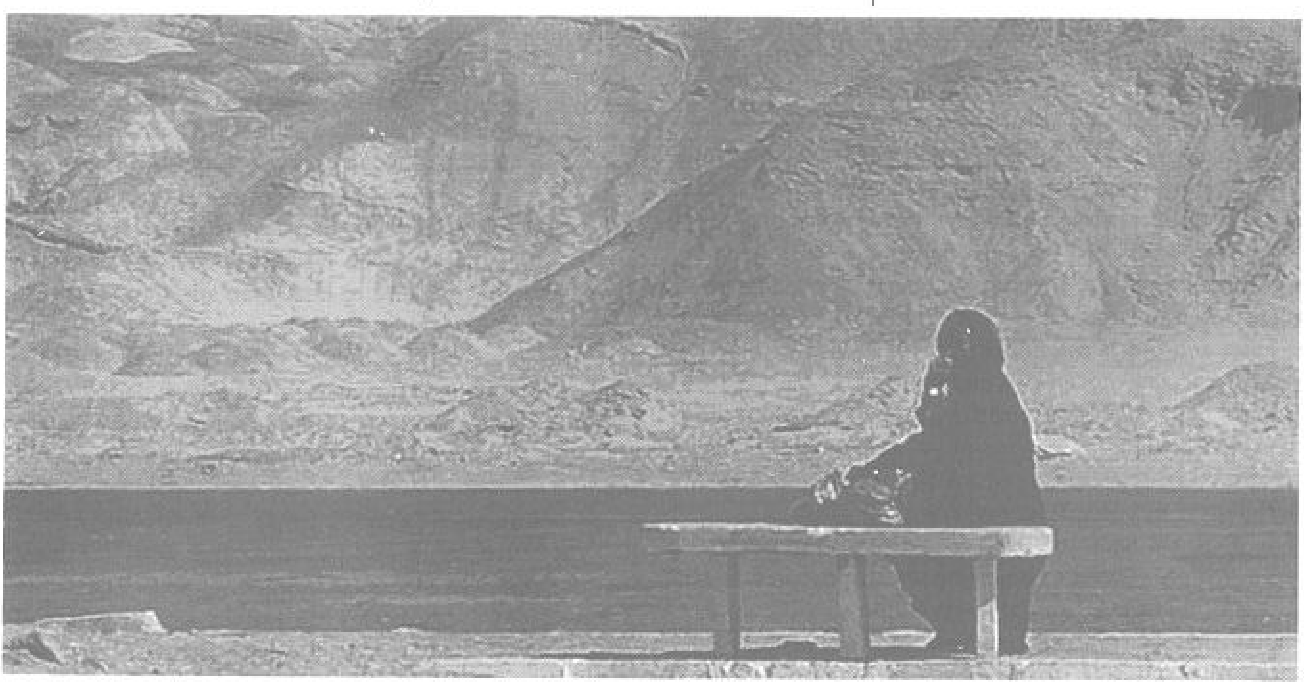
LIKES YOSIF IN CALIFORNIA

Dear Likes Yosif,

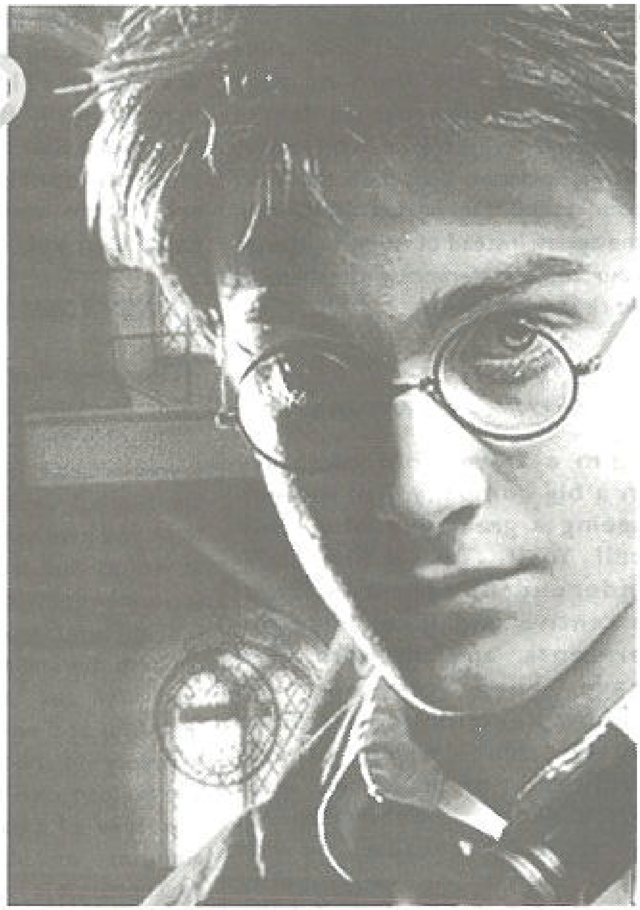
The only person that can help you is yourself. I can only give my opinion, but the last word is always yours. I think you have to weigh your options, as well as your feelings. Sex is a very serious business, despite the fact that the culture around us tries to diminish this and affirms that one can just have sex and move on with their lives as if nothing has happened. Whereas we are told that both men and women can pursue sex for the sole sake of pleasure, without any emotion or deeper sense of attachment, it is harder for women to play Sex in the City characters and not get hurt.

That being said, your relationship seems very new, and Yosif seems ready to move to the next step without really offering you any sort of lifesaver boat. You said you like him. But does he like you that much? Have you explained to him your ideas about sex? Has he said anything to you about his feelings about you? Would he still go out with you if you make clear you would not have sex before getting married, or at least before having some clear form of commitment? And, also, let us think about your inner self for a minute. How would you feel afterwards, let us say, if you go ahead but the relationship later breaks apart? If you were brought up with the idea that sex is only between a husband and a wife, are you ready to throw that away? Do you, personally, attach that kind of significance to sex, or do you think you abstain only to please your parents?

And speaking of parents, I should add that the Jewish tradition favors a bride being a virgin, but does not punish or cast any sort of disreputable character on those who are not. Most brides in non-Haredi circles nowadays are divorcees, widows or simply women who did



Dear Khanomi



Dear Khanomi,

My 12-year old son is a Harry Potter fan—a big time one. He read the last book in two days. His school-diaries are all decorated with themes connected to the Harry Potter movies. And his room is wall-papered with newspaper and magazine articles featuring Harry Potter. I began reading the books so I could speak about them with him. However, I am having misgivings now because of the witchcraft stuff in them. How do these themes relate to Judaism? Aren't spells, witches and witchcraft forbidden? How can I change my son's preferences?

ASTOUNDED IN THE VALLEY

Dear Astounded,

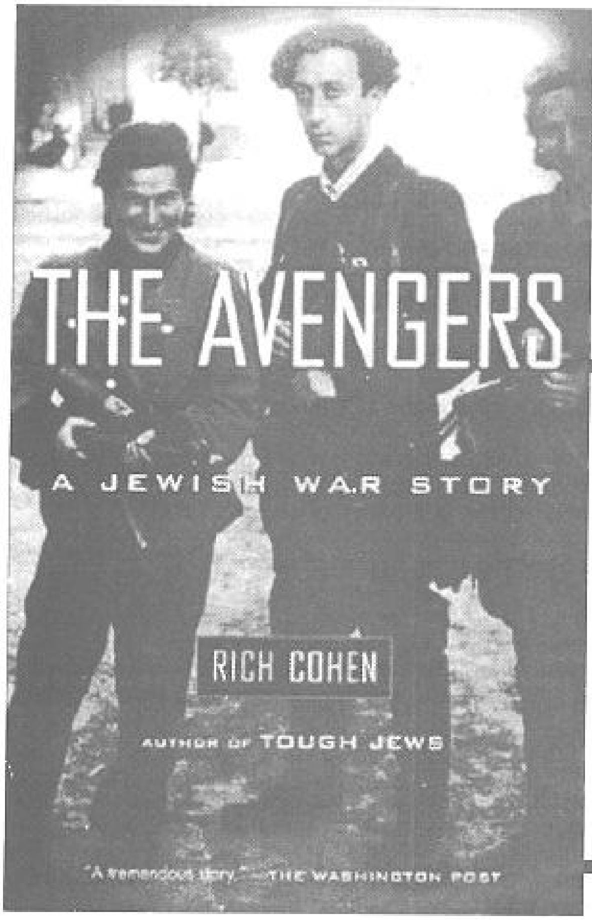
First and foremost, let me compliment you on having a child that reads. That should be regarded as no small accomplishment on your part. The last Harry Potter book had at least 600 pages, and plowing through it in two days is quite a feat. I should also tell you that you are right in stating that Jewish Law forbids all sorts of witchcraft and wizardry. However, that applies to Jews really trying to do those things. First of all, Harry Potter is about the growing pains of a boy who just happens to be a wizard — the books do not advocate witchcraft as a lifestyle choice any more than the Terminator movies advocate the killer android as the future lifestyle. Moreover, Harry Potter is certainly not Jewish, and none of his friends are close to that. So rest assured that simply reading the books and being a fan is not against Judaism. Moreover, perhaps there is a way in which you could talk about Harry Potter in a Jewish way with your son?

For instance, many of the Harry Potter themes are themes closely related to being Jewish. For instance, take the theme about the death of Harry Potter s parents: they died so that Harry might survive and carry on their legacy — much like many Jews did under several persecutions such as the Spanish Inquisition, the Russian pogroms, the Crusades and the Holocaust. Voldermort, Harrys enemy, thought he had destroyed the Potter family, but they survived in Harry in the same way the Jewish people and tradition survive in us.

Another point: While Voldermort is the representation of total evil, the Dursleys, Harry's relatives, can be seen as the yetzer harah, that which prevents us from being our best. Harry is his best at Hogwarts, but he has to come back every summer to the Dursleys' house, very similar to our daily struggles with laziness, anger and so many other traits that we have to beat time and time again.

My last one: Harry's friends come from all different types of backgrounds, just as with the Jewish people. Each of our families comes from different cultures and different relationships with Judaism. For instance, Ron Weasleys family is all-wizard and he does not know any other lifestyle. Hermione Granger s family is all-non-wizard, but they appreciate what being a witch has done for their daughter and they encourage her growth. Harry has none of it, and despite being a little jealous of those special relationships, learns to love them all, the same way we

By J.S. Cohen, Contributing Writer



The Jewish Resistance Against Nazi Germany:

The True Story of Jewish Heroes

Many of mankind s failures were responsible for the destruction of European Jewry: the lack of awareness, the anti-Semitism, the inability of the Allies to bomb Auschwitz and other camps, among many other complex factors.

Our identities in the post-Holocaust world are still intermingled, whether we like it or not, with the horrors of the shoah.

We always read about the horrors of the Holocaust but not now, not in this article. The book The Avengers, by Rich Cohen, is not entirely about tragedy. It is about resistance and struggle against real evil. The terms resistance and struggle are often used in a different context today often with Palestinian resistance and the struggle for freedom. There was a time in Jewish history too when these words were used. The definition of resistance is malleable.

During World War II, the Jewish resistance against the Nazis originated in the ghettos. Quite aptly, it is in the ghettos that Cohen s book begins. The Avengers is a brilliant narrative based on a true story. It combines the flow of a great tale with a sharpness of description found only in historically based writings. The fact that this book is based on truth makes it that much more astounding. It is this type of story that alters the way we think about what is possible in reality.

The three main protagonists are resistance fighters who, after the invasion of the Germans, flee and fight a war of attrition against the Nazi enemy. One of these partisan fighters was the great Abba Kovner, a famous poet and Zionist in Israel and, as Cohen states, a symbol of defiance against the Nazi oppression. In the 1940 s the band of partisans named The Avengers joined up with the Russian Red Army to bomb German outposts in and around Vilna, Lithuania.

Abba Kovner led the Avengers. Amazingly, Abba s chief generals in his war against the Nazis were two teenage Polish girls named Vitka and Ruzka. Together, the three of them managed to escape the soon to be liquidated ghetto through sewers,

Continue on page 39

By Deborah Termeie

Rules for Tipping

When dining at a fancy Los Angeles restaurant, it is easy to get hit with a huge bill. Having thoroughly enjoyed the experience, you wish to reward your waiter with a generous tip. You also have to tip the valet coat check attendant. What is the proper tipping etiquette? 10% was considered inadequate even in the 80s - surely it must be at least 15% of the pretax total - maybe 20% nowadays - for the waiter alone. And the bill includes the price of your drinks so you will be tipping for those too. So does that mean you do not need to tip the wine waiter?

In Iceland, Norway, Australia and New Zealand there is no need to tip. In fact, in many European countries tipping is not customary. Workers in Japan consider tipping offensive and any amount in tips will be refused. Many Persians also are not used to tipping per Iranian cultural customs.

Here in the United States, not only is one expected to tip in restaurants but in many other situations as well. A recent study by the Cornell University School of Hotel Administration found that Americans tend to tip at least 31 out of 33 'service' employees, ranging from hotel maids, concierges and taxi drivers to hairstylists, barmen and bellmen. Also, according to the same study, Americans are among the most generous tippers in the world, followed closely by Canadians, Egyptians, Spanish and Portuguese. Possibly a little unkindly, the report suggested the more neurotic, highly-

Here are some tips for tipping:

Taxi driver - 10-15% of fare *(but often zero if he is one of those belligerent types!)*

Parking valet - $1-$2

Bellman - for luggage handling $1-$2 per bag

Housekeeper $1-$2 a day

Concierge - for specific assistance (tickets etc.) $5-$10

Waiters- 15-20% if gratuities are not included in the bill (at many restaurants, gratuity is often included whenever there is a party of six or more)

Wine Steward - for personal service, 10% of the wine bill

Barman - 5-10% of drinks bill (very optional) but for waiter/waitress bar-table service opt for around 10% if adequate and friendly. Some tip $1 per drink.

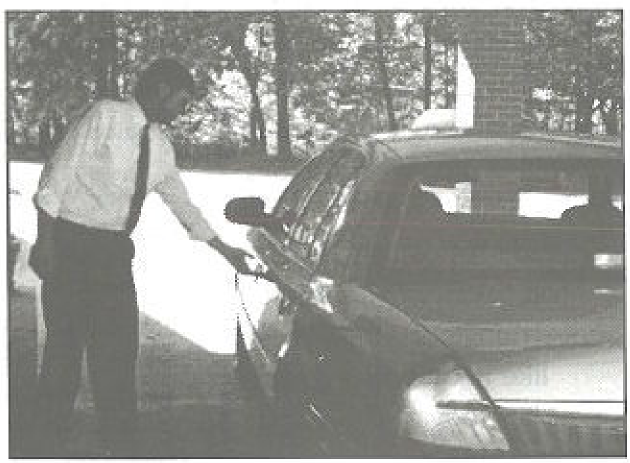
Coat check - $1 per coat

Airport: If you check your luggage curbside at the airport, tip your skycap a minimum of $1.00 per bag.

Airport wheelchair pushers appreciate a few dollars for their efforts.

Hairstylists at beauty salons and barbershops should be tipped 15% of the bill

Manicurists should receive no less than $1.00 or 15% of the bill.
(http://www.bremercommunications.com/Etiquette_Intro.htm)



While tipping is a matter of personal choice and not a requirement, it has become the way many people make their living. Over the years, tipping has become a reward for folks who do an especially good job. If the waiter does not spill soup on your trousers or makes you laugh, you leave a gratuity. But tips are not just rewards for especially good service. Many waiters, bartenders, skycaps, cabbies, valets and shoeshine boys depend on tips to supplement meager salaries.

of course is regularity.

I began to notice the increase in hours spent worrying about the safety of others. These worries lead to an instant state of agitation and anger whenever a friend or family member did not pick up his or her cell phone. Now my day would be ruined, and I would have to spend the afternoon calling every hospital in town to find out where they had been checked in and in which respective ditch they had been found. How dare they not be available to confirm their safety.

I do not have any children about whom to brag so I felt safe at first. Soon though, I began listening to my own conversations with others. I noticed my sudden propensity for discussing my brilliant nieces. I would go on at length at their genius in potty training, their athletic skill in baby gym, and their near fluency in many languages. When I felt satisfied that I had defeated my opponent, I would instantly shift to lengthy discussions of my many ailments and my awareness of ever approaching old age, and ultimately death. I did not know why it had not occurred to me that at twenty-six, this might be a bit extreme.

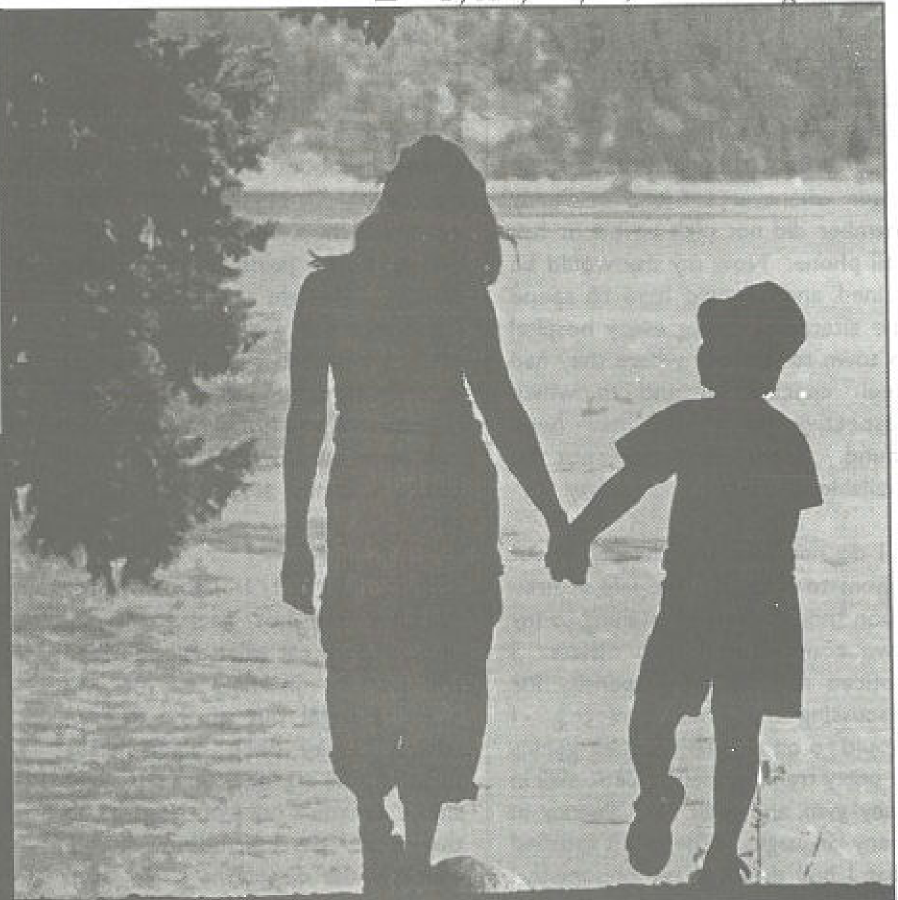
I had taken to adding to this list of ailments daily as I had become a raving hypochondriac, and an examination of my now stuffed medicine cabinet confirmed that suspicion. I thought I was somehow being cooler than my parents by including herbal remedies in my collection of instant cures, but quickly I had to accept that I was just as bad. I was constantly shoving aspirins, antacids, Echinacea and warm milk at my friends. I had made it my mission to solve whatever they where feeling, and I relentlessly insisted to friends that they would feel better if they just ate something.

I spiraled into a depressed state of accepting defeat. How had I not seen any of this? How could I have been so blindly confident? The more I thought about it, the more the realization crystallized and confirmed me a Jewish mother in the making, no, my Jewish mother in the making. I thought about the e-mails I had sent out with pictures of my cat. I remembered my paranoid insistence that someone had moved my soap. And I recalled that I had not once sat down for more that fifteen seconds at my last dinner party.

That night I threw my microwavable hot pack over my neck, told my cat what a good friend she was for listening to me and pulled a bagel out of the freezer, where it had been cryogenically frozen for all eternity, for a late night snack. I made a note of things to do the next day including double checking the directions I had been given to an appointment (other people are always getting me lost), calling up NPR to pledge some money and trying again to figure out how to operate my fax machine. I started to think that maybe, if this is what happens to everyone anyway, it might not be so awful to turn into my mother. She raised me, and I am great! People do seem to like her. I thought about calling my mother to tell her about my realization, but then I decided it was better not to give her the satisfaction.



By Amy Balfour, Contributing Writer



Am I Becoming My Jewish Mother?

I had always taken the saying that eventually we all become our parents as more of a warning than a fact. The idea was to be aware of both our parents qualities and their flaws in order to emulate them while steering our own lives in unique and ultimately improved directions. It had never occurred to me that, without my knowledge or consent, I would actually begin to turn into my mother.

It was a Saturday night, and in a rare exception to the rule, my mother actually allowed me to drive us to the movies. What fun! I would stay just a couple miles above the speed limit the whole way just to get under her skin. I was taking particular pleasure in her pale knuckles and tense jaw when it happened. We stopped short. The car in front of me had halted suddenly at a yellow light, and I was forced to break hard behind it. The surprise was not the stop, but my reaction. As though it was involuntary, my right arm flew out of my lap and landed firmly on my mother s chest. I guess I thought I could counteract the powerful forces of inertia with the protective strength of my hand; this was the very logic over which I had mocked my mother ruthlessly for years. Before I could reclaim my arm and begin my explanation of the recent bouts of muscle spasms I had been experiencing, my mother had the audacity, the cruelty, to smirk. She saw it, and whether I was willing to admit it or not, I saw it too. I do not know what was more upsetting, the fact that I now had unequivocal proof that I was becoming my mother, or her clear delight about that fact.

The event drove me to reflect upon the many changes I was undergoing about which I was in deep denial. I thought about my recent insistence that everyone around me stay hydrated in order to prevent headaches. Water, the substance by which I, along with all human beings, have been surrounded since the dawn of human existence was now transformed in my mind into nature s greatest gift to modern medicine. The stuff could cure anything. The only stronger medicine

By Tafat Ostfield, Contributing Writer

The Prints of Your Soul

Sometimes I wonder if we Westerners are not more accurately described as human havings than human beings. Having becomes a way to avoid being.
—Marc Gafni.

How many of you find it easier to buy new shoes or a fancy laptop computer when you are feeling emotional, then to actually acknowledge and deal with your emotions? Buying something allows you to push aside your inner feelings and preoccupy your mind and time with your new material possessions . Perhaps you worry and gossip about other peoples trials and tribulations so that you do not have to feel sad, angry or confused. How about using the excuse that society, portrayed by the media, sends out the message that showing emotion (particularly men) is a sign of weakness, and therefore you would not want to break down at a public place like a coffee shop or the gym. Would people stop and stare at you, think you are a freak or come over and ask you if you are okay, thus drawing even more attention to your vulnerable state of mind? Whatever your vice is, we all have a protective shell that we have created over time, but it is not serving us well. You cannot experience life in its fullest this way and truly know other Beings. I have to constantly remind myself to give people the benefit of the doubt, and know that it is not always true that people are more likely to enjoy being around you if you feign happiness than if you truthfully admit that you are an emotional wreck.

Most times, it is YOU who runs away from feeling downtrodden. YOU are the one who chooses to be absorbed in ridiculous negative self-judgments and feel lonely, which in turn makes other people want to avoid your feelings too. If you do not validate your own feelings, why would others? Plus, avoidance leads to loneliness, and loneliness is the ultimate human fear. We find companionship through television characters, talk to random people on Internet chat rooms and attend public events to fool ourselves into thinking that we are not alone. Deep down, however, what we want most is to seek a deep connection with human beings near us. Not to talk about what we materialistically have, but who we are inside. Instead we turn to talk regarding the weather, what we received as birthday gifts, what vacation we are going on and celebrity news. Disclosing any personal information presents threat of ridicule, alienation and abandonment.

Don t you agree that a person stands to lose more by letting people into his or her soul than by discussing material things? Yet, we cannot be fulfilled if we go through life without bonding with others, building trust and experiencing love. I believe there is nothing more beautiful than sharing yourself with someone else. As Rabbi Marc Gafni said, We all have boxes and in those boxes are our things, our authentic stuff. Not our jobs or titles, not our salaries, or public-status trophies, just our stuff. The unique patterns and swirls of the soul. Our soul print. I cannot recount how many times I have met a new person and the first question he or she asked me was, what do you do? as if my job defines who I am.

We are too concerned with what we do to make money, what kind of a home we live in, what kind of car we drive and where we fit socio-economically. When all is said and done, when you are lying on your deathbed reflecting back on your life, what do you have to show for? I personally would want to know that I positively touched and impacted all those individuals who crossed my path. To know that good things came out of my actions; and that people loved me and appreciated me for who I am/was. To be is to be received; to communicate my soul print to another is to move from loneliness to loving (Marc Gafni). So, do not sabotage and rob yourself of the greatest thing in life — human interaction and friendship. Trust me, you will never obtain happiness if you are not true to yourself and to those around you who want to know your being. We all deserve to be happy, so take the plunge and have faith in humanity.

Inspired by the book Soulprints, by Marc Gafni.

My Ten Favorite Jewish Women

4. Rebecca Tiktiner (d. 1550) - The first, known woman to compose a midrashic commentary, titled Meneket Rivka. She also wrote poetry and tekhinot for women.

5. Rachel Luzzatto Morpurgo (1790-1871) - A great Italian poet who wrote what could be dubbed today, Zionist poems in Hebrew. Like Rebecca Tiktiner, her work has not found an audience (or publisher) in contemporary literary circles.

6. Rosa Luxemburg (1871-1919) - A political, social activist, who practiced what she believed and befriended Lenin! She worked as a journalist when socialists owned a number of newspapers. This anti-capitalist fighter, who was brutally murdered by her opponents, wrote The Accumulation of Capital in 1915.



7. Emma Goldman (1869-1940) - She was described in her obituary as an apostle of philosophic anarchism and of voluntary communism. The young radicals of our time, if they only knew her work, would have found her views fascinating because she talked about wrong governments and the free cooperation of the masses.



8. Shulamit Alloni (1929-) - A controversial political and social activist who wrote, I believe, the first feminist treatise in Hebrew entitled Women as Human Beings (1976). She was also the first Israeli woman to establish a political party and win seats in the Knesset. Part of her party s agenda proposed to establish a constitution, which would separate between Religion and State in Israel.

9. Hannah Senesh (1921-1944) - A poet and combat soldier who was caught by the Nazis while on a mission to rescue Hungarian Jews during the Holocaust. She gave her life for the good of her people with dignity and unsurpassed heroism.

And last but not least, one of my favorite Hebrew poets.



10. Leah Goldberg (1911-1970) - A writer, poet, translator, playwright, scholar, linguist and teacher - indeed, her life was surrounded by the written word. She was described as a colorful woman with unfulfilled desires and inner conflicts. I just wish I had attended one of her lectures on World Literature at Hebrew University.

A list so short cannot describe the contribution of Jewish women in every aspect of our life. It could serve as an inspiration for further in-depth research into the lives of these and other eminent Jewish women.

Dr. Dina Ripsman Eylon is a scholar, writer, poet and a lecturer at the University of Toronto. She is the publisher and editor of Women in Judaism: A Multidisciplinary Journal.

By Dina Ripsman Eylon, Contributing Writer

My Ten Favorite Jewish Women

Jewish women have had little representation in history books. Here and there, we find anecdotes about prominent Jewish women, mostly those from wealthy families. But women s contributions to Jewish life and culture were undervalued throughout the ages. In their pioneering work, Written out of History: Our Jewish Foremothers (Sunnyside, NY: Biblio Press, 1988), authors Sondra Henry and Emily Taitz attempted to remedy the situation and shed new light on the lives of the more known Jewish women throughout history. From a feminist viewpoint the book raised awareness, or rather consciousness to the problem of misrepresentation. The first edition was published in 1978 under a similar title, but more than twenty years later, the book s premise is still valid as ever. Henry and Taitz suggested their list of notable Jewish women, yet I have decided to compile my own list, a personal list of my ten favorite Jewish women. My reasoning for choosing any particular woman is also quite subjective:

1. Golda Meir (1898-1978) - The first and so far, only Jewish woman to serve as the prime minister of Israel. Golda could not be labeled a radical feminist or even a grass-root activist, and her kitchen did not provide for the poor. But, she achieved a political status that no other Jewish woman before her had.



2. Donna Gracia Mendes Nasi (1510-1569) - A powerful, enigmatic Marrano [better termed anusah] woman who was also one of the wealthiest of her time. Her travels and ventures could serve as the material for a fascinating historical novel. She valued Jewish education, financed it and saved many Jewish refugees from persecutions in Portugal and Spain.

3. Gl ckel of Hamlen (1646-1724) - If she had only known how many tears I shed while reading her memoirs! [Did you know that Heinrich Heine and Bertha Pappenheim, who also translated her memoirs into German, were two of her many descendants?] The ordeals that this widowed businesswoman endured and survived read like a bad soap opera. Even today, her life story sounds and feels real as if nothing has changed since the eighteenth century. The male translators and editors of her book omitted her whining, or as they referred to it: theologizing, and repetitious moralizing. A reliable English translation is long overdue; one that would incorporate these intricate feminine traits. It is time for a female translator to reveal the full text.

IN COMMEMORATION OF DISMANTLING THE GAZA

Oh the bright starry night of the good land of G-d
Shine your blues and grays on my land
On the long summer days and by the shadows of your hillsides
When daffodils are dancing un‐‐r the trees
By the cool breezes of autumns
And
When I experience the winter chills
Colors and voices of my people are calling me
My soul and my land becomes one
My Neshama can hear my countrys voice beyond the oceans
My Neshama knows the hard days that my motherland experienced
And the pains she suffers for her freedom
No one, nowhere in the world would listen to her voice
No one, no where in the world would know how to listen to her voice
But when you think the world is deaf and mute
Someone, somewhere, someday will hear my people s voice

Oh the bright starry night of the good land of G-d
Remember the cheerful sunflowers
And
The swirling clouds of purple hazed sunsets
The blue sky, the bright colors and renegade shadows of days
The morning fields of amber grains
The olive orchards and bountiful fruit trees
The vibrant clusters of grape orchards
And men with their tired and dusty faces going to their peaceful homes
My Neshama can hear my countrys voice beyond the oceans
My Neshama knows the hard days that my motherland experienced
And the pains she suffers for her freedom
No one, nowhere in the world would listen to her voice
No one, no where in the world would know how to listen to her voice
But when you think the world is deaf and mute
Someone, somewhere, someday will hear my people s voice

Oh the bright starry night of the good land of G-d
Recall the fire blazed walls of your temple
The crushed fields and orchards
Remember your wandering ragged people of centuries
Millions of souls who became ashes
The empty walls of empty houses
Children who ever reached the school
The bludgeoned and murdered boys and girls
And the sorrow stricken mothers who still waiting for them to come home



This evacuation was hard and intolerable for soldiers as well.

Milton had a distressing tendency to reference the Bible.

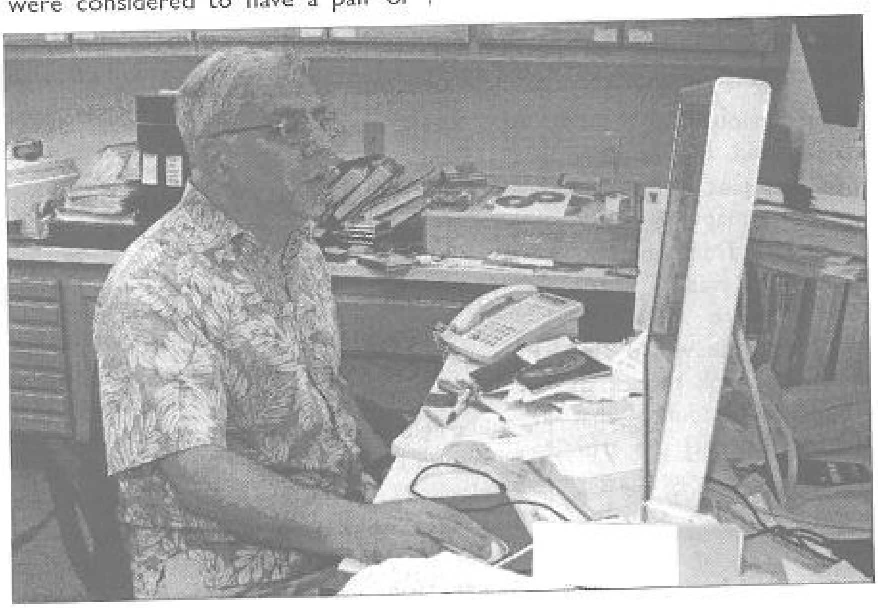
This led to a series of courses on the Bible. In order to really get to know the Bible though, one has to go to the source, which requires a formal knowledge of series of ancient languages from Hebrew to Latin. However, that only leads to Zuckerman s current problem — puzzling together ancient texts that may be faded, cracked or just plain missing. With a doctorate from Yale in the subject, Zuckerman started what is now known as the West Semitic Research Project — a quest to find and document such ancient texts using a variety of modern imaging techniques before they completely disappear.

Despite all the challenges and side benefits, such as potential peace in the middle east, the principal reason for this research remains the simple pleasure of solving a puzzle from the past and reclaiming a piece of our lost heritage. Indeed, Zuckerman would equate it with studying an alien race — a world where values and things you would otherwise take for granted have to be questioned. For example, in ancient Hebrew no one had one face. Rather people were considered to have a pair of faces, hence the usage of the term pani im — the plural of face. Is this a cure to cancer? No. But there is a pleasure to reclaiming something from the ancient world, says Zuckerman. In a sense, this type of research allows us to expand time in both directions — moving backwards at the same time we are going forward.

THE FUTURE OF PUZZLE SOLVING

Today, the West Semitic Research Project (WSRP) has documented over 150 thousand images, with at least five thousand more on the way. Of those, approximately ten thousand are available online now for study via the website www.inscriptifact.com.

And the excitement of the website is still spreading. Indeed, researchers from other areas of the world are just now discovering the website and wondering why they have not created a website like it for their own research. And the next step is just a heartbeat away. I see [the next generation of] scholars out in the field, beaming up photographs via satellite to image websites just like ours — all for the world to share.



and uses a broom to sweep away their tracks. Local bandits, thinking it some sort of treasure map, have been known to deface the inscriptions or, at worst, try to dig them out of the cliff-face. One thing is for sure though; if Zuckerman and his crew do not photograph the inscriptions now— chances are no one will ever know.

Every moment of every year, more and more of our history is lost to us. Not just as Jews or Christians, but as a collective people. War, vandalism and time all conspire to take their tolls on ancient inscriptions. Even the Dead Sea Scrolls, first discovered in 1947, have shown significant degradation even though they are preserved in a museum. For Zuckerman and his colleagues, it is literally a race against time.

I m sending probes back into time. But there s a difference. If we don t get to Saturn this year, [it] will still be there next year . I can t say that about what we re working on.

Rescuing the past though is a task mightier than one man. A truth Zuckerman is quick to point out. If we all work together, more of it will get rescued, [plus] everybody sees the importance of it. With this in mind, Zuckerman founded the website www.inscriptifact.com with the express purpose of sharing what they had documented. Via the website, academics and students can log on and access real time high-resolution images of over 7,500 ancient texts from all over the Middle East.

While it seems like an obvious idea, it was not always like this. Indeed, the scientific community is rife with examples of hoarding information. The quest to map the human genome is only one example. Thus, when the website was founded, it was a little unorthodox. People were pleasantly surprised that someone like me would give away data. My theory was, look there s so much out there why should I confine what people do? My theory is [that] the true power is having all the data and giving it away. Because then everybody wants you. Why not think big?

EVERYBODY S HISTORY, EVERYBODY S QUEST

Perhaps that is the greatest accomplishment of Zuckerman and his team, virtually assuring his place in the pantheon of this academic community. Indeed, collaboration seems to be the keystone of his life, not just his work. He and his wife have done the NY Times Crossword Puzzle together since dating. She is a righty and he a lefty, giving them both space to do the puzzle simultaneously — building on each other s ideas and answers. But collaboration does more than just uncover the past — it repairs the future.

We re not just preserving this stuff for us. This is for humanity. And humanity is everybody. Why not give everybody access? Because if they get access, they all feel it is theirs to share.

When the Israeli military was building the security wall, there was a decision to run the wall right through a historic sight known as El Jeed, which is Biblical Gideon. An Israeli and Palestinian archeologist united together to stop this from happening. The Palestinian archeologist said that if the bulldozers had come up there, I would have stood in front of them and rather died than let that sight be destroyed, mused Zuckerman. And his Israeli counterpart would have been right there next to him. This type of cooperation between groups that are often at each other s throats may seem small, but it is significant. Indeed, the Oslo Peace Accords originally started off as an academic discussion between scholars on both sides of the fence.

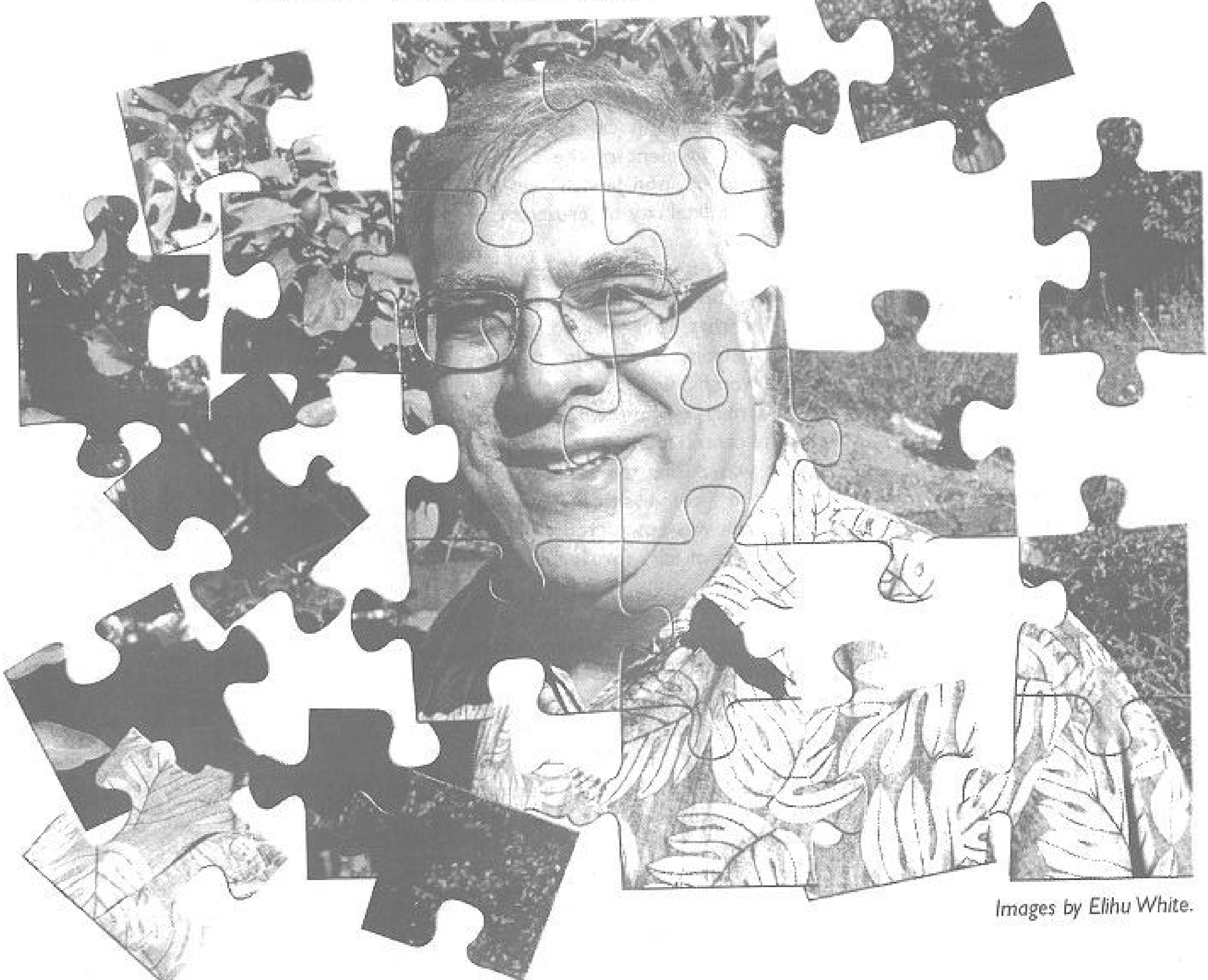
SOLVING A PUZZLE IN THE DARK

With the total number of professionals working in the field hovering around six hundred, new scholars are not exactly banging down the door. So how does one exactly end up in a field like this? People do not say, when I grow up I want to be a North West Semitic Zoologist(?). Everybody who ends up in this field has a story. And all of them are a little weird. For Zuckerman, that story started in college during a course in the poetry of Milton.

By Elihu White, Contributing Writer

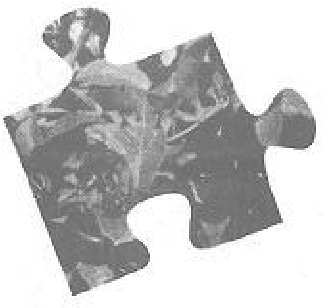
THE DISAPPEARING PUZZLE

Professor Zuckerman is on a quest to piece together our past before it disappears completely...



Images by Elihu White.

The Gulch of Terror



The Sahara is a vast expanse of nothingness. Truly, the quintessential desert we have come to know from film. Smack dab in the middle of this 130-degree oven (a cool day by local standards) sits Bruce Zuckerman, head of the West Semitic Research Project. Zuckerman, his brother and a team of archeologists and local guides are here to document the oldest known alphabetic inscription to man. Marching single file (to avoid attacks by the fatal Saw Tooth Viper — for which there is no anti-venom), Zuckerman s team arrives at a hidden location known locally as the Wadi El Hol. Translation: The Gulch of Terror.

The inscriptions on the Wadi El Hol were probably created sometime during the 17th century BCE. The problem is no one knows exactly what it says. That is exactly why the group has an armed escort

The story picks up with two of the most famous Jews of the Persian Period, Ezra and Nehemiah, both of whom were closely connected to the Persian court. Around the years 464-423 B.C.E., Ezra was a government employee of the Iranian king Artaxerxes I. Under the king s stewardship Ezra went to Judea to assist in the rebuilding of the city of Jerusalem. In the 458 B.C.E., Ezra was authorized by Artaxerxes I to lead a group of Jewish exiles back to the Holy Land and to impose the law of the Torah in Jerusalem. The book of Ezra is in the Writings of the TANAKH, and it reads:

I, King Artaxerxes, for my part, hereby issue an order to all the treasurers in the province of Beyond the River that whatever request Ezra the priest, scholar in the law of the God of Heaven, makes of you is to be fulfilled (Ezra 7:21)

Ezra did just as the king said: he implemented Jewish law in Jerusalem. Upon arriving in Jerusalem with his fellow exiles, Ezra led a seven-day prayer session. For seven consecutive days the Torah was read in public. The book of Nehemiah says,

They read from the scroll of the Teaching of God, translating it and giving the sense; so they understood the reading They celebrated the festival seven days (Ezra 8:8, 18)

With these seven days, Ezra created the legal institution in Jerusalem. This is quite an amazing moment in time: remember this is all happening after the Babylonian Exile when they Jews were displaced from their motherland.

Ezra is well known for other achievements too. Ezra was a strict believer in the restriction against intermarriage. This can be seen in Ezra s endorsement of the physical expulsion of non-Jewish women from the capital city of Jerusalem.

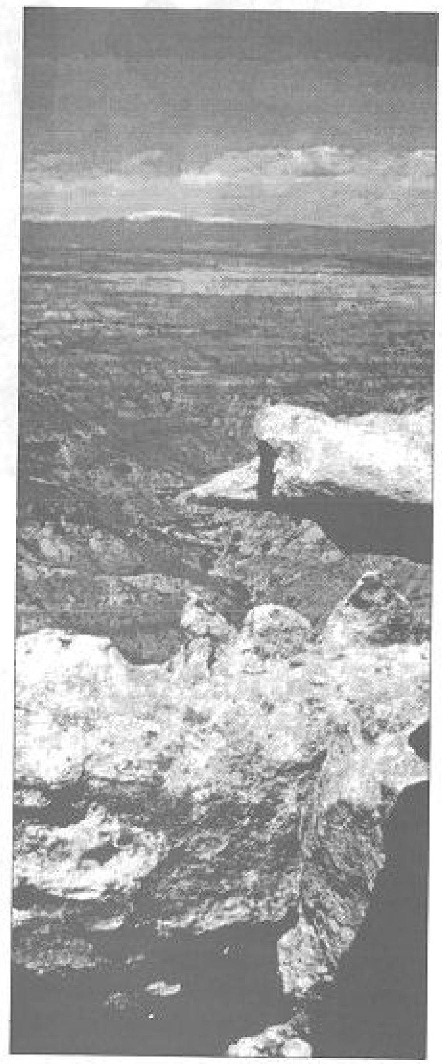
Ezra is often called Ezra the Scribe. This appellation arose from the fact that Ezra helped change Judaism from a temple religion where worship was the central focus to a scribal religion where prayer was the central focus. It is often said that it was during the time of Ezra that the composition of the Pentateuch was completed. The life and actions of Ezra forever changed Judaism.

The other great reformer during the Persian Period was Nehemiah. Nehemiah was a contemporary of Ezra and he was a member of the Persian court in the reign of Artaxerxes. With the king s blessing, Nehemiah was given permission to return to Jerusalem to rebuild the city. Not only that, but the king had appointed Nehemiah governor of the entire province. This was around the year 445 B.C.E.

Behind maybe only Ezra, Nehemiah was one of the greatest social reformers of ancient Jewish life. Not only did he completely reconstruct the landscape (including the walls) of Jerusalem in his own time, but he also reformed the economic system of the Jewish province that would have a lasting effect for years to come.

Nehemiah and Ezra worked together. The apex of their reforms was the reestablishment of the Torah as the law of the land, with Jerusalem at its center. It is not unlike the reestablishment of modern Israel. Jews could be ruled over by other Jews within the framework of Jewish law.

The Persian period in Jewish history witnessed the astounding leadership of Ezra and Nehemiah. Together, these Jews with strong ties to the Persian government revitalized Jewish life in Jerusalem. Though their accomplishments are still seen today, everything in the region changed when Alexander the Great of Macedonia came on the



By J.S. Cohen, Contributing Writer

History of the Jews of Iran

PART II

The Persian Period and the Second Temple Period: Intersection in Iran

The Persian Period in Jewish history is immense in its contribution to the direction of the history of Judaism. The beginning of The Persian Period varies depending on whom you talk to. Most people say that it begins in 538 before the Common Era when Cyrus the Great, the Achaemenian King (in Persian hakhaamaneshi), redeemed the Jews by allowing them to return to their holy land and rebuild their Temple with Persian funds. This event is called the Edict of Cyrus. And the temple built is none other than the holy Second Temple. We call this the holiest site in Judaism.

Others believe that the Persian era begins with the actual construction of the Second Temple in the time of Darius, circa 520-515 before the Common Era. While not incorrect, it is better to call the construction of the Second Temple the beginning of The Second Temple Period. It is important to remember that the Persian and Second Temple eras begin basically contemporaneously, that is with the Edict of Cyrus and the construction of the Second Temple. It is not that important what we term them, as long as we know what we are talking about.

The Persian Period and Second Temple Period end at different times, however. The Persian era ends when Alexander the Great, the king of Macedonia, conquered almost all of the Middle East, including Iran and Judea. This event happened around 332 before the Common Era. This makes the total number of years of the Persian period roughly two hundred (from Edict/construction to Alexander).

The Second Temple Period lasts much longer than the Persian Period. The Second Temple Period lasts until the destruction of the Temple by the Romans, led by Titus, in the year 70 of the Common Era. The Second Temple Period, therefore, lasted about six hundred years (from Edict/construction to Titus).

Though they start at around the same time, the Second Temple Period lasts about four hundred years longer than the Persian Period.



Jerusalem and Judea under Persian Rule: Ezra and Nehemiah

After the Edict of Cyrus and the rebuilding of the Temple, the Jews lived in a province, sometimes called a satrapy, of the vast Persian Empire. This provinces was named Yehud. The capital of Yehud was Jerusalem. The Persian government allowed Zerubbabel, of distinctive Jewish lineage, to be the local administrator. This was around the time of the completion of the Second Temple, so around 515 B.C.E.

The story of Zerubbabel is obscure in our historical record s meaning, as responsible historians we simply say we don t know what happened to him.

day Tessa even made fun of my outfit and said, "you're looking kinda fat today, Miss Lampear." That granted me a meeting with my principal and a chat with Tessa's parents. When parental intervention failed me, I sought other resources in the school to help this student. My theory was this child was struggling with reading and the losing of childhood attention with it. Her fighting with me on reading only brought us both more frustration and pushed her to act out more and more. I called the parents weekly, then daily, and then I finally gave up. I requested intervention on her part and Tessa was recommended for a reading pullout session twice a week that was originally just a way to give us time apart to cool off. This helped her reading a bit, yet did not curb her joy in upsetting other people, teachers and students. I was aware of issues at home, for her older brother had their parents' hands full with his problems in school. One day when Tessa's father was due to meet with her brother's teacher, Tessa cracked. She completely shut down. In hysterics she begged her father not to leave her and screamed down the hallway at 8:15 AM as parents were walking their children to class. Attempting to console her and calm her down I brought a book in hand and headed outside to relieve her dad. She pitched such a fit, threw the most dramatic tantrum, I realized my bringing a book had only fueled her fire. She spun around, her eyes puffy with tears, and while staring daggers at me for assisting her dad in extricating himself from her clenches, bit me hard on the arm. Immediately she knew what she had done. Tessa's body went slack, and her chest heaved with exhausted sobs. "Tessa, let's go talk to Mr. Slansky." At that moment I think both of our worst fears had come to pass. A six-year-old had assaulted me and she had to be dragged into the principal's office.

Tessa and I both ended up okay in the end, however the experience has left me somewhat scarred to say the least. As it turned out, the combination of academic frustration, a parental focus on another child in the family and losing her first bit of childhood innocence by learning to read, proved too much for this very vulnerable little to handle. Her only way to make herself known was negative attention. Through meetings with parents, teachers, my principal and the school psychologist, Team Tessa was born. We increased her reading pullout time and turned it into one-on-one coaching. Her parents homework assignment was to read to her at least 20 minutes every school night. Finally, through the help of another parent, Tessa got involved in a youth soccer league that gave her a place to let out her frustrations.

As the year rapidly closed, I noticed a deep change in Tessa. She was not a strong reader by any means, but she was trying, and getting her to read for pleasure without a fight was a great success. The friends she made from the soccer league showed her how to be a part of a team that reflected itself in the way she treated her classmates towards the end of the second semester. Now, her life at home and at school will are not ideal — whose life is anyway? — Yet Tessa has finally crossed the threshold of the "cracking the code" challenge, and after that I think she can handle anything.

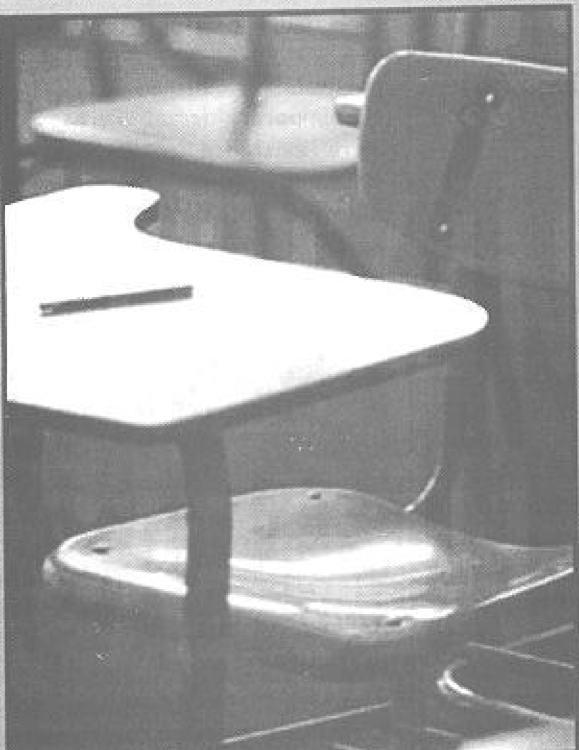
During the last week of school, I announced to my students that I would not be returning the following year. I was going back to school and needed a different kind of teaching position. My students, naturally, being six and seven years old, did not understand this; I told them that to teach is to learn and without being a student I do not know how to be a better teacher. Tessa raised her hand, "aren't you too old to learn more stuff?" she asked. I had to laugh inside at the innocence of her question as I had only recently turned 24. "You are never too old to learn." I replied.

As I look through my teaching files and reread the thank you notes and pictures students have written and drawn for me over the last two years and tears come to my eyes. Inside one plain blue-and-white checked card with a daisy on the front, was scrawled in a seven-year-old's printing, "Thanx for being my teacher, Miss Lampear. I will miss you next year. And you are not too old to learn! Love, Tessa." She had taught me so much, and it seemed my learning had inspired her. I most certainly hope so.

Last summer I was shopping in the grocery store for a Fourth of July barbeque a friend was throwing when I hear a small question in my ear from across the aisle. "Miss Lampear? Is that you?" It was Tessa and her babysitter. She ran up to me with a hug and proudly introduced me to her sitter as her first grade teacher. "She's a student and a teacher," she proclaimed to her babysitter. "Even grown ups can learn stuff." So you see, some people are noticed by ads in glossy magazines, or short-lived TV appearances, but I was noticed in a di[illegible] as fa[illegible]



By Sandra Lampear, Special to Iranian Jewish Chronicle



Famous Education: A Risky and Fulfilling Endeavor

My actualities have always fallen a bit short of my dreams. Not to say that I haven t gotten far in my young adult life, it is not that at all. But rather what I might call an eyes are bigger than my stomach phenomena. As in my senior year of high school my dream was to get away. My belief was that freedom equaled distance. If I went to college in Southern California, I would be able to do whatever I wanted, because my parents, my childhood, and my past would be 600 miles away. As it turned out, I went to UC Santa Cruz and loved it. Santa Cruz was the perfect fit for who I was at the time. Beyond classes, I learned that I did not have to be far away to be free. I had been independent all along.

In the spring before graduation, I applied for jobs in the New York City area and Boston. They didn t pan out, so I applied for a graduate teaching fellowship that was offered at Brandeis University and Hebrew Union College-Los Angeles. Again my eyes were bigger than my stomach, and the Boston program was full. L.A. accepted me with open arms and ten days after graduation I moved to my eighteen-year-old s dream location, Southern California.

Most people come to L.A. to become famous. I came to go to school and start a career as a teacher. My goals were purely intellectual, spiritual and as far from the Industry as possible. But somewhere down that road I became famous, purely by accident.

Tessa-

This student in my first grade class looked as simple as your average six-year-old. So I was naturally surprised by the outstanding attitude that emanated from her mouth on a daily basis. If I called on her I got lip, when I didn't call on her I also got lip. She was a troubled little girl, with a roughness to her that transcended her straight brown hair, boyish clothes and suspicious grin. It was as if she knew exactly how to get to me. When I rounded up all the students on the rug to practice our spelling words, play sound games and read chorally, she would be the first to complain, talk out and openly refuse to participate. The gumption this child had to so freely flout authority burned me deeply. As the year went on, Tessa's behavior got worse. Her reading was stagnant and she gave up too easily on writing sentences. When I gave an assignment to write about Esther the Hero of ancient Persia, she showed me her half-hearted work on why room 1A sucked and had several of her friends write their names in agreement. She would yell at another student when he would read slowly and make him cry, then she would laugh at his misery. One

existed in the study of Israel at UCLA. Although prominent centers for Middle Eastern and Jewish Studies preexisted, they tended to focus on politics and philosophy, respectively. The investigation of modern-day Israel through an interdisciplinary lens fulfills a much-needed niche within UCLA's curriculum that facilitates an understanding of Israel with depth and breadth.

According to Baradaran, the program examines Israel from a range of perspectives — economic, political, historical and social — in order to create a comprehensive vision of a nation oft reduced to a single issue. While students cannot yet major in Israeli studies (a major requires a large number of courses) the next step is implementing a minor. The student body involved in ISP courses cuts across lines of race and ethnicity to create classrooms as diverse as the nation itself. A melding of cultures and interests in the classroom between Jews and non-Jews alike is precisely what Baradaran had in mind when she helped to instigate the program - to foster understanding and a sense of community at UCLA.

It s important to educate so decisions can be based upon knowledge, not misrepresentations. One goal is to educate the non-Jewish community so they don't get caught up in ideological mumbo-jumbo... Part of my incentive for coming to UCLA was in response to the anti-Israel sentiment, she said.

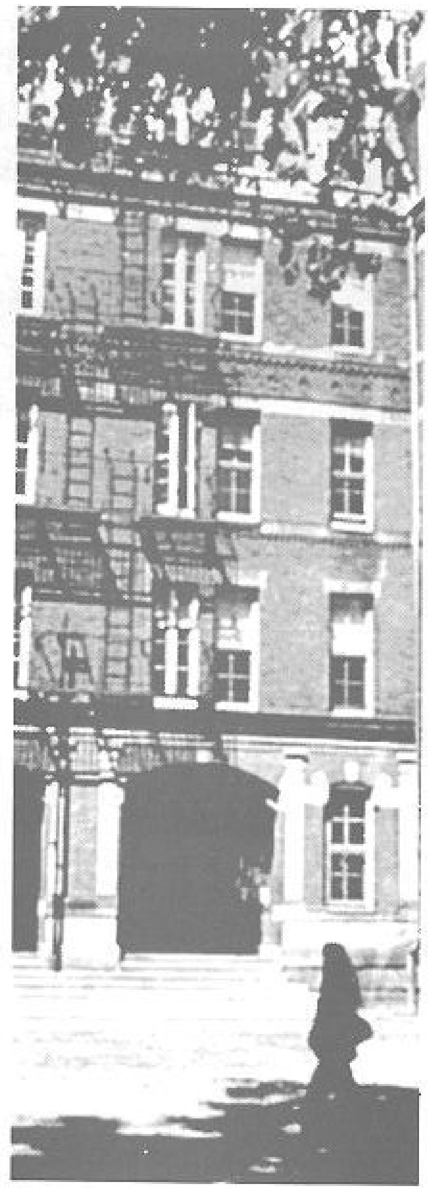
Although some feared the program would be negatively received on account of anti-Israel propaganda on UCLA's campus, since its inception there has been no strife.

"It has been universally well received," said Baradaran.

She emphasized the importance of examining Israel as part of an international system. Both strategically and historically, Israel exemplifies the emergence of the modern nation-state. That is why the ISP functions within the International Institute, rather than the Judaic or Political Studies departments. By placing the program within an international context, it gains a global perspective that creates space for cross-cultural exchange.

The ISP also serves as a bridge between academic communities within the United States and Israel. Through joint teleconference courses, American and Israeli students are literally connected to the other end of the world. Students enrolled in the courses at UCLA and Tel Aviv University read the same materials at their respective academic institutions, and then participate in weekly teleconferences to discuss common concerns from American Foreign Policy in the Middle East to the relationship between American and Israeli Jews. The teleconferences physically and intellectually integrate the U.S. and Israel in a reciprocal learning experience that reflects one of the program's basic tenets: to foster a learning environment that frames the interconnectedness of Israel, its Middle Eastern neighbors and the United States.

While technological advancements facilitate clearer connections around the globe, cross-cultural communication skills still need sharpening. Fortunately, the safe space of the classroom environment leads to the type of intellectual investigation that is often lost in political discussions of contemporary Israel. Perhaps the mere existence of an academic epicenter in Israeli studies will fuse the vision of the mind with the passion of the heart. Perhaps this is the only way to reach common ground.



By Alizah Salario, Contributing Writer



Israel in University Curriculum? UCLA's New Israeli Studies Program

Israel is a nation defined by contradictions: The land of milk and honey conjures up images of tankers and suicide bombers in the popular imagination of media-saturated America. Depending upon which network you watch, Israel is a democratic nation trying to protect itself or a tyrannizing colonizer and oppressor. Israel is worlds more than a strip along the west bank, yet this heavyweight international player is often reduced to a rough political sketch of the Arab-Israeli conflict. The multiple identities of this nascent nation that is home to an ancient people wrapped up in a timeless conflict must be fleshed out in order to understand Israel for who she really is.

The Israeli Studies Program within UCLA s International Programs Department was recently established to do just that. The program provides an interdisciplinary approach to the examination of Israel.

"It s the most comprehensive Israeli Studies Program in the U.S.," said Sharon Baradaran, Chair of the Israeli Studies Advisory Board.

The program rests on four primary pillars: Undergraduate and Graduate Education, Analysis, Commentary and Collaboration, the Policy Forum, and partnership between the university and the community. These building blocks serve as the program s foundation and provide support for various other educational venues. The ISP draws a variety of scholars, educators and politicians from throughout Israel and the Diaspora. Recent guests include Harvard law professor Alan Dershowitz, who spoke on his book The Case for Israel, and former Israeli Prime Minister and Foreign Minister Simon Peres. These among other prominent figures face controversial topics head-on in discussions on the meaning of democracy and the possibility of peace.

The program's objectives emerged from a consensus among the academic community that a void

Studies Program. This type of work will help larger audiences to realize how important an old symbolic relationship among Persians of all religious affiliations has been in Iran s long history.

Pirnazar said Judeo-Persian has attracted non-Jewish Iranians who want to discover new facts about their ancient civilization and likewise Ashkenazi Jews have been curious to learn about Jewish religious commentaries and literature that they have not been exposed to in the past.

Judeo-Persian was not introduced to non-Jewish Iranians because it was written in Hebrew characters and it was not introduced to the world Jewry because it was in a language they did not know, so it s interesting for both sides, said Pirnazar. Some types of Judeo-Persian are exact translations of the Torah and some other types include Iranian impute in them — that s the beauty of Judeo-Persian, it s Iranian, Judaic and Islamic cultural influences combined.

Bijan Khallili, an Iranian Jewish publisher and owner of the Los Angeles based Ketab Corporation, has been publishing a wide array of Iranian Jewish related books in both Persian and English for more than 20 years.

He said that while in 1999 his company published 3,000 Persian transliterated copies of Judeo-Persian Torah commentary originally written by the 12th century, Iranian Jewish writer Shahin, in the next few years he is also hoping to publish a Persian translation of a Judeo-Persian text written by the 15th century Iranian Jewish writer Emrani .

Sales of the Shahin Torah were o.k. Mostly older Iranian Jews can only read the book since it is in Persian, said Khallili. The main problem is that younger people can t read Persian writing and they are the ones usually buying these books because they want to learn about their history, so we are looking to publish more of them in English.

Currently the House of Judeo-Persian Manuscripts is looking to transliterate the countless classic hand-painted Persian illustrations also known as miniatures that contain small excerpts written in Judeo-Persian. The organization s existing copies of Judeo-Persian manuscripts will soon be transferred to microfilm format for easier access by researchers, said Pirnazar.

We are looking for contributions to acquire more copies of manuscripts and to find older Iranian Jews who can read Judeo-Persian to help us transliterate because once that generation dies it will be very hard for scholars to do this type of transliteration, said Pirnazar.

Karmel Melamed is an internationally published freelance journalist in Southern California, karmelmelamed@yahoo.com

This article was originally published by the Jewish Telegraphic Agency (JTA)



From the archives of the House of Judeo-Persian Manuscripts, courtesy of the Staatsbibliothek Preussischer Kulturbesitz Collection.

Our first goal is to collect and transliterate these manuscripts into the Persian script before the generation that can read them easily is gone, said Pirnazar. The next step is to eventually publish and translate some into English and other languages .

According to Padyavand (Mazda Publishers, 1996), a series of books about Judeo-Iranian Studies by Professor Amnon Netzer of Hebrew University in Jerusalem, Judeo-Persian literature consists not only of Jewish biblical translations and commentaries but also secular poems, dictionaries, medical texts, scientific treatises, legends, calendars and translations of works by the non-Jewish masters of classic Iranian literature.

The oldest Judeo-Persian manuscript that is coincidentally also the oldest Persian writing is a 37-line merchant s letter dating back to the year 750 A.D. This letter was discovered in the early 20th century by archeologists in eastern Afghanistan, according to Padyavand.

Judeo-Persian came into being following the Arab-Islamic conquest of Persia in the 7th century when the Jews of Persia who spoke what is known as Middle Persian, refused to write the Persian language in Arabic letters but instead wrote Persian with the Hebrew letters they were familiar with, Pirnazar said.

From a linguistic point of view Judeo-Persian has a significant value because it is the only accurate source where one can see the transformation or growth of the Persian language from the Middle Persian also known as Pahlavi to New Persian which was later influenced by Arabic vocabulary, said Pirnazar. These Judeo-Persian manuscripts are the only written documents that have remained safe and untouched by scribes and show vowel sounds.

Aside from their linguistic value, Judeo-Persian literature has also been a unique window into the previously unknown and painful history of Iranian Jews that lived under oppressive kings for centuries.

According to Vera Basch Mooren s book, Iranian Jewry s Hour of Peril and Heroism (American Academy for Jewish Research, 1987), the Iranian Jewish writer Babai Ibn Lutf chronicles in Judeo-Persian a seven year time span in the early 17th century when the Jews in the Iranian city of Isfahan were forced to convert to Islam or faced being executed. Ultimately in 1629 the Jews of the city were permitted to return to Judaism after two of their leaders interceded on the community s behalf with the monarch Safi I of the Safavid dynasty.

Pirnazar also said Iranian Jews continued writing and reading Judeo-Persian up until the beginning of the 20th century but gradually drifted away from it as a result of the Alliance Israelite Universelle offering Iranian Jews western education in its schools based in Iran. The newly formed Iranian constitution permitted them to leave their ghettos and gain secular education, and the overall greater freedoms offered to Iran s Jews during the Pahlavi dynasty.

While linguistic research of Judeo-Persian first began in the mid-19th century by Western scholars and has continued over the centuries, only within the last 40 years have very few Iranian Jewish scholars begun their studies of Judeo-Persian.

Nearly five years ago the interest in Judeo-Persian was rekindled in the Southern California Iranian Jewish community after the Habib Levy Foundation in Los Angeles first began providing endowments for a class on Judeo-Persian that was initially taught by Netzer and is now taught by Pirnazar at UCLA.

A lot of Iranian Jews still do not know that Judeo-Persian Studies exists, said Tannaz Talasazan, a 21-year-old Iranian Jewish student at UCLA. I think this course on Judeo-Persian is a great opportunity for young Jewish people, especially Iranian Jews who grew up here in America to learn more about who they are and where they came from.

The UCLA course on Judeo-Persian has not only received tremendous praise from young Iranian Jews but also sparked the curiosity of some Iranian Muslim students wanting to learn more about a portion of Persian literature and poetry that had previously been unknown to them.

Being able to read Judeo-Persian script was certainly a feeling that I will never forget, said Reza Khodadai, a 28-year-old veteran of the Iran-Iraq War and now biochemistry major at UCLA. It was at the final exam when I answered the whole transliteration section, I was reading a script that had always been unknown to me and I was seeing that it was actually in my own language of Persian.

While universities in the U.S., Europe and Iran with Iranian Studies programs have by in large not included Judeo-Persian courses in their programs over the years, many non-Jewish Iranian scholars have only now begun to recognize the impact Judeo-Persian literature has had to Iran s history and language.

I think what Nahid Pirnazar is doing is very important, said Hossein Ziai, chair of UCLA s Iranian

Iranian Jews Rediscover Their Roots In Judeo-Persian Literature

■ *By Karmel Melamed, Contributing Writer*

It took Iranian Jews now living in the United States nearly three decades in exile from the land they called home for roughly 2,700 years to appreciate their rich history and culture preserved in their Judeo-Persian literature.

Considered one of the oldest yet least studied Jewish writings in the world, Judeo-Persian writings consist of the Persian language written in Hebrew characters by the Jews living in the countries modernly known as Iran, Afghanistan, Uzbekistan and some parts of India during the last 1,000 years.

In Iran the Jewish community was not aware of the value of Judeo-Persian writings, but now that they are away from their home they feel more attached to their heritage and want to preserve it,

said Dr. Nahid Pirnazar, founder and director of the non-profit Los Angeles based House of Judeo-Persian Manuscripts foundation.



From the archives of the House of Judeo-Persian Manuscripts, courtesy of the Yad Ben Zvi Institute.

Pirnazar, who obtained her doctorate from UCLA in Iranian Studies with an emphasis in Judeo-Persian writing, said she formed the House of Judeo-Persian Manuscripts in 2000 after a significant number of Iranian Jews in Southern California expressed their interest in learning more about these ancient texts.

There are probably hundreds and hundreds of Judeo-Persian manuscripts in the possession of Iranian Jews, said Pirnazar. Not knowing what they are they think they are copies of Torahs, said Pirnazar.

The Iranian Islamic revolution of 1979 sparked a mass exodus of Jews from Iran and today approximately 30,000 to 35,000 Iranian Jews now live in Southern California.

For the last five years, Pirnazar said she has spent her own personal funds in addition to small donations from local Iranian Jews to acquire copies and even originals of Judeo-Persian manuscript collections owned by museums, libraries and individuals in the U.S., Europe, Israel and Iran. Her ultimate objective is for the House of Judeo-Persian Manuscripts to become the primary location with the largest collection of Judeo-Persian works in the world.

the sea and be wasted.

JNF/KKL has a mission and plan to develop the future of Israel and the Negev through a number of worthwhile projects.

It is involved in the spirit of the Negev through partnerships in the Southern Arava. JNF/KKL's helping hand is now extended into three primary kibbutzim: Lotan,

Yahel and Ketura. JNF/KKL is developing educational and recreational tourist projects, preparing the soil for farming, providing agriculturai infrastructure and building reservoirs. Balancing the needs of the people of Israel with the fragile environment of the desert is central to JNF/KKL's mission in the Negev.

One shining example is the Hatzeva reservoir, which was adopted by the JNF Jewish Community of Los Angeles. Money is being raised through the traditional two Green Sunday telephone telethons which take place annually, a golf tournament, a Tree of Life Dinner, Tu B'Shevat Seder, the newly created "Walk for Water" and many other events. This is the second one being built by JNF L.A. The first has been completed in the northern part of Israel near Tiberias called the Livnim reservoir.

Here are some samples of JNF/KKL developments planned and in the works for the Negev today:

Bee'r Sheva – Capital City of the Negev

56 years ago, this town had a mere 2,500 population — a population many people thought would eventually dwindle away. But today, the town is a thriving metropolitan city of almost 200,000 people. JNF will play a major part in further strengthening this city.

One major program focuses on Nachal Be'er Sheva; an extensive water, environment and economic development project. A massive riverbed that winds from the north end of Be'er Sheva to the south side went dry. Soon, where there once was a dry riverbed, rushing recycled water will bring life to the city and the environment.

Kibbutz Lotan

In Lotan, JNF/KKL is currently developing a migratory bird reserve, water recycling system and environmental education center. These projects will both benefit the environment and attract tourists, creating a more concrete economy and encouraging people to come and settle.

Kibbutz Yahel

In Yahel, a park and recreational center are being built, as well as a reservoir and a coffee house for visitors

Kibbutz Ketura

The Arava Institute for Environmental Studies located on Kibbutz Ketura is the premier environmental academic institution in the Middle East. JNF is actively erecting dormitories and classrooms and sponsoring student scholarships.

Aleh Negev

Together with Aleh, an organization that provides medical and rehabilitative care to children with disabilities to help them realize their full potential, we are building Aleh Negev. This state-of-the-art communal Rehabilitative Village situated in Ofakim will provide much-needed services and jobs to the area.

Bike and Walking Path to Timna Park

Servicing residents and tourists, the path will encompass some of the region's most favorable attractions, including the Lotan Bird Watching Site and the Arava Institute experimental orchards.

JNF/KKL has the expertise to make a desert flourish and green with its history of over a hundred years on behalf of the Jewish people everywhere.

The Negev is Israel's final frontier and future. Be a part of the community of the desert and development for Israel and the growth of the only Jewish homeland in the entire world.

To contact this organization contact JNF in Los Angeles at the following:

Los Angeles Office
6310 San Vincente Blvd #425
Los Angeles, CA. 90048
(323) 964-1400
fx: 964-1410
Kenneth L. Mintzer, Zone Director
Frieda Weiss, Campaign Associate
Jan Sacks, Administrative Assistant

Valleys and Coastal Communities Office
22148 Sherman Way
Suite# 206
Canoga Park, CA 91303
(818) 704-5454
fx: (818) 704-5448
Rami Ganor, KKL Israel Emissary
Emily Hampton, Director of Donor Relations
Donna Daniel, Administrative Assistant

By Gary Fitleberg, Contributing Writer

BLUEPRINT NEGEV: ISRAEL & JNF/KKL

The Jewish National Fund and its Israeli counterpart Keren Kayemet L'Yisrael have a blueprint to build and develop the future of Israel's Final Frontier, the Negev Desert.

The Negev is actually part of a much larger desert that stretches from Egypt throughout the southern part of Israel to Jordan and Saudia Arabia.

Currently, 70% of all Israelis live within the triangle between Haifa, Tel Aviv and Jerusalem. This raises the property value so high that young families have trouble finding a place to live.

The Negev Desert is located in the southern part of Israel. The Negev extends over almost 4,633 square miles and stretches from Be'er Sheva to Eilat. That's 60% of the State of Israel virtually undeveloped and untouched.

Imagine. Only one percent of the people live in an area of sixty percent of the land.

An arid desert where the average annual rainfall ranges from almost 10 inches in the northern Negev to less than an inch in the Eilat area. Water infrastructure is the critical key to the development of the Negev Desert and survival of the desert communities.

Presently, the Negev consists of just six cities, 7 local councils and 10 regional councils. Be'er Sheva is the largest city and is known as the capital city of the Negev.

Be'er Sheva is also the city and site of the highly acclaimed Ben-Gurion University named for the modern nation State of Israel's first Prime Minister David Ben-Gurion.

These two organizations have been at the forefront of developing Israel's environment and infrastructure and making an arid desert blossom with flowers and greenery. They have done so through the benevolence of charity and donations by Jews throughout the Diaspora through its famous "blue box" charity containers in the Jewish concept of tsedekah, or giving charity as a righteous individual, to purchase the land of Israel with the money. JNF/KKL was established in 1901 over a hundred years ago to promote settlement in Eretz Yisrael in a spirit of Zionism. It is also famous for planting trees on special occasions in honor or memory of a loved one for anniversaries, Bar/Bat Mitzvahs, birthdays, weddings and yahrzeits. But JNF/KKL does much more.

It is developing nature preserves and refuges. Most importantly, it is in the process of creating and developing a network of water reservoirs, reclamation and desalinization plants to harvest each and every precious drop of rainfall water so that it does not run into

By Benjamin Epstein, Contributing Writer

Anti-Semitic Mythology

So, here I am, back in Los Angeles. I returned Monday night... err....Tuesday morning at 1 AM, after 36 hours of hellish travel. But that wasn't so bad, because I got to spend two weeks in Israel. Darn neat little country. I hope I can write about my trip soon.

But the air travel on this vacation was a long nightmare. And if any reader wishes to travel to Israel, or indeed to Europe, I most strongly urge that you absolutely DO NOT fly on Iberia airlines.

We arrived late to Madrid, and missed our plane to Tel Aviv, so we had to spend a night in Spain, and arrived to Israel late. Then they lost our bags for four days. On the way back, they did not let me on my flight to Chicago, and I had to spend five hours at the airport waiting for a flight to New York. They lost my suitcase on the way home too.

But worst of all, they played this horrible, brain-damaging MUZAK on the flight. Even when the plane was zooming down the runway, and launching into the air, you heard the same horrible song playing over and over and over and over again. If there is a Hell, and I end up there, I am certain that Satan will lock me in a room and play that song for all eternity. I can't think of a viler fate. And when I begged the flight attendants to turn it off, they forgot how to speak English, gave me a dumb look and said: "What music? I don't hear any music..."

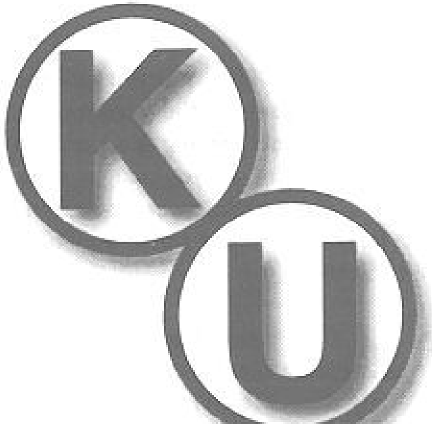
Now that I have that rant off my chest, let me launch into yet another anti-Semitic myth. This is none other than...

MYTH #9:
THE KOSHER TAX

Aztlan recently revived this myth, and Snopes.com has a sample of their libel. Who are Aztlan, you may ask? They are an anti-Semitic Hispanic group that wants to liberate California and the American Southwest from the United States. No, I do not understand it either.

Here is how the myth works: do you know those little circle K's and U's and stuff on food products? Those little letters that tell a consumer whether or not the product is kosher? Well, the myth claims that these are signs of Jewish power, control and fascism.

How? Well, the Jews force the food companies to make the food kosher. Worse, they force the food companies to pay rabbis to assert that the food is kosher, and sell the companies kosher food licenses. The rabbis bilk the food companies for hundreds of millions of dollars, an extortion which is passed on to the consumer. So, now YOU have a reason to get mad.



Why do the Jews do this? Why, for their own greed, and also to give money to Israel, enabling the Zionist Entity to kill Palestinians, blackmail the United States, be the neighborhood bully and do all the other evil stuff that Anti-Semites believe Israel does.

Why do the food companies roll over like this? If the food companies do not comply, the Jews will boycott them and drive them out of business. They could also slander the companies in the media and Wall Street, both of which are controlled by the Jews.

Hence, anti-Semites characterize the Kosher food label as a "Tax," and encourage their brethren to

Continue on page 36

By Julia Nissim, Contributing Writer

Top Ten

With the New Year just around the corner, it brings about the sweet feeling of a fresh start and new opportunities. Yet, it's time to take a step back and examine the past year. Explore our failures and misjudgments, take responsibility for our actions good and bad, and then ask forgiveness as we promise to make new, better choices in the coming year. Before you grab your loaves of bread and send your sins down the creek, remember, not every silly little thing deserves a bread crumb

Do you really need to repent for...

10. That slice of bacon you snuck onto your plate at the breakfast buffet while on vacation in Las Vegas. It's probably not really 100% bacon anyway!

9. The vacation you took to Vegas where you spent entirely too much money on food (even a slice of bacon) and the fun number games at those colorful little tables—they seem to line the lobbies of every building in that town!

8. Telling your wife, daughter, sister or best friend that she didn't look fat in her "skinny jeans." It's truly an act of great kindness.

7. Being exclusive by using Farsi or Yiddish words around your non-Persian and goysha friends...let's face it, everyone knows or wants to know those funny-sounding words that Seinfeld popularized with his whiny-irony stand-up routine.

6. Watching and recording the fine network programming on MTV and BRAVO...The Real World, Laguna Beach, Date My Mom, Being Bobby Brown, My Super-Sweet Sixteen, Blow-Out...no need to apologize for watching, just keep that little secret between you and your television.

5. Your fifth martini at the company's holiday party that had you dancing the hora and slurring l'chaim as you taught it to your Christmas-sweater-wearing coworkers. Chalk it up to a cultural intervention.

4. The time when you tried to get an extra 10% off of a clearance shirt on a rack that said "take an additional 75% of redline prices." It was missing a button, and you were planning on giving that extra 10% you saved to tzedakah, anyway...right?

3. Screaming out, "Jesus!" in a crowded shopping mall over the holiday season. It just slipped out as you tripped over the manger in the middle of the aisle while browsing for Chanukah décor at the mall's "seasonal shoppe."

2. Declaring a religious observance day from work to prepare for your family's first-night Passover Seder. Side dishes are very important and can take a while to prepare, too. It's not your fault there's no "Passover Eve," or something like that in the U.S.!

1. And the number one thing you don't need to repent for (but really should stop doing) is... Making jokes like "I ain't no 'challah' back girl," or "CHALLAH at ya boy!"



Casino Night Baby!

Eretz-SIAMAK wishes to extend its sincere appreciation to the event's sponsors Dr. Eliane Leader and Dr. Fabiroz Dadvand, the guests that made the evening so spectacular as well as to the organization's staff and young professionals volunteers. Special thanks to Ms. Tamara, Mrs. Shoreh Nowfar, Mrs. Farnoush, Mrs. Esther Sehati, Mrs. Roya Fakheri, Nicole Farnoush, Mrs. Ophelia Soumekh, Bobby Basseri, Mrs. Yafah Bolour, Kimia Sehati, Mrs. Sharona Abrams, Sophie Ghiam, Kimia Ghiam, and Kamyar Zargari.





ELIYA Honors Local Couple

Friends of ELIYA-USA will be honoring Morris and Valentin Eshaghpour for their years of service to children with visual impairment on Sunday, November 6th at the Skirball Cultural Center.

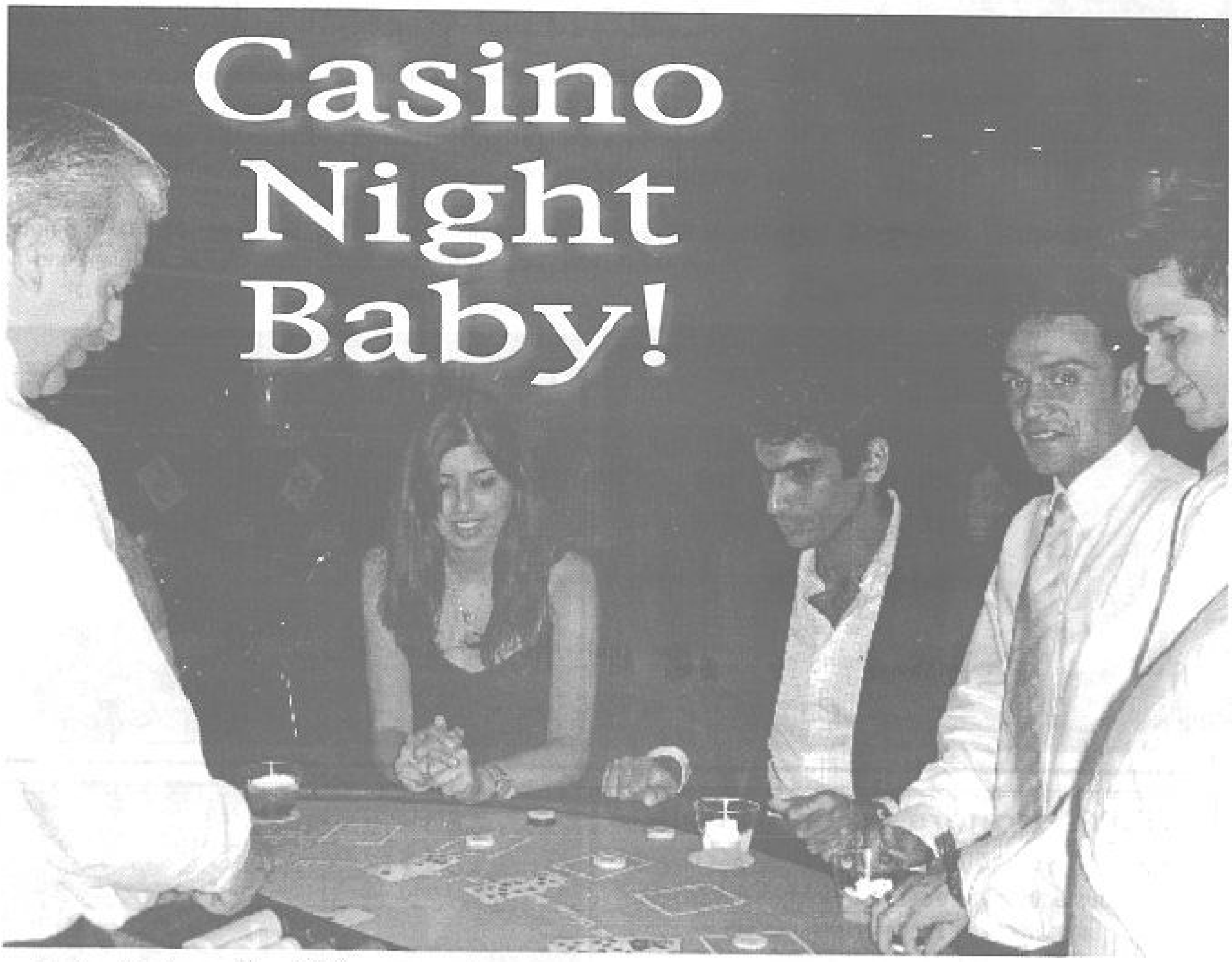
ELIYA is the Israel Association for the Advancement Blind and Visually Impaired Children. ELIYA was established in 1982 and has schools in Jerusalem, Petach Tikva and Beter Sheva.

ELIYA believes that every child with a visual impairment, also those with additional developmental disabilities, has the right to the finest educational and rehabilitation programs available. These children also have the right to learn; to try to succeed and even to fail like all other children. **We affirm that there is dignity in risk!**

No child, regardless of race, religion, creed, national origin or financial circumstances will be deprived of the programming he or she needs.

For more information regarding ELIYA and the Gala Dinner, call 310-659-8316.

Casino Night Baby!



More than 300 young Iranian Jewish professionals attended Eretz-SIAMAK's 2nd Annual Casino Night held at its Tarzana cultural center on Saturday July 23rd. Quests that were dressed to impress enjoyed the easy going sounds of a live Jazz band while gambling at the poker, blackjack, craps and roulette tables. Portions of the evening's proceeds were donated to Cure Autism Now, a national non-profit organization seeking to find a cure for Autism. Amir Liba, a Jewish father whose son has autism spoke to the crowd about the disease and its impact on his family. Brianne Cohen, a spokesperson for "Cure Autism Now" also shared disturbing statistics of the growing epidemic of Autism in the U.S.







ERETZ-SIAMAK BREAKING IRANIAN JEWISH DRUG TABOO WITH LECTURE

Unafraid of tackling controversial topics or community gossip, the leadership of the Eretz-SIAMAK Cultural Center hosted an interactive lecture event on Sunday August 7th at their Tarzana location focused on discussing the taboo topic of drug and alcohol abuse that in recent years has become more prevalent in the Iranian Jewish community. The audience of nearly 200 Iranian Jewish parents and their children listened to the event's panel of experts included Iraj Shamsian, the founder of the Iranian Recovery Center in Westwood, Dara Abaee, an Iranian Jewish community volunteer helping drug addicts, criminal defense attorney Alaleh Kamran, and Dariush Sameyah, an Iranian Jewish L.A.P.D. Sergeant. "We have been the only Iranian Jewish organization trying to help drug addicts in our community for years to get them to rehab, this is the first time we have gone public with this issue because this epidemic is really getting out of hand with our young people," said Dariush Fakheri, co-founder of Eretz-SIAMAK. Recovering Iranian Jewish drug addicts also openly spoke to the crowd about the horrors of drug abuse.



We welcome your diverse comments, questions, criticism and praise. All comments are excepted via E-mail at: IJChronicle@yahoo.com.
Please include your name and city. Comments should be no more than 150 words.
We cannot guarantee that all comments will be published, as space is limited.
Here's your chance to talk back!

~Iranian Jewish Chronicle Editorial Staff

Write to us at: IJChronicle@yahoo.com

Dear Editors,

Karmel Melamed's article (June 2005 issue) about Iranian Jewish involvement with the election of Antonio Villaraigosa was very insightful and surprising. I had no clue members of our community had become so involved in local politics, it's very refreshing to know that we as Iranian Jews are not just involved in business but also having our voices here in this city.

~ Sammy J., Pacific Palisades, CA.

Dear Editors,

Your article in June 2005 about anti-Semitic mythology really caught my eye as I was flipping through your magazine's English section. Sometimes it's disturbing what kind of lies those who hate Jews spread about Jewry. We need to stand up and speak out against these types of anti-Semitic lies that are spread about us, otherwise if they are repeated enough times people will slowly believe them as truths.

~ Jacob Z., San Diego, CA.

Dear Editors,

The personal letters you published from Israeli firefighters in your last issue really brought tears to my eyes. We only see video footage of bombings and terrorist attacks in Israel but we never hear from the people over there dealing with this type of horror everyday and protecting our homeland. Congrats and kudos to your magazine for keeping your readers aware of what is really happening in Israel!

~ Shelia A., Great Neck, NY.

Dear Editors,

"The Many Faces of The Disengagement" (June 2005) disturbed me, as its overall message was that Israel's unilateral withdrawal from Gaza is a positive move. It seems as if the writer has never lived among Arabs or in an Arab country to understand their mentality. Unfortunately the Palestinians and the Arab world subscribe to the theory of force whereby if you show strength then they will back off but if you show weakness and concede to their pressure they will continue pushing you. I am by no means suggesting that Israel's unilateral withdrawal from Gaza is a show of weakness; perhaps it is a logical move because demographically it may be impossible for nearly 10,000 Jews in Gaza to live among 1.3 million Palestinians in peace. Nevertheless, forfeiting such territory to a Palestinian Authority that has repeatedly failed to stop attacks by terrorist groups in Gaza is not the right move, in my opinion. Perhaps that article should have been in an opinion section. If Sharon wanted to unilaterally withdraw from Gaza he should have had some sort of assurances and demanded some sort of actions by the Palestinian Authority to curb terrorist activities perpetrated from Gaza beforehand!

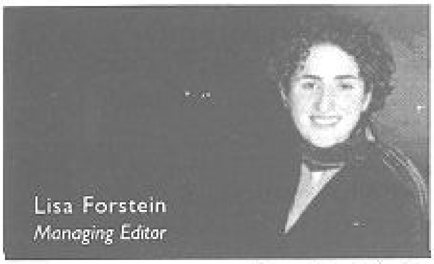
~ Harold P., Tel Aviv, Israel (visiting Los Angeles)

Dear Editors,

I read "Writing the Unspeakable" (July/August 2005). I am from the author's home town. My friends all agree that she has used the American public to sell books. She has fabricated so many issues and events to make her book look exotic to American readers. She either has done that intentionally or totally has lost her mind when it comes to dates.

~ Roya F., Los Angeles, CA

From the editor



Lisa Forstein
Managing Editor

As a Cantorial Soloist and a long-time member of synagogue choirs I have become accustomed to viewing the congregation from the choir loft, elevated above the bema during the High Holidays. Each year, I have a beautiful view of a mass amount of people, many of who are making their sole appearance of the year at synagogue.

While most of my attention is directed at the music and the prayers, there is always a small part of me that cannot help but observe the congregation. How is it that for the one time of the year that most people come to synagogue, they can feel fulfilled religiously? And why are they there? Do they attend because they feel pressure or guilt to observe and carry on tradition, or are they there due to sheer interest and intrigue?

While some of us do not feel the need to go to synagogue to connect with Judaism, some of us feel synagogue is a vital part of our thriving as Jews. It is up to each person to make his or her decisions about their connection to Judaism. But for that one day a year that most Jews attend services, we are exposed to all sorts of ideas and experiences synagogues have to offer, not to mention some very beautiful and very long services.

I notice that the Rabbi's sermon is usually much longer, and very relevant to current events on the High Holidays. I notice people from all walks of life becoming solemn in prayer or deep in contemplative thought during services. I notice mothers scouting out suitors for their sons or daughters, especially because I have experienced my own mother looking out for my "best interests" when it comes to male suitors, in services. And I notice a few disconnected individuals who would seemingly rather be on the soccer field, at a concert or even in class.

Whether it is something profound or minute that the rabbi says, or the experience of reuniting with an old acquaintance after years of not seeing one another, most of us take something special from our time at High Holiday services. It is a sweet realization to feel that one is surrounded by numerous Jews simultaneously smiling during Rosh Hashanah, feeling overcome with emotion during Kol Nidre and trying to come to terms with themselves and with G-d during Yom Kippur.

Whether one is most spiritual on the soccer field, at a concert or in synagogue, the High Holidays are a time for contemplative thought, for talking to G-d and for talking to one's self. I look forward to all of these things, and to singing from the choir loft. However, perhaps I should spend less time observing the congregation this year, and spend more time observing myself.

L'shana Tova Tikateivu,

Lisa Forstein
Managing Editor

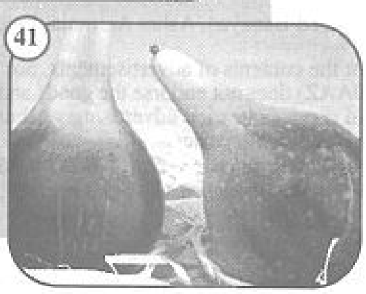
IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)

Is published monthly by: Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266

Contents







Friends of ELIYA-USA

Honors

Morris and Valentin Eshaghpour

for their years of dedicated service on behalf of children with visual impairment

Sunday, November 6th, 2005

Skirball Cultural Center

2701 North Sepulveda Boulevard

Los Angeles, California

6:30p.m. Cocktails 7:30p.m. Dinner

Call 310-659-8316 for reservations

Established in 1982, ELIYA, the Israel Association for the Advancement of Blind and Visually Impaired Children, provides educational and therapeutic programming for children in Israel up to the age of three with visually impairment and those with additional developmental disabilities. We have facilities in Jeruselam, Pitach Tikvah and Be'er Sheva.

Morris and Valentin are valued, long time members of the ELIYA community. They were instrumental in seeing that ELIYA Executive Director Michael Segal, receive the President's Award for Volunteerism by President Moshe Katsav.

"ELIYA has become a large part of our lives and we are better for it."

"چراغ دلتان روشن"

همیاری و کمک شما به بچه های
نابینای ایسرائل، کمک رسانی به
چشم و چراغ آنهاست

چشم به راه دیدارتان هستیم

زمان: یکشنبه ۶ نوامبر ۲۰۰۵
مکان: اسکربال سنتر
2701 North Sepulveda Blvd.

برای اطلاعات بیشتر و یا مبلغ اهدایی خود که شامل معاف مالیاتی خواهد شد

با تلفنهای اطلاعات زیر در تماس باشید.

8560 West Olympic Boulevard, #109 • Los Angeles • California • 90035
Voice 310-659-8316 • www.eliyausa.org
For Gala Information email: gala@eliyausa.org
Maury Friedman, Chairman   Jerry Krautman, Executive Director

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

چشم انداز®

CHASHM ANDAAZ®

IRANIAN JEWISH CHRONICLE

No. 123 September 2005

International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

PRSRT STD
US POSTAGE
PAID
SANTA CLARITA CA
PERMIT # 5013